



آیین کشورداری
از دیدگاه
امام علی علیه السلام

تألیف:

محمد فاضل لنگرانی



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

آیین کشورداری از دیدگاه امام علی علیه السلام

نویسنده:

محمد فاضل لنکرانی

ناشر چاپی:

دفتر نشر فرهنگ اسلامی

ناشر دیجیتال:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

۵	فهرست
۱۱	آیین کشورداری از دیدگاه امام علی علیه‌السلام
۱۱	مشخصات کتاب
۱۱	پیشگفتار
۱۱	مختصر آشنایی با زندگی مولف
۱۴	تالیفات استاد
۱۵	مبارزات سیاسی استاد
۱۶	درباره‌ی متن حاضر
۱۷	مالک‌اشتر و حکومت مصر
۱۷	نهج‌البلاغه
۱۸	عهدنامه‌ی مالک اشتر
۱۹	شخصیت مالک‌اشتر نخعی
۲۰	شخصیت مالک از دیدگاه رسول‌الله
۲۱	وصفی هم از زبان دشمن
۲۲	موقعیت و فرهنگ و تمدن مصر
۲۲	شهر اسکندریه
۲۳	پیشرفت و انحطاط
۲۴	اوضاع سیاسی مصر
۲۷	دو حادثه‌ی مهم در مصر بعد از اسلام
۲۷	ارزش و اهمیت مصر هر روز آشکارتر می‌شد
۲۸	علی اوضاع مصر را سر و سامان می‌بخشد
۲۹	شهادت محمد بن ابی‌بکر و پیامدهای آن
۳۱	کشورداری از نظر امام علی

- ۳۱ برخورد با نهج‌البلاغه
- ۳۴ قلمرو حکومت و ولایت
- ۳۵ سیستم متمرکز یا..؟
- ۳۶ اهمیت تقوی در قرآن
- ۳۶ مفهوم تقوی
- ۳۷ مراتب تقوی
- ۳۸ راه سعادت، راه شقاوت
- ۳۹ ابعاد تقوی
- ۳۹ جهاد اکبر
- ۴۰ امدادهای غیبی در سایه‌ی یاری الله
- ۴۱ خواست درونی، نه اجرای تحمیلی
- ۴۲ وعده‌ی تخلف‌ناپذیر الهی
- ۴۳ خودفراموشی
- ۴۴ پاداش صالحان در دنیا
- ۴۵ نام نیک: سند اخروی صالحان
- ۴۵ اهمیت عمل صالح
- ۴۵ عمل صالح چیست و صالحان کدامند
- ۴۷ درونگرایی و مالکیت نفس
- ۴۷ تعدیل غرایز
- ۴۸ اسلام و مدعیان دروغین حقوق بشر
- ۴۹ انگیزه‌های فساد و آلودگی
- ۴۹ مفاهیم عصمت، عدالت، فسق
- ۵۰ آیا معصوم نمی‌تواند مرتکب گناه شود
- ۵۰ رمز عصمت در حال نسیان

- ۵۱ خشونت با مردم در حکم جنگ کردن با خداست
- ۵۱ دیکتاتوری
- ۵۱ استکبارزدایی
- ۵۲ تفرعن و منیت
- ۵۴ اشتباه در اشتباه برای انسانی که خود را مصون از اشتباه می‌داند
- ۵۵ رعایت انصاف و عدالت و مبارزه با ظلم
- ۵۷ انصاف با مردم
- ۵۸ ظالم با چه کسی طرف حساب است
- ۵۹ تعمق و ژرفنگری در بلاغت کلام
- ۶۰ شکست قطعی ظالم
- ۶۰ توبه‌ی ظالم
- ۶۱ تاثیر ناله‌ی مظلوم
- ۶۲ معیارهای تصمیم‌گیری حاکم
- ۶۲ این همه تکیه بر رضایت و خشنودی توده‌ی مردم، چرا؟
- ۶۳ ویژگیهای عامه و خاصه و نقش هر یک در حکومت
- ۶۳ بار سبک‌تر، کمک بیشتر
- ۶۳ پذیرش عدل و انصاف
- ۶۴ سپاس و تشکر در مقابل نعمتها
- ۶۴ پذیرش عذر و عدم اصرار
- ۶۴ صبر و استقامت در مقابل مصائب
- ۶۵ پیکارگران رهایی
- ۶۵ تداوم حکومت با طرد سخن‌چینان
- ۶۶ رازداری و خطاپوشی
- ۶۶ خطرناکترین ترفند امپریالیسم

- گره‌گشایی ۶۷
- رایزنی در اسلام ۶۷
- معیارهای اخلاقی مشاوران ۶۸
- دولتمردان ۶۹
- برتری نیروهای حزب الله ۷۰
- برگزیده‌ها ۷۱
- مدیریت صحیح در نظام اسلامی ۷۱
- اعتماد به مردم ۷۲
- سنت‌های مشروع و نامشروع ۷۳
- آفت دولتمردان و راه پیشگیری آن ۷۳
- مکتبی بودن یا تخصص داشتن ۷۴
- سرنوشت مشترک افراد جامعه و پیوستگی طبقات اجتماع ۷۴
- قوام هر یک از اقشار جامعه بسته به قوام اقشار دیگر است ۷۵
- تفکیک قوا و تقسیم کار براساس شایستگیها ۷۶
- ویژگیهای فرماندهان سپاه اسلام ۷۶
- وظایف رهبر در مقابل فرماندهان سپاه اسلام ۷۸
- مهمترین خصائل فرماندهان عالی و برگزیده ۷۹
- استمرار دولت ۸۰
- تشویق، انگیزه‌ی تلاش بیشتر ۸۱
- آفت تبعیض ۸۲
- جایگاه قرآن و سنت در جامعه‌ی اسلامی ۸۲
- مفهوم سنت ۸۳
- مفهوم محکم و متشابه در قرآن ۸۳
- احتمال تشابهات در سنت ۸۳

- ۸۴ اهمیت قضاء و شخصیت قاضی در اسلام
- ۸۶ وظایف رهبر در برابر قضات شایسته
- ۸۷ حاکمیت ضابطه به جای رابطه در انتخاب کارگزاران دولت
- ۸۸ تامین نیازهای مادی کارمندان دولت
- ۸۸ نظام بازرسی در حکومت اسلامی و نقش رهبر در مقابل آن
- ۹۰ اهمیت کشاورزی و مفهوم اصطلاحی خراج
- ۹۱ تلاش دولت در جهت تقویت کشاورزی
- ۹۲ تخفیف در مالیات
- ۹۳ نتایج بی‌توجهی به کشاورزان
- ۹۳ عوامل سقوط و انحطاط حکومت
- ۹۳ بهترین معیار برای گزینش
- ۹۴ خوش خدمتیا و شناختهای شخصی را تنها ملاک قرار ندهیم
- ۹۵ تقسیم کار و تعیین مسئول
- ۹۵ تجار و پیشه‌وران و کارگران
- ۹۶ محدودیتهای تجارت
- ۹۷ جایگاه کارگران و مستضعفان در جامعه‌ی اسلامی
- ۹۹ ویژگیهای حاکم مردمی
- ۱۰۰ رمز پیروزی مسوولان در کارهای اجرایی
- ۱۰۰ خودسازی، بهترین راه جلوگیری از عملزدگی
- ۱۰۱ ثمره‌ی مردمی بودن و مفسد جدایی از آنها
- ۱۰۲ هدف، پیاده شدن احکام الله است
- ۱۰۳ مساوات در برابر قانون
- ۱۰۴ توجیه اصولی مسائل
- ۱۰۵ صلح و زندگی مسالمت‌آمیز

- ۱۰۶ وفای به عهد
- ۱۰۷ استقرار حکومت با سفاکی و خونریزی ممکن نیست
- ۱۰۹ درمان اعجاب و خودپسندی
- ۱۱۰ تصمیم گیری موفق
- ۱۱۱ یاد آخرت، راه جلوگیری از هواهای نفسانی
- ۱۱۲ عبرت‌پذیری و حرکت براساس قرآن و سنت
- ۱۱۳ شهادت، پایان راه
- ۱۱۳ پاورقی
- ۱۱۶ درباره مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

آیین کشورداری از دیدگاه امام علی علیه السلام

مشخصات کتاب

- سرشناسه: فاضل لنکرانی، محمد، ۱۳۱۰ - ۱۳۸۶.
- عنوان و نام پدیدآور: آیین کشورداری از دیدگاه امام علی علیه السلام / تالیف محمد فاضل لنکرانی؛ تقریر و تنظیم حسین کریمی.
- وضعیت ویراست: [ویراست ۲].
- مشخصات نشر: تهران: دفتر نشر فرهنگ اسلامی، ۱۳۶۶.
- مشخصات ظاهری: ۲۰۶ ص.
- شابک: ۴۰۰ ریال؛ ۷۵۰ ریال (چاپ سوم)؛ ۶۵۰۰ ریال (چاپ هفتم)؛ ۶۵۰۰ ریال (چاپ هشتم)؛ ۱۲۵۰۰ ریال: چاپ دهم: ۹۶۴-۴۳۰-۳۷۸-۴؛ چاپ دوازدهم: ۹۷۸-۹۶۴-۴۳۰-۳۷۸-۴.
- یادداشت: چاپ سوم: ۱۳۷۰.
- یادداشت: چاپ هفتم و هشتم: ۱۳۷۹.
- یادداشت: چاپ نهم: ۱۳۸۵.
- یادداشت: چاپ دهم: ۱۳۸۶.
- یادداشت: چاپ دوازدهم: ۱۳۸۷.
- یادداشت: کتابنامه به صورت زیرنویس.
- موضوع: علی بن ابی طالب (ع)، امام اول، ۲۳ قبل از هجرت - ۴۰ ق. — سیاست و حکومت
- موضوع: علی بن ابی طالب (ع)، امام اول، ۲۳ قبل از هجرت - ۴۰ ق. .. نهج البلاغه — نقد و تفسیر
- موضوع: اسلام و دولت
- شناسه افزوده: کریمی، حسین، ۱۳۱۰ -، ویراستار.
- شناسه افزوده: دفتر نشر فرهنگ اسلامی
- رده بندی کنگره: BP۳۸/۰۹ /س ۹ف ۱۷ ۱۳۶۶
- رده بندی دیویی: ۲۹۷/۹۵۱۵
- شماره کتابشناسی ملی: م ۶۶-۱۲۳۹

پیشگفتار

مختصر آشنایی با زندگی مولف

آیت الله حاج شیخ محمد فاضل موحدی لنکرانی (قفقازی) که امروز از نام‌آورترین مردان علم و ایمان و عمل و از مدرسین بزرگوار و نام‌آور حوزه‌ی علمیه‌ی قم می‌باشد، به سال ۱۳۱۰ دیده به جهان گشود. پدر بزرگوارش حضرت آیت الله فاضل لنکرانی نه تنها یک روحانی جلیل‌القدر، که اساساً از محترم‌ترین بزرگان و اساتید حوزه‌ی علمیه‌ی قم به شمار می‌رفت. آن بزرگمرد که از مهاجرین قفقاز بود و سالها در مشهد مقدس و حوزه‌ی علمیه‌ی زنجان به تحصیل و تدریس اشتغال داشت، یک سال بعد از تاسیس حوزه‌ی علمیه‌ی قم - به دست توانای حضرت آیت الله حاج عبدالکریم حائری یزدی رحمه الله علیه - وارد قم و حوزه‌ی علمیه‌ی

مقدسه‌ی آن گردید. در همان آوان با یکی از خاندانهای اصیل وصلت کرد و از این وصلت، فرزندان نیکوتبار به وجود آمدند و بدینسان، استاد عزیز ما، آیت‌الله حاج شیخ محمد فاضل موحدی لنکرانی، که چهارمین فرزند چنان خاندانی و تنها فرزند روحانی چنان پدری است، در خانواده‌ی علم و تقوی و روحانیت تولد یافت.

[صفحه ۱۴]

استاد از همان سالهای کودکی، که سخت تحت تاثیر جاذبه و معنویت پدر قرار گرفته بود، دلباخته‌ی راه او شد و در آن عوالم پاک و بی‌آلایش کودکی تصمیم گرفت روش زندگی پدر را سرمشق خود قرار دهد و به عالم روحانیت پیوندد. به محض آنکه دوره‌ی شش ساله‌ی تحصیل ابتدایی را به پایان برد، با آنکه در رشته‌ی تحصیلات جدید رشد و توفیق بسیار به دست آورده و هوش و استعداد فراوان بروز داده بود، یکباره از ادامه‌ی تحصیل در مدارس جدید چشم پوشید و به جامعه‌ی طلاب علوم دینی پیوست.

در آن زمان درست ۱۳ سال از عمرش می‌گذشت، اما یک دنیا شور و علاقه به راهی که در پیش گرفته بود، در دلش شعله می‌کشید. علاوه بر تمام جاذبه‌هایی که دنیای ساده و بی‌آلایش و در عین حال سرشار از عمق و معنویت طلبگی برایش به همراه داشت، عامل دیگری نیز که دست سرنوشت در کنارش قرار داد و باعث شد تا نوجوان پرشور، راه خود را با عشق و علاقه‌ی بیشتری ادامه دهد، آن بود که یکی از دوستان بسیار عزیز دوران تحصیلات ابتدایی که با او سابقه‌ی دوستی و ارتباط معنوی و عاطفی داشت - مرحوم آیت‌الله حاج سید مصطفی خمینی فرزند ارشد امام امت - در اینجا نیز درست در کنار او قرار گرفت و آنها به عنوان دو رفیق شفیق و دو همراه و همقدم عزیز، این راه صعب و طولانی و در عین حال شیرین و دل‌انگیز را با هم ادامه دادند. به قول خود استاد: «وجود این دوست عزیز در شدت علاقه‌ی ما به راهی که در پیش گرفته بودیم، نقش مهمی داشت. و از همان آوان به کمک یکدیگر و به عنوان دو هم مباحثه مشغول تحصیل شدیم».

از آنجا که عشق، راهنمای استاد و شور و علاقه، چراغ راهش بود، تحصیلات دینیش با سرعتی بسیار پیش می‌رفت، به طوریکه دوره‌های ادبیات و سطوح را که معمولاً طلاب دیگر در ۸ یا ۹ سال به پایان می‌بردند، وی تنها در مدت ۶ سال گذرانید، از این رو هنگامی که درست ۱۹ سال از سنین عمر را پشت سر نهاده بود، وارد آخرین مرحله‌ی تحصیلات حوزه‌ای (درس خارج) گردید. وقتی این جوان ۱۹ ساله در درس خارج، آن هم درس خارج مرحوم آیت‌الله العظمی بروجردی که بسیار سنگین و در سطح بالایی بود،

[صفحه ۱۵]

شرکت می‌کرد، می‌توان گفت که جوان‌ترین شاگرد آن جلسات بود، از این رو قیافه‌ی جوان او در میان سایرین سخت جلب توجه می‌کرد، به طوریکه چه بسا کسانی هم بودند که به خاطر همین سن و سال کم، تصور می‌کردند شاید او اصلاً قادر به درک و فهم مطالب مطروحه در آن جلسات نباشد. اما چنین تصویری نمی‌توانست جز یک اتهام پوچ و واهی چیز دیگری باشد، اما چنین تصویری نمی‌توانست جز یک اتهام پوچ و واهی چیز دیگری باشد، به ویژه آنکه استاد عزیز امروز و طلبه‌ی جوان و پرشور آن روز، هر درسی را که در محضر آیت‌الله بروجردی مطرح می‌شد، همان روز به زبان عربی می‌نوشت و این نشان می‌داد که نه تنها درس را درک کرده بلکه به مفاهیم آن تسلط و احاطه هم پیدا نموده است، بطوریکه چندی بعد، روزی که مرحوم آیت‌الله بروجردی در منزل پدری استاد، همان نوشته‌ها را ملاحظه کرده بودند، خطاب به پدر بزرگوار آیت‌الله فاضل فرموده بودند: هیچ فکر نمی‌کردم که وی با این سن و سال اندک بتواند به این خوبی به تمام رموز و خصوصیات درسها آشنا باشد و مخصوصاً آنها را در قالب عباراتی جالب توجه از نظر تفهیم و تفهم و آن هم به زبان عربی به رشته‌ی تحریر درآورد.

در همان ایام بود که امام امت و رهبر کبیر انقلاب اسلامی، تدریس یک دوره علم اصول را آغاز کردند و شیفتگان فراوانی گرد

شمع وجود ایشان جمع شدند تا از محضر گرانبار ایشان فیض بگیرند. یکی از پرشورترین آن افراد نیز آیت‌الله فاضل موحدی لنکرانی بود. استاد، آن روزها ضمن شرکت در درس مرحوم آیت‌الله بروجردی، در جلسات فیض بخش امام امت نیز شرکت می‌کرد و بدینسان یک دوره اصول کامل از مباحث الفاظ و مباحث عقلیه را در محضر امام امت گذرانید که حدود هفت سال به طول انجامید. همچنین امام امت، در کنار درس اصول، یک دوره درس فقه هم از کتاب طهارت آغاز کردند که از همان نخستین روز، استاد در آن جلسات نیز شرکت می‌جست و درس فقه امام امت را نیز با دقت و هوشیاری و تیزبینی خاص خود ضبط و ثبت می‌کرد، به طوری که حاصل این نوشته‌ها به چند جلد کتاب بالغ می‌شد.

بدینگونه استاد که عمر پرثمرش را در راه تحصیل علم و تدریس آموخته‌ها و اندوخته‌های خود گذرانیده است، در سالهای جوانی حدود

[صفحه ۱۶]

۱۱ سال در درس مرحوم آیت‌الله بروجردی و حدود ۹ سال نیز مجموعاً در درسهای فقه و اصول امام امت شرکت داشت و از آن خرمناهای پرفیض، دامن دامن توشه برمی‌چید...

از اینها گذشته، استاد که عشق علم و آموزش تمام زندگیش را سرشار کرده بود، در کنار درسهای فقه و اصول، چند سال از عمر پرثمرش را نیز در درسهای فلسفه و حکمت گذرانید. در این رشته استاد او، بزرگمرد تفسیر، استاد کم‌نظیر، مرحوم علامه‌ی طباطبایی بود که وی در محضر پربارش طی سالها، قسمتی از مباحث منظومه‌ی سبزواری و سپس کتاب اسفار ملاصدرا را شیرازی را تعلیم گرفت. البته در کنار همه‌ی اینها در مباحث دیگری چون بحثهای مسائل عقیدتی و نیز مباحثی از درس اخلاق شرکت می‌کرد و از استادان دیگری هم به طور پراکنده بهره‌گیری و کسب فیض می‌نمود.

استاد براساس هوش سرشار و کم‌نظیری که داشت بسیار زود و بسرعت به درجه‌ی اجتهاد رسید. پس از آن همه تحصیل علوم و معارف اسلامی، به ویژه پس از ۱۱ سال تعلیم مداوم در محضر درس آیت‌الله بروجردی و ۹ سال شرکت عاشقانه در محضر دانشمند آفرین و مکتب انسانساز درسهای امام امت، وقتی هنوز جوانی ۳۰ ساله بود دیگر به تقلید نیاز نداشت، از اینرو اگر در زمان حیات آیت‌الله بروجردی و سالهای مرجعیت آن بزرگوار به تقلید از ایشان می‌پرداخت، پس از وفات آن پیشوای جهان تشیع، دیگر به استنباط خود متکی شد و غوامض امور و رموز مسائل دینی و مذهبی را به اجتهاد خویش از پیش پای برداشت.

نکته‌ای دیگر که در زندگی استاد جلب توجه می‌کند، این است که از نخستین سالهای جوانی، همواره تحصیل و تدریس به موازات یکدیگر در زندگیش جریان داشته است: وی در سالهای دوم یا سوم تحصیل یعنی در حدود ۱۶-۱۵ سالگی، ضمن آنکه خود به عنوان شاگردی مشتاق و جوینده در محضر درس بزرگان حاضر می‌شد، در عین حال به موازات آن به عنوان مدرسی پرشور و پویانده، جلسات درس تشکیل می‌داد و به تعلیم گروههایی از طالبان علم می‌پرداخت.

جلسات درس استاد، از آغاز، جلساتی گرم و شوق‌انگیز بود و عده‌ی

[صفحه ۱۷]

زیادی از رهروان طریق علم و ایمان، در آن جلسات شرکت می‌کردند و جالب آنکه غالباً در این جلسات، کسانی سراپا گوش به درسهایش دل می‌سپردند که همگی از لحاظ سن و سال بزرگتر از استاد خود بودند، استادی بسیار جوان که وقتی در برابر شاگردانش ظاهر می‌شد، برای تماشاگری که از دور شاهد صحنه بود، باورکردنی به نظر نمی‌رسید که این دانشمند جوان، آنهمه افراد سالمندتر از خود را تعلیم می‌دهد و از گوهرهای نهفته در سینه‌ی آتش آلودش به آنان بهره می‌رساند. در آن سالهای ۱۶-۱۵ سالگی عده‌ی شاگردانش غالباً به ۸۰-۷۰ نفر می‌رسید و هنگامی که به ۱۹ سالگی رسید، دیگر جلسات درسش آنقدر گسترش یافته بود که بیشتر اوقات صدها نفر در محضر درس وی حاضر می‌شدند، تا جایی که وقتی به تدریس «کفایه الاصول» (آخرین

کتاب سطح عالی و دشوارترین کتاب آن دوره) پرداخت، قریب ۷۰۰-۶۰۰ نفر پای درسش می‌نشستند و چون مطالب آن جلسات بر روی نوار ضبط می‌شد، هنوز هم آن نوارها مورد مراجعه‌ی طلاب جوان و کفایه خوان است. و بالاخره هم اکنون قریب ۱۳ سال است که استاد، به تدریس خارج اشتغال دارد و گروه کثیری از فضلا که غالباً مردانی عالم و آگاه و دارای تحقیقات و تالیفات هستند و به نوبه‌ی خود به تدریس عده‌ی زیادی اشتغال دارند، در جلسات درس خارج استاد شرکت می‌کنند و از چشمه‌ی جوشان علوم و فضایل وی سیراب می‌گردند.

تالیفات استاد

استاد، نگارش مسائل و معارف و تالیف کتب ارزنده‌ی علمی و اسلامی را نیز از همان سالهای جوانی آغاز کرد. نخستین تالیف وی که براساس درسهای آیت‌الله بروجردی نگارش یافته و حاصل ۸ سال شرکت مداوم وی در آن جلسات بود، به نام «نهایه التقریر» چاپ و منتشر شد. این تالیف که حدوداً در ۵۰۰ صفحه تنظیم شده بود، ابتدا از نظر آیت‌الله بروجردی گذشت و سپس با موافقت کامل ایشان به چاپ رسید. در آن زمان، بیش از ۲۶ سال از عمر استاد نگذشته بود.

[صفحه ۱۸]

چند سال بعد نیز جلد دوم «نهایه التقریر» چاپ و منتشر شد. این دو جلد تالیف و نگارش، حاوی مجموعه‌ی کتاب «صلوه» است که مرحوم آیت‌الله بروجردی بحث کرده‌اند. از این میان باید بحثهای نماز مسافر و نماز جمعه را جدا کرد، زیرا این دو بحث را نیز در همان اوقات فقیه عالیقدر آیت‌الله العظمی منتظری به رشته‌ی تحریر درآورده و چاپ کردند. و اگر این سه جلد کتاب را کنار یکدیگر بگذاریم، تمامی بحثهای کتاب «صلوه» مرحوم آیت‌الله بروجردی را که در مدت ۸ سال تمام مطرح و بحث و تدریس شده است، در برخواهد گرفت.

استاد، تالیفات ارزنده‌ای نیز از مباحث مطروحه در جلسات درس امام امت به نگارش درآورده که مشتمل بر قسمت اعظم درسهای فقه و اصول معظم‌له است، بطوریکه می‌توان گفت حدود دو ثلث از مباحث علم اصول- اعم از مباحث الفاظ و مباحث عقلی- را که امام امت و مطرح و بحث می‌فرمودند، به قلم آورده و نیز از مباحث فقهی امام، حدود ۵ جلد کتاب ارزنده تالیف و نگارش کرده است.

بزرگترین و ارزنده‌ترین تالیف استاد، کتابی است که سالهای بسیاری از عمر گرامی ایشان بر سر آن گذاشته شده و البته هنوز هم کار نگارش آن ادامه دارد. این تالیف گرانقدر و پر دامنه، با ماجرابی جالب و داستانی از گوشه‌های تاریخ معاصر کشورمان نیز همراه و توأم است، یعنی با ماجراهای مبارزات طولانی و پرثمر امت شهیدپرور و بخصوص جامعه‌ی روحانیت مبارز و آگاه که سالهای سال، در گیرودار آن مبارزات جانانه، با بند و زنجیر و زندان و شکنجه و تبعید دست به گریبان بودند. در همان ماجراها، استاد گرامی ما نیز به عنوان یکی از مبارزان سرسخت روحانیت، از سوی رژیم سفاک دستگیر و به نقاط مختلف تبعید شد. یکی از تبعیدگاههای وی شهر قهرمان پرور یزد بود که استاد حدود دو سال و نیم از عمر عزیزش را در آنجا سپری کرد. در آنجا استاد تصمیم گرفت تا با استفاده از فرصت، دست به تالیف اثری بزرگ بزند و بر این اساس، نوشتن شرحی بر کتاب گرانقدر «تحریر الوسیله» اثر امام امت را وجهه‌ی همت خویش قرار داد. بدین ترتیب، آن سالهای رنج و روزهای درد و ملال، با نگارش این تالیف بزرگ، به روزهای سرشار از معنویت و به ایام پرثمر و بارآوری

[صفحه ۱۹]

مبدل شد که در طول آن، استاد حدود ۵ جلد از شرح کتاب تحریر الوسیله را به رشته‌ی تحریر کشید. چنانکه گفته شد کار نگارش این شرح پر دامنه و ارزنده هنوز هم ادامه دارد و پیش‌بینی می‌شود که تمامی آن، به فضل و عنایت الهی بالغ بر ۴۰ جلد کتاب

خواهد شد.

در حال حاضر ۱۲ جلد از این کتاب به پایان رسیده که دو جلد آن نیز با عنوان «تفصیل الشریعه فی شرح تحریر الوسیله» چاپ شده است.

تالیف دیگر استاد، کتابی به نام «مدخل التفسیر» است که سلسله درسه‌های استاد در روزهای تعطیل را که برای قشر وسیعی از طلاب مطرح و بحث شده است، در برمی‌گیرد. این کتاب حاوی سه بحث در موضوعات اعجاز قرآن، قرائت‌های مختلف قرآن و عدم تحریف قرآن است و استاد یادداشتهای مربوط به این مباحث را نیز در همان ایام تبعید، به صورت کتابی در ۳۰۰ صفحه تنظیم کرده و پس از دوران تبعید به چاپ رسانده است.

از دیگر تالیفات ارزنده‌ی استاد، کتابی است که با شرکت مرحوم آیت‌الله اشراقی، داماد امامت، نگاشته شده است. این کتاب در بردارنده‌ی بحث‌های مربوط به مسائل امامت از نظر قرآن کریم است که در دو جلد، یکی با عنوان «ائمه‌ی اطهار یا پاسداران وحی از نظر قرآن» و دیگری به نام «چهره‌های درخشان در آیه‌ی تطهیر» چاپ و منتشر شده است. بحث‌هایی که در این دو کتاب مطرح شده، چنان دقیق و عمیق و مستند به اسناد و ماخذ و منابع درجه‌ی اول و معتبر اسلامی است که به اعتقاد صاحب‌نظران هر کس بدون تعصب و فارغ از قید و بند پیشداوریهای غلط، این بحثها را مطالعه کند، علاوه بر آنکه با مسائل مهمی در ارتباط با اصل و شرایط امامت و علم امام از نظر قرآن کریم آشنا می‌شود، امامت ائمه‌ی معصومین علیهم‌السلام را نیز با جان و دل پذیرا خواهد شد و به راستی، ای کاش روزی فرارسد که تمامی مسائل دینی و مذهبی و اعتقادی و مکتبی، از پس پرده‌ی تعصبها بیرون آید و روشن و زلال، روح و جان و فکر امتهای اسلامی را از چشمه‌سار حقیقت و معرفت سیراب کند. البته در کنار این تالیفات، استاد نگارشات دیگری نیز به صورت رساله‌های روشنگر و ارزنده دارد که هر کدام، مسائل گوناگونی را مطرح می‌کند و نکته‌های متعددی را

[صفحه ۲۰]

برمی‌گشاید.

آری، این است فشرده‌ی زندگی یک روحانی آگاه، یک عالم دینی، یک مدرس بزرگ، یک استاد ارزنده. زندگی چنین شخصیتی چه می‌تواند باشد، جز تلاش و تلاش، جز جستجو و تحقیق، جز مطالعه و تفحص، جز تحصیل و تحصیل و در کنار اینها تدریس و تالیف و آموزش دادن آموخته‌ها به طالبان دیگر و بیرون ریختن گوهرهای علم و فضیلت از دریای مواج سینه‌ای متلاطم و بر فراز همه‌ی اینها سایه‌ای دل‌انگیز از معنویت و سادگی و قناعت.

مبارزات سیاسی استاد

یکی دیگر از مهمترین فرازهای زندگی استاد، زندگی سیاسی و مبارزاتی ایشان است. از همان زمانی که امام امت مبارزه‌ی وسیع و عمیق مذهبی- سیاسی خود را آغاز کردند و علیه ظلم و فساد و کفر و استکبار قیام نمودند، استاد نیز به پیروی از معلم کبیرش قدم در این راه نهاد و مبارزات سیاسی خود را شروع کرد. استاد که از شاگردان پرشور امام و از معتقدان بی‌تزلزل و سرسخت ایشان بود، از همان ابتدا قدم به قدم به دنبال امام، راه می‌سپرد. این مبارزات، هم به صورت فردی و هم به عنوان عضوی از اعضای جامعه‌ی مدرسین حوزه‌ی علمیه- که در آن زمان فعالیت چشمگیر و پرثمری داشت- صورت می‌گرفت و به همین جهت، از همان آغاز، مساله‌ی اتحاد و اتفاق و یکپارچگی و وحدت کلمه- یعنی همان چیزی که رمز مهم پیروزی انقلاب اسلامی به شمار می‌رفت- در مبارزات استاد، نقش اساسی و تعیین‌کننده‌ای داشت.

در ارتباط با همین فعالیتها و مبارزات بود که بارها از طرف رژیم سفاک دستگیر شد، بارها به بازجویهای بیدادگرانه فراخوانده شد، بارها طعم زندان و شکنجه‌ی دژخیمان ساواک را چشید و سرانجام نیز به بدآب و هواترین نقاط کشور تبعید شد. نخستین تبعیدگاه

وی بندرلنگه بود که در بیداد گرمای تابستان به آنجا فرستاده شد. استاد حدود ۴ ماه را در آن منطقه‌ی نفس بر، در گرمای سوزان و شرحی خفقان‌آور آن

[صفحه ۲۱]

گذراند، ۴ ماهی که به قول خود استاد، می‌توان گفت به اندازه‌ی تحمل ۴۰ سال رنج و ناراحتی و مرارت بود، سپس استاد را به منطقه‌ی کویری یزد تبعید کردند و دو سال و نیم نیز از عمر شریفش در اقامت اجباری آنجا سپری شد. در این دو سال و نیم، چنان سختیها و مصائبی را از سرگذراند که عبارت «غیر قابل توصیف» نیز برای آن کم است. منتهی استاد از این دوره‌ی تبعید نیز به نیکوترین وجه استفاده کرد، یعنی علاوه بر تحقیقات علمی و تالیفات و نگارشات با ارزشی که در آن خلوت رنج‌آلود داشت، کار مهم دیگری این بود که با کمک شهید محراب آیت‌الله صدوقی، به طور مخفیانه با مردم یزد دیدارهای سازنده و برخوردهای پرثمری ترتیب داده و با روشنگری و بیدارسازی مردم، آنان را در مسیر مبارزات امام امت قرار می‌دادند، به طوریکه در روزهای اوج انقلاب، مردم یزد از جمله‌ی پیشتازترین مبارزان شهیدپروری بودند که با مشت خالی به جنگ توپ و تانک و گلوله رفتند و با نثار صدها شهید، دلاورانه در این راه ایستادگی کردند و گامهای بلند و موثری در راه پیروزی انقلاب برداشتند.

سرانجام دوره‌ی تبعید تمام شد، همانطور که دوره‌ی ظلم و کفر و استکبار هم تمام شد. فسق و فجور و خفقان رفت و پاکی و آرامش و آزادی آمد. ظلم کفر ناپدید شد و آفتاب درخشان و هستی بخش اسلام از پشت ابرها بیرون آمد و تاییدن گرفت، آفتابی که می‌رود تا سراسر عالم را در طیف رنگارنگ روشنایی دلپذیرش، رنگ و جلوه‌ای دیگر دهد. اما چه ما که امروز از نور و گرمای این آفتاب عالمتاب برخورداریم و چه آنهایی که در آینده‌ای نه چندان دور شکوه این آفتاب را در خواهند یافت، هرگز نباید فراموش کنیم که مردانی چون استاد، در کنار زدن آن ابرهای تیره از مقابل آفتاب حقیقت، چه نقش بزرگی داشتند.

درباره‌ی متن حاضر

پس از انقلاب شکوهمند اسلامیمان، استاد که پیشاپیش حرکت‌های انقلابی مردم قرار داشتند و نیاز شدید جامعه‌ی انقلابی را به فرهنگ اصیل اسلامی احساس می‌کردند، در کنار دیگر درسهای حوزه‌ای خود،

[صفحه ۲۲]

در دفتر تبلیغات اسلامی قم برای عده‌ای از شاگردان مکتب امام صادق علیه‌السلام و روحانیون حوزه‌ی علمیه، درس نهج‌البلاغه‌ی علی علیه‌السلام را آغاز کردند. در این درس، موضوعی که توسط استاد انتخاب گردیده فرمان علی علیه‌السلام به مالک اشتر نخعی است. این درسها توسط دفتر تبلیغات اسلامی از نوار پیاده شده و سپس در جزوه‌ای تکثیر و در اختیار طلاب حوزه‌ی علمیه قرار می‌گرفت. اینجانب مصمم شدم برای بهره‌گیری خود و طالبان مشتاق، جزوه‌های درس استاد را جمع‌آوری و تدوین و به صورت کتاب منتشر سازم و آن را در دسترس همگان قرار دهم. نکته‌ای که حتما باید بدان اشاره کرد این است که من در پیاده کردن این مباحث، با اتکا به آنچه از محضر خود استاد آموخته‌ام به خود اجازه داده‌ام که در شکل بیان و لحن این مباحث، تصرفی بسیار ناچیز و اندک روا دارم، به این معنی که به قصد همگانی‌تر ساختن فواید این بحثها، از قالب و قالب مرسوم و رایج بیان استفاده کرده‌ام و از این رو، بدون آنکه به متن اصلی بحثها خللی وارد آید، کوشیده‌ام تا لحن درس و بحث را هر جا که صورت محاوره‌ای و گفتاری داشته است، به صورت لحن کتابی و بیان نوشتاری درآورم. با این حال، صمیمانه اعتراف می‌کنم که در سراسر این کتاب، آنچه از محاسن و فواید و امتیازات ملاحظه شود، از برکات علم و دانش استاد است و آنچه نقص و قصور و کمبود وجود داشته باشد، مربوط به من و از بی‌بضاعتی علمی من است.

حسین کریمی

[صفحه ۲۵]

مالک‌اشتر و حکومت مصر

نهج البلاغه

ساده‌ترین و کوتاه‌ترین تعریفی که می‌توان از قرآن مجید بیان کرد این است که بگوییم: قرآن، کلام خداوند متعال است که به لسان وحی بر قلب رسول‌الله صلی الله علیه و آله نازل شده است. در خصوص نهج البلاغه نیز - در صورتیکه تنها یک تعریف کلی و بسیار ساده مورد نظر باشد - می‌توان گفت: نهج البلاغه کلام مولا امیرالمومنین علی علیه السلام است که گفتارها و نوشتارها و نامه‌ها و وصایا و کلمات کوتاه و نصایح و مواعظ و فرامین و احکام آن حضرت را در برمی‌گیرد و از حدود هزار سال پیش به صورت کتابی در سه بخش (خطبه‌ها، نامه‌ها، کلمات قصار) تدوین شده است.

اما نه بیان اول برای قرآن و نه بیان دوم برای نهج البلاغه، هیچکدام قطره‌ای از دریاها و ذره‌ای از دنیاها نیستند که دربارهی آنها باید گفت و شنید و نوشت و خواند، نیست. در واقع، به دست دادن اینگونه تعریف از قرآن که کتاب وحی است، و از نهج البلاغه که منبعث از وحی و زیباترین و منطقی‌ترین و کامل‌ترین ادامه‌دهنده‌ی مسیر قرآن است، جز شرمساری برای گوینده و حسرت و دریغ برای

[صفحه ۲۶]

شنونده، چیزی در بر ندارد.

چگونه می‌توان از نهج البلاغه سخن گفت، در حالیکه صدها سال است عظمت آن، جهان بشریت را زیر بال خود گرفته، تمام تاریخ را در نور دیده و بشریت در برابر والایی آن به اعجاب و بهت دچار آمده و با ناتوانی و درماندگی، در مقابل عظمت بی‌نظیر آن به زانو در آمده است... چگونه می‌توان دربارهی کتابی سخن گفت که هزار سال است نام آن در کنار قرآن مجید بر زبانها جاری است و نه تنها دوستان، که دشمنان نیز آن را ستوده و در برابر عظمتش اظهار عجز کرده‌اند؟ چگونه می‌توان عظمت و سترگی محتوا و بلندی معنای کتابی را تشریح و بیان کرد که هزار سال است بزرگترین اندیشمندان هر عصر و روزگاری دربارهی آن می‌اندیشند و به جایی نمی‌رسند و هزاران محقق فرزانه پیرامون آن هزاران جلد کتاب نوشته و میلیونها صفحه کاغذ را با فاخرترین عبارات و تمجیدها دربارهی آن سیاه کرده‌اند، اما هنوز هم بشریت موفق نشده است گوشه‌ای از عظمت و سترگی آن را چنانکه شایسته است، توصیف و تشریح نماید و عمق و ژرفای مفاهیم عالی‌ی آن را آشکار سازد؟

پس ما نیز چاره‌ای نداریم جز اینکه در این مختصر، تنها به یک معرفی بسیار کوتاه و فشرده از نهج البلاغه اکتفا کنیم، با این امید که انشاءالله انفاس قدسی خود آن حضرت یاری کند و شیفتگان علی علیه السلام در مسیر مطالعات بیشتر، آشنایی هر چه افزونتری با این کتاب جاودانه پیدا کنند و از دریای مفاهیم و معانی آن جرعه‌های بیشتری بنوشند.

نهج البلاغه مجموعه‌ای است که یک‌هزار سال پیش، توسط یکی از شیفتگان علی علیه السلام و مکتب الهی و انسانساز او، به نام «سید رضی» رحمه‌الله علیه از روی گفته‌ها و نوشته‌های آن حضرت جمع‌آوری و تدوین گردیده است. پیش از مرحوم سید رضی تمام این گفته‌ها و نوشته‌ها در کتابها و رساله‌های گوناگون، به طور پراکنده وجود داشت، ولی در حدود سال ۴۰۰ هجری بود که سید رضی این گوهرهای پراکنده را به رشته‌ی تحریر درآورد و آنها را در کتابی مدون، کنار هم قرار داد.

در این کتاب پراچ و بی‌مانند، بیش از صدها اثر شگرف از آثار

[صفحه ۲۷]

اندیشه‌های والا و سترگ علی علیه‌السلام اعم از خطبه، حدیث، نامه، وصیتنامه، موعظه، کلمات قصار، فرمانهای حکومتی، تفسیر آیات قرآن و صدها دستور انسانساز و قوانین زندگی بخش در کنار هم قرار گرفته و چون گردآورنده، بیشتر از دیدگاه بلاغت و شیوایی بی‌نظیر سخنان مولا به این آثار نگریسته و تنها از این زاویه به تدوین سخنان آن حضرت پرداخته، نامش را نیز نهج‌البلاغه (راه بلاغت) گذاشته است.

نهج‌البلاغه را که از ده قرن پیش تا امروز به صورت مجموعه‌ای در سه بخش «خطبه‌ها»، «نامه‌ها» و «کلمات قصار» در دسترس شیفتگان علی علیه‌السلام قرار دارد، ویژگیهای منحصر به فردی است که با گوشه‌ای از آنها در ضمن مباحث کتاب حاضر آشنا می‌شویم. در کنار این ویژگیها خصوصیت بسیار مهمی که از لابلای کلمات آن حضرت به دست می‌آید و هر بیننده‌ی ژرفنگر را به خود جلب می‌کند، تصویر زیبا و دقیق زندگی شخصی آن حضرت و حوادث و وقایعی که در دوران حیات با آنها روبرو بوده و طرز برخورد و مقابله با این حوادث است. لذا نهج‌البلاغه از این دیدگاه، یک الگوی عظیم و آموزنده از زندگی جانشین بر حق پیامبر صلی الله علیه و آله است که تمامی شیفتگان آن حضرت و پیروان راه و پویندگان مکتبش، می‌توانند سیمای ملکوتی پیشوای خود را در آن نظاره کنند و ابعاد گسترده‌ی این سیمای بی‌مانند را سرمشق زندگی و روش و رفتار خود قرار دهند.

عهدنامه‌ی مالک اشتر

یکی از فصول درخشان نهج‌البلاغه که همچون سایر مباحث آن رنگ جاودانگی خورده و به ابدیت پیوسته است، عهدنامه‌ی مالک اشتر، یا فرمان تاریخی علی علیه‌السلام به یار وفادار و صحابی بزرگوارش «مالک اشتر نخعی» است. امام علی علیه‌السلام این فرمان را که از چهارده قرن پیش تاکنون، به صورت یک منشور جاودانه و انسانی و انسانساز در تاریخ و فرهنگ اسلامی باقی مانده است، هنگامی برای سردار رشید اسلام و یار پاکبازش مالک اشتر نوشت که وی را

[صفحه ۲۸]

مامور حرکت به سوی سرزمین مصر ساخته بود و آن شهید پاکباخته می‌رفت تا در آن سرزمین دور دست، احکام و اوامر مولایش علی علیه‌السلام را (که احکام الهی اسلام است) پیاده و اجرا کند.

امام علی علیه‌السلام در این نامه گرچه مالک اشتر را مخاطب قرار داده و قوانین حکومت عدل اسلامی و خطمشی و چهارچوب آن را خطاب به او بیان فرموده است، اما واقعیت آن است که تمام انسانها، در تمام مکانها و تمام زمانها مخاطب این پیمان‌نامه هستند. به دیگر سخن احکام و فرامین انسانسازی که در این نامه مطرح شده است، همچون آفتابی عالمتاب، بر تمام آفاق شرق تا غرب و بر فراز تمامی زمین در گسترده‌ی تمامی تاریخ بشر نور و گرما پاشیده و تنها کوران و کوردلان هستند که از انوار قدسی آن بی‌خبر مانده و می‌مانند.

در عهدنامه‌ی مالک اشتر، فشرده‌ای از نظریات و افکار و اندیشه‌های جهانتاب علی علیه‌السلام به چنان صورت دقیق و عمیقی بیان شده است که می‌توان گفت در آن، تکلیف تمامی افراد بشر، چه به عنوان یک بنده و مخلوق در برابر پروردگار، چه به عنوان یک انسان در جامعه، چه به عنوان حاکمی که مسئول اجرای احکام اسلامی است و چه به عنوان فردی که تحت حمایت قوانین نجاتبخش اسلام زندگی می‌کند، بوضوح و دقت روشن شده است. سفارشهایی که آن حضرت در این نامه خطاب به مالک اشتر و در واقع خطاب به انسان و تاریخ بشریت بیان فرموده است، هر گاه به درستی و به طور کامل اجرا شود، نه تنها ضامن ایجاد و حفظ عدالت اجتماعی و امنیت زندگی و آرامش خاطر و آسایش مردم جامعه است، بلکه بالاتر از آن، عامل مهمی است که در جامعه‌ی انسانی، زمینه‌های مساعدی را ایجاد می‌کند تا تمام افراد اجتماع، با علم و آگاهی و درک و ایمان، به خودسازی اسلامی بپردازند و چنان خود را از رذایل و مفسد پیراسته گردانند که همگی به صورت بندگان مومن و صالح برای خدا درآیند و راه نجات و

رستگاری را طی کنند.

آری، این عهدنامه، ضامن رفاه و سلامت و رستگاری و سعادت در دنیا و آخرت است، زیرا که در آن، پیش از هر چیز تمامی افراد جامعه‌ی بشری، با لحنی شورانگیز و بیدارکننده، به جهان معنویت و شرافت و صداقت دعوت شده‌اند و این [صفحه ۲۹]

دعوت باشکوه، بر اساس عدالت اجتماعی، مبارزه با ظلم و تعدی و تجاوز، حفظ و گسترش آزادی و آزادگی، برابری در برابر قانون، تقویت ایمان و ... استوار شده است.

از آنجا که در طول متن حاضر، جزء جزء فرمایشات امام علیه‌السلام در عهدنامه تشریح و بررسی خواهد شد و نیازی نیست که در این مقدمه بیش از این درباره‌ی عهدنامه و مطالب آن سخن بگوییم، زیرا هدف از مقدمه آشنایی اولیه با معنی عهدنامه و بیان اجمالی اهمیت و ویژگی این فرمان تاریخی است، با این حال قبل از ورود در متن مباحث اصلی و بیان جزء جزء معانی و مفاهیم کلمات «عهدنامه»، ناگزیر از بیان مقدماتی هستیم.

شخصیت مالک‌اشتر نخعی

پرداختن به شخصیت مالک و بیان ویژگیهای این سردار نامدار صدر اسلام، از این جهت ضرور است که با شناخت این بزرگمرد تاریخ، بهتر می‌فهمیم که چرا علی علیه‌السلام چنین عهدنامه‌ی پراهمیت و بی‌نظیری را - که خود بهتر از هر کس می‌دانست در تاریخ جاودانه خواهد ماند - برای مالک و به نام او نوشته و آنگاه از آوردن نام او در عنوان نامه، در واقع تمام بشریت را اراده فرموده است.

آری، چنین کاری از علی علیه‌السلام بی‌دلیل نمی‌تواند باشد. شخصی که امام چنین نامه‌ی تاریخی پرشکوه و با عظمتی را برایش می‌نویسد، می‌بایست شخصیتی بزرگ و دارای ویژگیها و خصوصیات و امتیازات فراوان باشد. برای پی بردن به عظمت مقام و بزرگی شخصیت مالک‌اشتر، بهتر است قبل از هر چیز، از عبارتی که علی علیه‌السلام درباره‌ی مالک به لسان مبارکش آورده و طی آن، نظر و عقیده‌ی خود را در ارتباط با او بیان فرموده است، استفاده کنیم.

می‌دانیم که مالک‌اشتر از طرف علی علیه‌السلام برای استانداری سرزمین مصر در زمان حکومت عدالت گستر آن حضرت انتخاب شده بود. و نیز می‌دانیم که وقتی مالک به سوی مصر می‌رفت، بین راه، در نزدیکی محل [صفحه ۳۰]

ماموریت خود، طبق نقشه‌ی خائنه و جنایتکارانه‌ای که معاویه کشیده بود، توسط ایادی و عوامل او مسموم شد و به شهادت رسید. البته علی علیه‌السلام می‌دانست که مالک به محل ماموریت خود نخواهد رسید و با پیوستن به صف شهدای اسلام قادر نخواهد بود مواد و احکام عهدنامه را در آن سرزمین اجرا کند، با این حال وقتی خبر شهادت آن صحابی بزرگ را برایش آوردند و به حسب ظاهر، آن حضرت را از چگونگی ضایعه‌ی دردناک مرگ مالک مطلع کردند، حضرت با وجود آگاهی قبلی که از جریان داشت، باز هم به حالت تائر و تالم شدیدی فرورفت و نشانه‌های اندوه و ماتم در سیمای ملکوتیش هویدا شد. آنگاه در همان حالت تائر عبارتی را درباره‌ی مالک‌اشتر بر زبان جاری فرمود که بهترین و روشن‌ترین تعبیرها را درباره‌ی شخصیت مالک به دست می‌دهد. عبارت امام علیه‌السلام چنین بود:

لقد کان لی مثل ما کنت لرسول الله.

در حقیقت مالک برای من همانطور بود که من برای رسول خدا (صلی الله علیه و آله) بودم.

توجه به همین عبارت عمیق و پرمعنای امام علیه‌السلام نشان می‌دهد که مالک‌اشتر چه مقام عظیم و شخصیت کم‌مانندی داشته

است. مگر نه آنکه این تعبیر از آن امام معصوم است. و مگر نه آنکه در کلام معصومین هیچگونه مبالغه و اغراقی وجود ندارد و هر چه بر زبان مبارک می‌آورند، حقیقت خالص و واقعیت محض است؟ ملاحظه می‌شود که امام علیه‌السلام چگونه بدون ذره‌ای اغراق و مبالغه یا نقصان و نارسایی، درباره‌ی مالک سخن می‌گوید، به حدی که برای مالک‌اشتر همان نقش و ارزشی را در برابر خویش قائل می‌شود که وجود مبارک خودش در برابر وجود مقدس رسول‌الله صلی الله علیه و آله داشته است.

بنابراین از همین تعبیر زیبا و گویا نتیجه می‌گیریم: به همان صورت که امیرالمومنین علی علیه‌السلام بزرگترین و شایسته‌ترین و کامل‌ترین شاگرد مکتب پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله بوده و همانطور که هیچکس به اندازه‌ی امیرالمومنین علیه‌السلام نسبت به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نزدیک نبوده، به همان صورت هم مالک‌اشتر بزرگترین و شایسته‌ترین و کامل‌ترین شاگرد مکتب آن حضرت و

[صفحه ۳۱]

نزدیکترین شخص به آن وجود مبارک بوده است. لذا تعبیر امام، ارزنده‌ترین توصیف را درباره‌ی مالک‌اشتر بیان کرده و بالاترین مقام را برای او قائل شده است، به حدی که دیگر هیچکس را در ردیف او نمی‌توان قرار داد. زیرا علی علیه‌السلام هم درباره‌ی هیچ فرد دیگری چنین تعبیری را به کار نبرده است.

شخصیت مالک از دیدگاه رسول‌الله

عبارت ارزنده‌ی دیگری که درباره‌ی مقام و شایستگی مالک‌اشتر در دست داریم، عبارتی است که سالها قبل (در حدود نیم قرن) از لسان مبارک رسول‌الله صلی الله علیه و آله بیان شده بود. در آن زمان کسی نمی‌دانست که این عبارت درباره‌ی کیست، اما وقتی سالها گذشت و تمام آن اخباری که آن حضرت از حوادث آینده بیان فرموده بود جامه‌ی عمل پوشید، آن عبارت نیز به واقعیت پیوست و آنگاه معلوم شد که بیان رسول‌خدا صلی الله علیه و آله درباره‌ی مالک‌اشتر نخی بوده است.

اصل ماجرا- با مختصر اختلاف در تواریخ اسلامی- به صورتی است که ذیلا می‌خوانیم:

ابوذر، صحابی بزرگ رسول‌الله می‌گوید: روزی با عده‌ای از یاران و اصحاب رسول‌الله صلی الله علیه و آله در محضر ایشان نشسته بودیم. آن حضرت خطاب به حاضران فرمودند: یکی از شما، روزی در یک بیابان خشک و دور از آبادی می‌میرد و مرگ او در حالی رخ می‌دهد که در اطرافش، تا فرسنگها از آبادی و آبادانی خبری نیست. در لحظات مرگ او هیچکس در نزدیکی او نخواهد بود تا او را غسل دهد و کفن و دفن نماید. اما در همان بیابان یکباره عده‌ای از بندگان صالح و شایسته‌ی خدا از راه می‌رسند و به سراغ آنکه در بیابان، تنها و غریب مرده است، می‌آیند و تمام مراسم اسلامی کفن و دفن را درباره‌اش اجرا کرده و با عزت و احترام به خاکش می‌سپارند.

آن روز کسی نمی‌دانست که منظور پیامبر کدامیک از حاضران است، اما گذشت زمان و ورق خوردن تاریخ، موضوع را آشکار کرد.

[صفحه ۳۲]

زمان گذشت و رسول‌خدا صلی الله علیه و آله به رحمت الهی پیوست و علی علیه‌السلام خانه‌نشین شد و حکومت قلمرو اسلامی دست به دست گشت تا نوبت به سومین نفر- عثمان- رسید و چنانکه می‌دانیم به دستور عثمان بود که ابوذر را به بیابانی خشک و بی‌آب و علف در میان بیابانهای مکه و مدینه به نام «ربذه» تبعید کردند. ابوذر با خانواده‌ی کوچکش مدتها در آن بیابان ماند. کم‌کم افراد خانواده مردند و ابوذر با تنها دخترش که باقی مانده بود، در آن بیابان خشک به زندگی پر از درد و رنج ادامه داد تا اینکه سرانجام مرگ به سراغ او نیز آمد.

ابوذر همینکه احساس کرد دیگر نفسهای آخر را می‌کشد و عنقریب است که روح از بدنش خارج شود، به دخترش گفت: اکنون گمان می‌کنم آن کسی که رسول خدا صلی الله علیه و آله از مرگ او در تنهایی و غربت و در یک بیابان خشک خبر داده بود، من هستم، زیرا بقیه‌ی یارانی که آن روز در محضر حضرتش بودند، پیش از من یکایک مرده‌اند و مرگ هر کدام در شهری یا آبادی و روستایی رخ داده و تنها کسی که باقی مانده و کارش به این بیابان کشیده است، من هستم. اما دخترم، ناراحت نباش که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرموده است در زمان مرگ من عده‌ای از بندگان صالح و شایسته‌ی خدا به اینجا خواهند آمد. پس تو در پی مرگ من خود را به جاده برسان و کنار راه منتظر آنها بمان. وقتی از راه رسیدند ماجرا را به آنها بگو و مطمئن باش که خودشان به سراغم می‌آیند.

دختر ابوذر می‌گوید: وقتی آثار مرگ در پدرم آشکار شد، خود را به کنار جاده رساندم. ابتدا در آن جاده‌ی دورافتاده کمترین اثری از بنی آدم نبود، ولی دقیقی بعد ناگهان قافله‌ای از دور پیدا شد و نزدیک آمد. وقتی به من رسیدند دیدم که مالک‌اشتر پیشاپیش آن قافله در حرکت است. آنها با دیدن من توقف کردند و من نیز جریان را به اطلاع آنان رساندم و گفتم: پدرم ابوذر صحابی بزرگ رسول الله در این بیابان در حال احتضار است. با گفتن این جملات، مالک‌اشتر و همراهانش بیدرنگ با من آمدند و پدرم را که به لقای معبودش پیوسته بود با عزت و احترام و با رعایت تمام موازین شرعی و احکام اسلامی به خاک سپردند. با توجه به آنچه گذشت، می‌بینیم که رسول خدا صلی الله علیه و آله از مالک‌اشتر، به عنوان یک بنده‌ی صالح و شایسته‌ی خدا نام برده است. پس خوشا به

[صفحه ۳۳]

حال مالک و خوشا به آن مقام و عظمت و شخصیت که از زبان آن حضرت درباره‌اش چنین توصیف و تعبیری بیان گردیده است.

وصفی هم از زبان دشمن

اکنون بجاست توصیفی را هم که معاویه درباره‌ی مالک‌اشتر بیان کرده مطرح کنیم، زیرا به مصداق «خوش است وصف تو گر از زبان دشمن است» وصفی که یک دشمن، در نهایت خصومت و بددلی از رقیب خود بر زبان می‌آورد، بهترین گواه چهره‌ی واقعی آن شخص و گویاترین وصف حقیقی آن خواهد بود.

گفتیم مالک‌اشتر بر اثر توطئه‌ی شوم و نقشه‌ی خائانه و جنایتکارانه‌ی معاویه، توسط ایادی و عوامل او مسموم و شهید شد. وقتی خبر شهادت مالک به معاویه رسید، بیدرنگ بالای منبر رفت تا این خبر را به عنوان خبر خوش برای مردمانی همچون خود اعلام کند!

معاویه، ضمن خطبه‌ای بلندبالا، شهادت مالک‌اشتر را به گونه‌ای که ذیلاً بیان می‌گردد مطرح کرد:

«ای مردم، بدانید علی بن ابی طالب (علیه السلام) دارای دو دست بود و امروز هر دو دستش قطع شده و بی‌دست مانده است. یکی از دستهایش عمار یاسر بود که در جنگ صفین کشته (شهید) شد و دست دیگرش مالک‌اشتر بود که خبر مرگ (شهادت) او هم امروز به من رسید. پس شادمان باشید که علی (علیه السلام) بی‌دست مانده است».

ملاحظه می‌شود که معاویه از روی نادانی، توصیفی از مالک‌اشتر بر زبان جاری کرده که به نوبه‌ی خود نشان‌دهنده‌ی مقام و شخصیت مالک است، زیرا وقتی که معاویه از مالک به عنوان «دست دوم» علی علیه السلام نام می‌برد، معلوم می‌شود که حتی دشمنان پلید هم می‌دانسته و اعتراف داشته‌اند که مالک‌اشتر از نزدیک‌ترین و لایق‌ترین یاران آن حضرت است.

اکنون جا دارد شمه‌ای پیرامون موقعیت سرزمینی که جزو سرزمینهای خلافت اسلامی بوده و علی علیه السلام به عنوان خلیفه‌ی مسلمین مالک‌اشتر را به سمت والی آنجا گسیل داشت، بیان شود.

موقعیت و فرهنگ و تمدن مصر

به شهادت تاریخ، سرزمین مصر نه تنها در میان سایر مناطق اسلامی، بلکه اصولاً در میان تمامی سرزمینها و کشورهای جهان آن روز از لحاظ تمدن، علم و فرهنگ، موقعیت خاصی داشته است. تا جایی که اسناد و مدارک تاریخی نشان می‌دهند، تاریخ تمدن مصر در همان زمان از ده قرن (یعنی حدود چهارصد سال قبل از میلاد مسیح) نیز متجاوز بوده است. از زمانی که یک سلسله از فراعنه‌ی مشهور مصر بر آن سرزمین حکومت می‌کردند (و هنوز هم آثار و نشانه‌هایی همچون اهرام ثلاثه‌ی مصر از آنان باقی مانده و حاکی از قدمت دیرینه است) در بسیاری از نقاط مصر مدارس علمی، مراکز تحقیقاتی و کتابخانه‌های زیادی تاسیس شده و در حال گسترش بودند. علت اساسی این گسترش به ویژه در آن مقطع خاص تاریخی، حکومت و سلطه‌ی عده‌ای از یونانیان بر سرزمین مصر بود. اینگونه زمامداران که یونانی‌الاصل و در مهد علم و دانش پرورش یافته بودند، در ترویج فرهنگ و تمدن و بخصوص علوم گوناگون آن زمان و بیش از همه در ترویج فلسفه و حکمت و علوم عقلی، کوشش فراوانی به کار می‌بردند. در این زمینه داستانهای مختلفی بیان شده است که اگر چه صحت آنها چندان هم روشن نیست و بعضاً چیزی بیش از افسانه به نظر نمی‌رسند، اما به هر حال همگی حاکی از آن است که مصر از موقعیت خاص علمی و فلسفی برخوردار بوده است.

شهر اسکندریه

براساس اسناد و مدارک تاریخی، یکی از نقاط بسیار مهم مصر که از لحاظ علوم و تاسیسات علوقیت ویژه‌ای داشته، شهر اسکندریه بوده است. اسکندریه که در حال حاضر نیز از شهرهای مهم و معتبر مصر به شمار می‌رود، حدود چهار قرن قبل از میلاد مسیح توسط اسکندر مقدونی پایه‌گذاری شد و از آن زمان تا هنگامی که مسلمانان مصر را فتح کردند- یعنی مدتی قریب به ده قرن-

به عنوان مرکز و پایتخت مصر، یکی از شهرهای مهم و معتبر دنیا محسوب می‌شد.

اهمیت اسکندریه، بیشتر از جهت علمی بود، زیرا پس از اسکندر، جانشینان وی که آنها را «ملوک بطالسه» نامیده‌اند، در آن شهر به بسط و گسترش علم و فرهنگ همت گماشتند. آنها در اسکندریه تعدادی موزه‌های علمی و تحقیقی و کتابخانه و مراکز تدریس و تحصیل به وجود آوردند و در واقع بنای یک «آکادمی» علوم را در آنجا گذاشتند که در مدتی کوتاه، به مثابه یک حوزه‌ی علمی بزرگ و ارزشمند، شهرتی جهانی پیدا کرد و مورد توجه و مرکز مراجعه‌ی علمای جهان و طالبان علم از چهار گوشه‌ی دنیا قرار گرفت. به شهادت مدارک و اسناد تاریخی، در آن دوران تقریباً تمام حکما و فلاسفه و دانشمندان و پژوهندگان، به ویژه دانشمندان علوم عقلی و مکتبهای فلسفی، از تمام دنیا به آنجا روی آورده و در آن شهر، مدارس علمی و کتابخانه‌های عظیم و پراهمیتی ایجاد کرده بودند.

رواج علم و فرهنگ و تربیت علمای بزرگ و نامدار در این «آکادمی» مهم و معروف تا بدانجا رسید که بسیاری از علمای اسکندریه و دانشمندان حوزه‌ی علمی مصر، به چنان پایه و مایه و درجات بلند علمی دست یافته بودند که با بزرگان علم و فرهنگ یونان برابری می‌کردند و در مواردی هم به پایه‌های علمی بالاتری رسیدند و از اکابر علمی یونان پیشی گرفتند. لذا نام آنها در ردیف مشاهیر علمی جهان ثبت شد و تا قرنهای متمادی چشم جهانیان را خیره می‌کرد.

در تایید این گفتار، نقل سخنی از محقق و مورخ معروف «جورج سارتون» بی‌مناسبت نیست. وی که با وجود مسیحی و غربی بودن،

بر اساس وجدان و انصاف علمی، همه جا حقوق سنگین و پر بار اسلام را بر گردن علم و فرهنگ و تمدن جهان و به ویژه غرب اعتراف کرده و حتی بیش از بسیاری از مسلمین در این زمینه زحمت کشیده و مدرک و ماخذ ارائه کرده است، در این زمینه می‌نویسد:

«دو چیز از نظر افتاده و در فهم علم باستانی، چنانکه بوده، اختلافی ایجاد کرده است: امر نخستین مربوط به تصور ناروایی است که درباره‌ی علوم شرقی رواج دارد. و این فکر، بسیار کودکانه است که انسان چنان تصور کند که علم را با یونان آغاز کرده است، چرا که بر «معجزه‌ی علوم یونان» هزاران سال کار و تلاش مصر و بین‌النهرین و احتمالاً سرزمینهای دیگر، مقدم بوده است. و علم [صفحه ۳۶]

یونان بیشتر جنبه‌ی تجدید حیات داشته تا جنبه‌ی اختراع. امر دوم زمینه‌ی موهوماتی است که نه تنها در علم شرقی وجود داشته، بلکه در علم یونانی نیز چنین بوده است. پنهان داشتن ریشه‌ی شرقی پیشرفت علم در یونان، خود به اندازه‌ی کافی زشت و ناپسند است و بسیاری از مورخان با پنهان نگاه داشتن روح توجه به موهومات که در جلوگیری از آن پیشرفت اثر فراوان داشته- و ممکن بوده است آن را یکباره نابود کند- این خطا را دو چندان کرده‌اند». [۱].

و باز درباره‌ی قدمت تمدن مصر، می‌خوانیم:

«البته ما نمی‌توانیم به ذکر اوضاع و احوالی بپردازیم که در مصر پیش از تاریخ وجود داشته است. اشاره به این نکته کافی است که فرهنگ ماقبل تاریخ مصر، مربوط به اواخر دوره‌ی سنگ (عصر حجر) بوده است و مصریان باستان در بسیاری از فنون کشاورزی پیشرفته بوده‌اند. آن مردم از کاشتن جو، نوعی گندم، تخم بزرک و کتان آگاه بوده و تقویم سالانه هم داشته‌اند. در آن هنگام که پرده‌ی تاریخ بالا می‌رود و نخستین سلسله‌ی فراعنه‌ی مصر روی کار می‌آید، فرهنگ مصری که گواهیهای بر آن درست است، به اندازه‌ی پیشرفته بوده که نمی‌توان آن را آغاز کار (از لحاظ علم و تمدن) نامید، بلکه در آن موقع، فرهنگ مصر حالت اوجی داشته که جز از راه گذشتن چند هزار سال زمان (و پشت سر گذاشتن یک دوره‌ی طولانی از کار و تلاش در مسیر تکامل فرهنگ و تمدن)، ممکن نبوده است به این درجه برسد». [۲].

پیشرفت و انحطاط

در تاریخ مصر، اینگونه پیشرفته‌ها بارها دستخوش تغییرات و اوج و حضیضهایی شده و حتی بارها تا آستانه‌ی نابودی کامل هم پیش رفته است. بطوریکه مورخان نوشته‌اند، در یک دوران نسبتاً طولانی (دوران اسکندر و جانشینان وی)، مصر زیر نفوذ سیاسی یونان بود و طبعاً فرهنگ و تمدن این دو

[صفحه ۳۷]

سرزمین نیز با هم پیوند و امتزاج پیدا کرده‌اند. اما بعد از ملوک بطالسه، تمدن یونانی رو به افول و سقوط رفت و هنگامی که روم و یونان با یکدیگر وارد جنگ شدند و حکومت روم بر یونان پیروز شد، تمام متصرفات یونانیان و از جمله مصر و اسکندریه هم زیر نفوذ سیاسی و استیلای همه جانبه‌ی روم قرار گرفت. از همان زمان، فرهنگ و تمدن مصری و آکادمی علوم اسکندریه دچار مشکلاتی شد و چند بار دوره‌های نزول و افول و سپس تجدید حیات را از سر گذرانید، تا بالاخره دولت روم حدود اواخر قرن چهارم میلادی به دو قسمت روم شرقی (مرکزش استانبول فعلی در ترکیه) و روم غربی (مرکزش رم فعلی در ایتالیا) تقسیم شد و روم شرقی به مسیحیت گرایید.

مسیحیت روی تمدن روم و تمدن یونان و بالطبع روی تمدن مصر و اسکندریه تاثیر منفی و مخربی گذاشت و اساساً دوران سیاه سقوط و انحطاط غرب که به قرون وسطی معروف است، از همین زمان شروع شد. روم شرقی که حکومتی جبار و خفقان‌آور

داشت، با پیروی از اوامر کلیساها که فرهنگ مسیحیت را تحریف و قلب کرده بودند، کمر به دشمنی با علم و فرهنگ بشری بست، زیرا مسیحیت کلیسایی علم و فلسفه و تدریس و تحصیل آن را با اصول دین مسیحیت مغایر و مخالف می‌دانست و کسانی را که در این راه گام برمی‌داشتند، افرادی منحرف و کافر و دشمن خدا و کلیسا می‌نامید.

البته در طول مدت سلطنت رومیان نیز وضع همواره به یک صورت نبود. در این مدت چند بار اسکندریه مجدداً رو به ترقی رفت و فرصتهایی برای تجدید حیات علمی و فرهنگی خود پیدا کرد، ولی هر بار اختلافات مذهبی و مناقشات ناشی از آن باعث شد تا علم و فرهنگ مصری لطمه بخورد و مسیر اوج و تکامل خود را نییابد.

با وجود این، سرزمین مصر، از یک سابقه طولانی و درخشان در زمینه علم و فرهنگ و تمدن برخوردار بود و پشتوانه‌ی پر بار علمی و فرهنگیش باعث می‌شد که در میان سایر سرزمینهای آن روز، به ویژه در میان سرزمینهای متعدد قلمرو اسلامی، از موقعیت خاص و قابل توجهی برخوردار باشد. طبیعی است که مولا علی علیه‌السلام هنگام نوشتن آن عهدنامه‌ی تاریخی، به تمام این مسائل توجه داشته

[صفحه ۳۸]

و خوب می‌دانسته است که یار وفادارش مالک‌اشتر را به چه سرزمینی، با چگونه مردمی و دارای چه موقعیت خاص و ویژگیهای ممتازی می‌فرستد و حکومت بر مردم این سرزمین چه ملاحظاتی لازم دارد و حاکم آن دارای چه شرایطی باید باشد، آنچنانکه به خوبی هم می‌دانسته است که چه شخصیت ارجمند و جلیل‌القدر و صاحب چه خصوصیات و امتیازاتی را به میان چنان مردمی اعزام می‌دارد، از این رو همانطور که سفارش مردم مصر را به مالک کرده، در مورد مالک نیز سفارشات به مردم مصر فرموده و آنها را با شخصیت او آشنا کرده است، بطوریکه وقتی مالک را پیش از خبر یافتن از کشته شدن محمد بن ابی‌بکر (حاکم قبلی مصر) به آنجا فرستاد، به اهل مصر نوشت:

انی بعثت الیکم سیفا من سیوف الله لا نابی الضربه و لا کلیل الحد فان استنفرکم فانفروا و ان امرکم بالمقام فاقیموا فانه لایقدم و لا یحجم الا بامری و قد آثرتکم به علی نفسی. [۳].

همانا که من شمشیری از شمشیرهای خدا را به سوی شما فرستادم که نه ضربت آن خطا دارد و نه تیزی آن کند می‌شود. پس اگر شما را فرمان کوچ کردن دهد، کوچ کنید و اگر شما را فرماید که بمانید، پس بمانید، زیرا او جز به فرمان من پیشروی و عقب‌نشینی نمی‌کند و شما را به وجود او بر خود برگزیدم.

اوضاع سیاسی مصر

هنگام بحث از فرهنگ و تمدن مصر، بنا به ضرورت، اشاراتی هم درباره‌ی اوضاع سیاسی و روابط آن سرزمین با سایر ممالک جهان کردیم: حدود یکهزار سال قبل از فتح مصر به وسیله‌ی مسلمین، این سرزمین به تصرف اسکندر یونانی درآمد، سپس جانشینان وی - ملوک بطالسه - چند قرن بر آنجا حکم راندند، آنگاه رومیان پس از شکست دادن یونان در جنگ، مصر را نیز تحت نفوذ سیاسی خود درآوردند.

[صفحه ۳۹]

این سرزمین در طول سالها، غنی‌ترین ولایت تابعه‌ی حکومت روم شرقی (بیزانس) بود. در نواحی حوزه‌ی نیل، به برکت آب و هوای مناسب آن، سالی سه بار محصول برمی‌داشتند و از این جهت، در واقع مصر انبار غله‌ی بیزانس به شمار می‌رفت. [۱۰] با این حال حکومت بیزانس با مردم مصر رفتاری ناخوشایند و خصمانه داشت و از این رو، در آستانه‌ی فتح مصر توسط مسلمین، اوضاع آنجا آشفته بود. مصریان نسبت به بیزانس حس نفرت و کینه‌توزی داشتند، زیرا بخصوص در کشمکشهای مذهبی از آنان آزار و

رنج بسیار می‌دیدند. قبطیان که پیرو مذهب یعقوبی بودند از عمال حکومت بیزانس که مذهب ملکایی (مسیحی ارتدکس) داشتند در نارضایی بسر می‌بردند و کشیشان ملکایی و عوامل حکومتی هم با اعمال فشار و ظلم و تعدی، این خشم و نفرت و دشمنی را دامن می‌زدند. چند سال پیش از ورود مسلمین، خسرو پرویز پادشاه ایران هم به مصر تاخت و تاز کرده و آنجا را عرصه‌ی جنگ و تجاوز قرار داده و مدتی هم قسمت‌های مهم سرزمین نیل را به تصرف درآورده بود، ولی حکومت روم در جنگی دیگر، مجدداً مصر را از خسرو پرویز باز پس گرفته بود. [۱۱] در این فتح مجدد، رفتار هر دو طرف - رومیان و مصریان - خصمانه‌تر شده و اوضاع داخلی مصر را آشفته‌تر کرده بود.

در چنین دورانی بود که عمرو بن عاص، پیشقدم حمله به مصر شد. او مردی سیاست‌باز و حيله‌گر از بنی‌امیه بود که بعدها دشمنی با علی علیه‌السلام را سرلوحه‌ی کار و زندگی خود قرار داد و در این دشمنی، تا خیانت به مسلمین و خدعه و نیرنگ و تخریب نظام حکومتی اسلام و بر پا کردن جنگ و خونریزی علیه علی علیه‌السلام و شهادت یاران وفادار آن حضرت پیش رفت و سرانجام هم از طرف معاویه به جنگ محمد بن ابی‌بکر نماینده‌ی علی علیه‌السلام در مصر رفت و او را به کشتن داد و نیز مامور به شهادت رساندن مالک‌اشتر شد و این جنایت را هم با حيله به انجام رسانید.

باری، عمرو عاص که در سالهای جوانی چندبار به شام و مصر رفته و با کاروانهای تجارتي در آن مناطق به سر برده بود، از اوضاع داخلی مصر و ثروتهای

[صفحه ۴۰]

طبیعی و امتیازات آن خبر داشت، از این رو وقتی خلیفه‌ی دوم، حکومت قلمرو اسلامی را به دست گرفت، عمرو عاص بارها از او خواست تا دستوری برای فتح مصر صادر کند، اما خلیفه مخالفت کرد.

در آن زمان والی مصر شخصی به نام «قیروس» یا کوروش بود که از قفقاز به مصر آمده بود و از این رو در نزد عامه «قفقازی» خوانده می‌شد و مسلمین او را «مقوقس» می‌نامیدند. [۱۲] مقوقس بنا به فرمان هرقل یا هراکلیوس، امپراتور بیزانس به سرزمین مصر آمده بود و در اداره‌ی امور مصر، نایب امپراتور هرقل به شمار می‌رفت. [۱۰] او که در سرزمین مصر برای خود قدرت و شوکتی داشت، همان کسی بود که رسول‌خدا صلی الله علیه و آله ضمن نوشتن نامه‌ای، او را به پذیرش اسلام دعوت کرده بود. وی نیز با فرستاده‌ی رسول‌خدا صلی الله علیه و آله به خوشرویی رفتار کرده و ضمن ادای احترام، هدایایی برای آن حضرت ارسال داشته بود که این هدایا، کنیزی قبطی بود به نام «ماریه‌ی قبطیه» که پیامبر از وی صاحب فرزند پسری به نام ابراهیم شد، اما این کودک در همان شیرخوارگی از دنیا رفت. [۱۱].

هنگامی که خلیفه‌ی دوم، گزارشهایی درباره‌ی اسرافها و تبذیرهای معاویه و اجحاف و بی‌عدالتی او با مردم شام دریافت کرد، برای رسیدگی به جریان عازم مسافرت شام شد. عمرو عاص که دنبال فرصتی می‌گشت، بین راه خود را به خلیفه رسانید و در بیت‌المقدس با او محرمانه ملاقات کرد. در آنجا بار دیگر مسئله‌ی حمله به مصر و فتح آنجا را مطرح کرد و به تشویق و ترغیب خلیفه پرداخت. به نوشته‌ی یعقوبی، به خلیفه گفت:

«مرا اذن می‌دهی تا رهسپار مصر شوم؟ چه، ما اگر آن را بگشاییم، نیرویی برای مسلمین خواهد بود و ثروت مصر از همه‌ی سرزمینها بیشتر و در نبرد از همه زبون‌تر است. عمرو عاص پیوسته ارزش مصر را در نظر خلیفه بزرگ می‌کرد و فتح آن را بر او آسان می‌نمود.» [۱۲].

[صفحه ۴۱]

عمرو عاص اصرار داشت که فتح مصر، به عظمت و سربلندی هر چه بیشتر اسلام کمک می‌کند، اما او بیشتر در فکر ترقی و شهرت و مقابله برای خود بود، بخصوص که نسبت به خالد بن ولید حسادت می‌ورزید و آرزو داشت به پایه‌ی او برسد و مثل او فرماندهی

سپاهی را به عهده گیرد و در جنگها از خود جلادت و کفایت نشان دهد، بطوری که در «تاریخ عرب» تصریح شده است: «عمرو بن عاص در جستجوی میدان عملی بود که در آنجا از رقیب بزرگ خود خالد پیشی گیرد و هنگا که خلیفه‌ی دوم به بیت‌المقدس آمد، وی فرصت را مناسب دید که آرزوی دیرین خویش یعنی فرماندهی جنگ با مصر را به دست آورد». [۱۰].

البته خلیفه هر بار با این پیشنهاد مخالفت می‌کرد و می‌گفت که مصر تحت نفوذ رومیان است و سربازان مسلح و مجهز و فراوان رو در آنجا سکونت دارند که در مقام دفاع برمی‌آیند و ما نمی‌توانیم به فتح سربازان اسلام در برابر آنها چندان امیدوار باشیم. اما سرانجام عمرو عاص سپاهی متشکل از چهار هزار نفر را که همه از مردم «عک» بودند، تحت فرماندهی خود گرفت و بدون اطلاع خلیفه، آماده‌ی حمله به مصر شد. از سوی دیگر خبر به خلیفه رسید و سخت او را ناراحت کرد، به طوریکه بلافاصله نامه‌ای برای عمرو عاص نوشت و توسط «عقبه بن عامر جهنی» به سوی او فرستاد. خلیفه در آن نامه از عمرو عاص به عنوان «گناهکار فرزند گناهکار» یاد کرده و در تویخ او نوشته بود:

«چرا با سپاهی قلیل به سوی مصر که از ارتش مجهز رو برخوردار است، حمله کرده‌ای؟ اگر این نامه زمانی به دست تو رسید که هنوز وارد خاک مصر نشده بودی، فوراً از نیمه‌ی راه برگرد، اما اگر قدم به خاک مصر گذاشته بودی، دیگر چاره‌ای نیست، به خدا توکل کن و پیش برو».

عقبه بن عامر جهنی، زمانی به عمرو عاص و لشکریانش رسید که آنها به شهر «رفح»، آخرین آبادی فلسطین و شهری در راه مصر به فاصله‌ی دو روز از «عسقلان» وارد شده بودند و هنوز با خاک مصر فاصله‌ی زیادی داشتند. عمرو عاص

[صفحه ۴۲]

به محض دیدن عقبه، زیرکانه دریافت که وی از سوی خلیفه آمده و نامه‌ای در مورد عدم حمله به مصر با خود آورده است. این بود که به او اعتنا نکرد و به راه خود ادامه داد. پس از مدتی راهپیمایی به قریه‌ای در ساحل دریای رم و نزدیک «عریش» - شهری که در مرز شام قرار داشت و جزء سرزمین مصر بود - رسید. در آنجا عقبه را نزد خود طلید و نامه را از او گرفت و گشود. وقتی مضمون نامه را خواند و از پیغام خلیفه آگاه شد، عده‌ای از سران سپاه و سربازان را جمع کرد و پرسید: اینجا که ما در آن هستیم جزء کجاست؟ همه گفتند: جزء خاک مصر است. عمرو عاص گفت: «پس ما باید به حرکت خود ادامه دهیم، چون خلیفه در این نامه نوشته است اگر نامه‌اش پیش از ورود ما به مصر به دست من برسد، باید از راه برگردیم، حال آنکه ما هم اکنون وارد سرزمین مصر شده‌ایم و دیگر راه بازگشت نداریم». در نتیجه به حرکت خود ادامه داد و در خاک مصر، با لشکر تحت فرمان حاکم مصر وارد جنگ شد. جنگ آنها حدود یک ماه طول کشید، اما فتحی نصیب عمرو عاص نشد، زیرا چنانکه خلیفه پیش‌بینی کرده بود، لشکری قوی و مجهز به مقابله‌ی با آنها آمده بود. سرانجام عمرو عاص نامه‌ای به خلیفه نوشت و از او کمک خواست. خلیفه هم چهار نفر از سرداران سپاه به نامهای زبیر بن عوام، مقداد بن اسود، عباد بن صامت و مسلمه بن مخلد را همراه با دوازده هزار نفر جنگجو به کمک عمرو عاص فرستاد. در میان این سربازان چهارده نفر از مهاجرین و اصحاب رسول الله صلی الله علیه و آله به ریاست زبیر بن عوام و شانزده نفر از انصار به ریاست عباد بن صامت نیز حضور داشتند که مایه‌ی دلگرمی بیشتر جنگجویان می‌شدند.

جنگ حدود سه ماه طول کشید تا آنکه سرانجام سپاهیان اسلام پیروز شدند و قلعه و استحکامات شهر را گرفتند و آن قسمت از مصر را به تصرف درآوردند. مقوقس، والی مصر با مسلمین از مذاکره و مصالحه درآمد و تن به پرداخت جزیه به قرار دو دینار برای هر مردی داد. [۱۱] سپس سپاه مسلمین راه اسکندریه را در پیش گرفت.

[صفحه ۴۳]

اسکندریه سه قلعه و استحکاماتی بیشتر داشت و پادگان آن از قریب ۵۰ هزار جنگجو تشکیل می‌شد، حال آنکه مسلمین به زحمت

بالغ بر ۲۰ هزار نفر می‌شدند و تجهیزات جنگی و وسایل کافی برای محاصره‌ی چنین شهری هم نداشتند. با این حال اسکندریه به آسانی و با صلح فتح شد، زیرا چنان درگیر اختلافات و انقلابات داخلی بود که برای مردم آن تسلیم و قبول جزیه، بسیار آسان‌تر و مطلوب‌تر از مقاومت و جنگ با مسلمین بود. این شهری که بدین آسانی فتح شد، سرزمین آباد و متمدن و کم‌نظیر بود که خود عمروعاص در گزارشی راجع به آن گفت:

«شهری را فتح کرده‌ام که به وصف آن چیزی نمی‌گویم جز اینکه چهار هزار کاخ بیلاقی، چهار هزار حمام، چهار هزار یهودی جزیه‌پرداز و چهار هزار تفرجگاه شاهان به دست من افتاده است.» [... ۱۲].

بدین‌گونه مصر، یا سرزمین غنی و آباد حوزه‌ی نیل به دست مسلمین افتاد و پس از فتح مصر عمروعاص حدود چهار سال و چند ماه والی آنجا بود.

دو حادثه‌ی مهم در مصر بعد از اسلام

برای پی‌بردن به موقعیت حساس مصر از لحاظ سیاسی که توجه و دقت امیرالمومنین علیه‌السلام را به خود جلب کرده بود، لازم است به دو حادثه اشاره کنیم که هر دو حاکی از حساسیت فوق‌العاده‌ی این سرزمین است:

یکی اینکه مردم مصر خیلی زود متوجه شدند که والی جدید - عمروعاص - و عمال و افرادش که فاتحانه وارد آنجا شده‌اند، با مردم رفتار ناخوشایندی دارند و علی‌رغم امان و تامینی که به آنها داده شده است، باعث آزار و تحقیرشان می‌شوند و این رفتار، سرعت نارضایی گسترده و روزافزونی را بین مردم رواج می‌داد. ضمناً در همین ایام، یعنی سه سال بعد از فتح اسکندریه، بار دیگر بیزانس نیروی دریایی خود را به آنجا فرستاد تا شاید ضمن جنگی دیگر، آن

[صفحه ۴۴]

منطقه را پس بگیرد. و درست در این گیرودار، همان مردم ناراضی، به فاتحان مسلمان پشت نمودند و شهر را به روی سپاه بیزانس گشودند و آن را به آنها تسلیم کردند. البته درست است که این بار، قدرت بیزانس چندان دوام نداشت و در مدتی کوتاه مجدداً عمروعاص که پس از چندی دوری از مصر باز به آنجا برگشته بود، با همراهی سپاهش رومیان را از آنجا راند، اما این موضوع نشان داد که مسئله بسیار حساس است و مصر در حقیقت کانون انفجارات و به مثابه‌ی بشکته‌ی باروتی آماده‌ی اشتغال است، زیرا مرد که قرن‌ها تحت نفوذ یونانیان و رومیان درآمده و بخصوص از رومیان ظلم و ستم فراوان دیده و اکنون به این آینده‌ی جدید امید بسته بودند، برایشان سخت بود که از عمال حکومت این دین جدید هم ناروایی ببینند.

حادثه‌ی دوم مربوط است به شورش عده‌ای از مردم مصر که در زمان خلافت عثمان سرزمین خود را ترک کرده و به مدینه آمدند تا خشم و نارضایی خود را از رفتار عمال او ابراز دارند. این عده از مصریان مدتی خانه‌ی عثمان را محاصره کردند و سرانجام نیز او را به قتل رساندند. و این مسئله نیز، دلیل و قرینه‌ی دیگری بر حساسیت فوق‌العاده‌ی اوضاع در مصر بود.

ارزش و اهمیت مصر هر روز آشکارتر می‌شد

پس از فتح مجدد اسکندریه، رفته‌رفته تمام سرزمین پهناور و پر نعمت مصر به دست مسلمین افتاد، ولی نکته‌ی حائز اهمیت این است که تقریباً تمام نواحی مصر، به آسانی و بدون مقاومت عمده و دشواری تسلیم مسلمانان می‌گردید و گفته می‌شد که ظاهراً اختلافات و کشمکش‌های مذهبی که بین یعقوبیان مصر و ملکانیان بیزانس وجود داشت و سال‌های سال باعث جنگ و کشتار و ایذاء و آزار شده بود، در این تسلیم‌های آسان و بدون مقاومت و پیشرفتهای سریع مسلمین، نقش بزرگی داشت.

پس از فتح کامل مصر، از طریق مرزها و راه‌های آن در مدتی کوتاه مسلمین پیشرفتهای زیادی در مناطق و نواحی دیگر کردند، به

ویژه از سمت مغرب،

[صفحه ۴۵]

فتوحات خود را گسترش چشمگیری دادند و تا سرزمین لیبی و سپس تا اندلس هم پیش رفتند.

بدین ترتیب، ارزش و اهمیت سرزمین مصر، هر روز بیش از پیش برای مسلمین آشکار می‌شد، چرا که از آن پس، تقریباً تمام ولایات روم و سرزمینهای تابع حکومت بیزانس که در مغرب مصر قرار داشت، بدون دفاع مانده و فتح آنها برای مسلمانان، هم آسان و هم ضروری شده بود.

مسلمین در سال ۳۲ قمری راه ناحیه‌ی «بتاپولیس» را پیش گرفتند و «برقه» را به اطاعت درآوردند و سپس قبایل بربر را در طرابلس و از جمله قبیله‌ی «لواته» را مطیع خود ساختند. همچنین چندی بعد، «عبدالله بن ابی سرح» که جانشین عمروعاص و والی مصر شده بود، در سرزمین طرابلس آنقدر پیش رفت که قسمت مه از آفریقا به اطاعت مسلمین درآمد و «کارتاژ» پایتخت آن، ضمن پیمانی پرداخت جزیه به مسلمین را گردن گرفت. [۱۳].

بدینگونه موقعیت مصر برای جهان اسلام، موقعیتی ارزنده بود و دقت و توجه دربارهی اوضاع و احوال آن سرزمین و مردمش را الزام آور می‌ساخت. اما با این همه، در زمان خلیفه‌ی سوم که همه‌ی کارها به اهمال و بی‌توجهی برگزار می‌شد، در مورد مصر نیز بی‌توجهیهای فراوانی صورت گرفت و هر روز خشم مردم آنجا را شعله‌ورتر ساخت، بخصوص که عثمان، شخصی همچون عبدالله بن ابی سرح را به عنوان والی مصر مامور آنجا کرده بود که در کار مردم هرگونه ناروایی را روا می‌داشت، زیرا اساساً او شخصی ناموجه و نابکار بود که مورد خشم رسول الله صلی الله علیه و آله قرار داشت و جزو ده نفری بود که در روز فتح مکه، آن حضرت خونشان را هدر کرده بود. [۱۴] با این حال، عثمان او را به سرزمین حساسی مانند مصر فرستاد و دستش را باز گذاشت تا با مردم هر چه خواهد انجام دهد، ولی سرانجام «محمد بن حذیفه»، که از مخالفان عثمان و محرک اصلی مصریان در قتل عثمان بود، عبدالله بن ابی سرح را از مصر بیرون کرد و قصد داشت خود به

[صفحه ۴۶]

جای وی حکومت مصر را به دست گیرد. لذا پس از اخراج عبدالله، به مسجد رفت و پیشاپیش مردم نماز خواند و خود را والی مصر معرفی کرد.

علی اوضاع مصر را سر و سامان می‌بخشد

وقتی علی علیه‌السلام پس از بیست و پنج سال سکوت و خانه‌نشینی و تحمل «خار در چشم و استخوان در گلو» و دم نزدن به خاطر حفظ کیان اسلام، بر مسند خلافت پیامبر صلی الله علیه و آله که حق دیرینه‌اش بود نشست، همه چیز رو به تغییر و دگرگونی گذاشت، از جمله اینکه حضرت، به اوضاع مصر با آن حساسیت و موقعیت ویژه‌ای که داشت، توجه خاصی مبذول داشت و به محض استقرار حکومتش، برای سر و سامان دادن به اوضاع مصر اقدام کرد.

حضرت به عنوان اولین قدم، «قیس بن سعد بن عبا» را که از افراد طرف اعتمادش بود، به عنوان والی مصر انتخاب کرد. قیس بزودی وارد مصر شد و ولایت و حکومت آنجا را به عهده گرفت. اما معاویه که از مدتی پیش چشم طمع به مصر دوخته بود و آرزو داشت آنجا را تحت نفوذ خود درآورد و از سویی با علی علیه‌السلام دشمنی دیرینه داشت، موقع را برای فتنه‌انگیزی مناسب دید و بلافاصله برای قیس نامه‌ای نوشت و به او پیشنهاد کرد که علی علیه‌السلام را رها کرده و در عوض با وی بیعت کند. معاویه در این نامه، تمام حقه‌ها و نیرنگهای رذیلانه را بکار برده بود. از یک طرف قیس را کاملاً تطمیع کرده و به او وعده‌های بزرگ و فریبنده داده بود و از طرف دیگر علی علیه‌السلام را متهم به شرکت و دخالت در قتل عثمان نموده و از آن حضرت به عنوان قاتل

نام برده بود. اما هیچکدام از این نیرنگها موثر واقع نشد و قیس را منحرف نکرد، منتهی قیس که از یک طرف خود تازه وارد مصر شده و هنوز کاملاً بر اوضاع مسلط نشده بود و از طرفی در آغاز حکومت مولایش علی علیه السلام هنوز نمی‌دانست با چنین نیرنگهایی چگونه باید مقابله کرد تا به ارکان حکومت آن حضرت لطمه وارد نیاید، جواب صریحی به معاویه نداد، بلکه کار را به اهمال برگزار کرد و در جواب او نامه‌ای دو پهلو نوشت تا مستمسکی به دست معاویه ندهد باشد.

[صفحه ۴۷]

معاویه مجدداً نامه‌ی دیگری نوشت و این بار به جای تطمیع و وعده، قیس را به شدت تهدید کرد که باید بیعت او را بپذیرد. قیس نیز دیگر تاب نیاورد و این بار نامه‌ای تند نوشت و با کمال صراحت مخالفت خود با معاویه و وفاداریش با علی علیه السلام را مطرح کرد. قیس نوشته بود: «تو و اطرافیان همگی بر باطلید و حق تنها با علی علیه السلام و اطرافیان اوست».

وقتی این نامه به دست معاویه رسید و از جانب قیس ناامید شد، باز دست از حيله گری برنداشت، بلکه این بار نامه‌ای سراپا دروغ از طرف قیس جعل نمود و همان جواب دو پهلو قبلی را هم بدان ضمیمه کرد و آنگاه در شان اعلام داشت که: قیس، فرستاده‌ی علی (علیه السلام) به مصر، از مولایش رویگردان شده و با من بیعت کرده است.

این خبر به گوش علی علیه السلام و یاران و اصحاب آن حضرت رسید و باعث ناراحتی و ایجاد بگومگو در میان اطرافیان شد. یاران حضرت، مخصوصاً «عبدالله بن جعفر» اصرار داشتند که امیرالمومنین این فتنه را از میان بردارد و بلافاصله قیس را از ولایت مصر عزل کند، اما حضرت با این پیشنهاد مخالفت می‌کرد و می‌فرمود: در این میان، پای نیرنگ و فریبی در کار است. من قیس را خوب می‌شناسم و می‌دانم که این سخن و رفتار از او نیست، بلکه تهمتیه به اوست.

با این حال، جوی که در آن زمان، در اطراف علی علیه السلام ایجاد شده بود، باعث شد که آن حضرت علی‌رغم اطمینانی که به درستی و وفاداری قیس داشت، او را از ولایت مصر عزل کند و محمد بن ابی‌بکر را به جای وی به ولایت آن سرزمین بگمارد. [۱۵].

[صفحه ۴۸]

محمد بن ابی‌بکر، پس از رسیدن به مصر و تصدی امر ولایت در آنجا، نامه‌ای به حضرت نوشت و درخواست کرد: برای آنکه در اجرای وظایف خود دستور العملی داشته باشم و دقیقاً منطبق با احکام اسلام و بدون لغزش و خطا و اشتباه حرکت کنم، جوامع حلال و حرام سنن و مواعظ را برای من مرقوم و ارسال بدار. حضرت نیز در جواب او نامه‌ای مفصل و پرمغز و عمیق نوشت و احکام و مواعظ و دستورات لازم را از دریای علم خویش در اختیار او گذاشت. این نامه که در اهمیت با عهدنامه‌ی مالک‌اشتر پهلو می‌زند و با آن قابل قیاس است، در نهج‌البلاغه مضبوط است و طالبان حقایق الهی و علم علی علیه السلام را بدان حواله می‌دهیم.

شهادت محمد بن ابی‌بکر و پیامدهای آن

اما ولایت محمد بن ابی‌بکر زیاد طول نکشید. معاویه، دوست و مشاور سیاست باز و حيله ساز خود عمروعاص را برای ایجاد فتنه و آشوب به مصر فرستاد و در این جریان، محمد بن ابی‌بکر توسط عمروعاص به شهادت رسید. پس از شهادت محمد، مجموعه‌ی کتابها و نامه‌ها و اسناد و مدارک وی، از جمله همان نامه‌ی پربار و دستور العمل سازنده و عمیق علی علیه السلام به دست عمروعاص افتاد و او وقتی نامه را خواند و از مفاد آن مطلع شد، آن را برای معاویه برد.

وقتی نامه به معاویه رسید و از مفاد آن آگاهی یافت، از آن همه علم و معرفت که طی نامه‌ای گنجینه شده بود و حکایت دریا و سبو را به یاد می‌آورد، در شگفت ماند و وقتی آن را به اطرافیان نشان داد، «ولید بن عقبه» (همان

[صفحه ۴۹]

کسی که در خلافت عثمان، مست از شراب بر منبر رفته وقتی کرده بود و نیز نماز صبح را چهار رکعت خوانده و با تمسخر گفته بود اگر بیشتر هم می‌خواهید، بگویید تا بخوانم) وقتی آن نامه‌ی عمیق را دید، به معاویه پیشنهاد کرد که آن را در آتش بسوزاند، ولی معاویه مخالفت کرد و گفت: تو اهل نظر نیستی، حیف از چنین نامه‌ای است که سوزانده شود. باید آن را نگاه داریم و از روی دستورات آن چیز یاد بگیریم و کار انجام دهیم، چون اگر آن را بسوزانیم، دیگر هرگز کسی را نخواهیم یافت که حتی یک کلمه از این دریای علم و معرفتی را که در آن است، بداند و به ما بیاموزد.

ولید گفت: آیا این درست است که مردم بفهمند تو نوشته‌های علی (علیه‌السلام) را سرمشق خود قرار داده‌ای و با استفاده از آن امور خود را انجام می‌دهی؟

معاویه پاسخ داد: پس آیا تو به من پیشنهاد می‌کنی عل آشکار و بی‌مانند و درخشان همچون علم مکتوب در این نامه را بسوزانم؟ به خدا سوگند که من تاکنون علمی جامع‌تر و محکم‌تر از این ندیده و نشیده‌ام.

ولید گفت: تو که در مقابل یک نامه‌ی علی (علیه‌السلام) که فقط گوشه‌ای از وجود او را نشان می‌دهد، چنین درشگفتی و تحسین فرومی‌روی و در برابرش سرتسلیم فرود می‌آوری، پس چرا با خودش که صاحب جمیع این علوم است بیعت نمی‌کنی و با او سر جنگ داری؟

معاویه که در مقابل این سوال، هیچ جواب منطقی و منصفانه‌ای نداشت، دست به توجیه‌گری زد و برای فرار از حقیقت، اتهام دخالت علی علیه‌السلام در قتل عثمان را مطرح کرد و گفت: جنگ ما جنبه‌ی خوانخواهی عثمان را دارد. سپس گفت: البته من به مردم نخواهم گفت که این نامه از علی (علیه‌السلام) است، بلکه خواهم گفت نامه را ابی‌بکر - پدر محمد - برای فرزندش نوشته و طی آن چنین دستور العمل‌های عالمانه‌ای را به او داده است!!

اما جریان شهادت محمد بن ابی‌بکر، از این قرار بود که: وی مدتی پس از آغاز ولایتش در مصر، به عده‌ای از اهالی که هنوز با علی علیه‌السلام بیعت نکرده بودند، پیشنهاد و اخطار کرد که یا باید بیعت کنند و یا از مصر خارج شوند.

[صفحه ۵۰]

آنها بیعت با علی علیه‌السلام را نپذیرفتند و در عوض آماده‌ی جنگ شدند و در نتیجه، بین آنها و محمد بن ابی‌بکر، جنگ و مقاتله در گرفت. از سوی دیگر، معاویه که همیشه چشم طمع به مصر داشت و معتقد بود با دست انداختن به روی مصر، قدرت لازم برای مبارزه‌ی نهایی با علی علیه‌السلام و نابودی حکومت عدل او را به دست خواهد آورد، وارد میدان شد. بخصوص پس از آنکه جنگ صفین با مسئله‌ی حکمیت به پایان رسید و حکمیت هم به نفع معاویه تمام شد، وی با مجددیت بیشتری به فکر تصرف مصر افتاد. اطرافیان معاویه نیز با این فکر موافقت نشان دادند و بدینگونه سپاهی به سرکردگی عمرو عاص، به سوی مصر روانه شد.

عمرو عاص در گرما گرم جنگ محمد بن ابی‌بکر با آن گروه متمرد از مردم مصر، وارد مصر شد و محمد و سپاهیان‌ش را مورد یورش قرار داد و سرانجام این جنگ و پیکار به شهادت محمد بن ابی‌بکر منجر شد.

درست در چنین اوضاع پرآشوبی بود که علی علیه‌السلام یار وفادارش مالک اشتر را به ولایت مصر برگزید و او را روانه‌ی آن سرزمین کرد و نیز مجموعه‌ی این عوامل بود که باعث می‌شد تا مصر، موقعیت خاصی داشته باشد، مصری که سرزمینی پهناور و پر جمعیت بود، مصری که اقوام و قبایل گوناگون با فرهنگها و طرز تفکرهای گوناگون در آن می‌زیستند، مصری که از مرکز حکومت و خلافت دور بود و نظارت دقیق بر امور آن کار آسانی نبود، مصری که حدود سه سال پس از تسلیم در برابر مسلمین، سر به تمرد برداشته و بار دیگر پشت به اسلام کرده و دروازه‌های شهر را به روی حکومت بیزانس یعنی دشمن سرسخت اسلام گشوده بود، مصری که مردم آن از عوامل حکومت‌های قبلی ناراضی بودند و عده‌ای از آنها سر به شورش علیه خلیفه‌ی سوم برداشتند و او را به قتل رساندند، مصری که عده‌ای از مردمش با نماینده و فرستاده‌ی علی علیه‌السلام نیز سر به مخالفت و عدم اطاعت

برداشتند و با او از در جنگ درآمدند و همین جنگ باعث شهادت او شد...

آری، چنین سرزمینی، فوق‌العاده حساس بود و کسی که به ولایت آن می‌رفت، می‌بایست اولاً مردی چون مالک اشتر باشد و ثانیاً بایستی برای حکومت بر مردم آن، دستور العمل عظیم و پرارزشی مانند عهدنامه را در اختیار داشته باشد. و این کاری بود که علی علیه‌السلام انجام داد.

[صفحه ۵۳]

کشورداری از نظر امام علی

برخورد با نهج البلاغه

در فرهنگ تشیع، قرآن و نهج البلاغه و دیگر آثار ائمه‌ی معصومین علیهم‌السلام، تنها الگوی خط فکری انسانها و تنها راه تشخیص صحیح از باطل است.

با این دید، در عرصه‌ی میدان تفکر، اگر اندیشمندان برای تایید گفتار و نوشتارشان در زمینه‌ی معارف اسلام از قرآن و نهج البلاغه‌ی مولا و کلمات دیگر معصومین علیهم‌السلام تاییدی داشته باشند، برداشتشان صحیح و گرنه باطل و بی‌اساس خواهد بود. این است که حضرات معصومین علیهم‌السلام، برای روشن شدن صحت و سقم احادیث منقول، فرموده‌اند: از احادیث منقول را با قرآن مقابله کنید، اگر مطابق قرآن باشد صحیح و گرنه جعلی و دستساز است. این مقابله و این برداشت از قرآن و نهج البلاغه و...

به دو گونه صورت خواهد گرفت: نخست آنکه انسان، خالی‌الذهن و بدون پیشداوری قبلی با این کلمات مقدس برخورد می‌کند، دوم آنکه با پیشداوری و الگوگیری قبلی و با اعتقادی از پیش ساخته شده به سراغ قرآن، نهج البلاغه و دیگر آثار ائمه‌ی معصومین علیهم‌السلام می‌رود. بدیهی است در صورت دوم، برداشت ما از قرآن و نهج البلاغه، بینش قرآن و نهج البلاغه نخواهد بود، بلکه تحمیل عقیده و ایده به قرآن و سوء استفاده از

[صفحه ۵۴]

قرآن و نهج البلاغه خواهد بود.

اینگونه مراجعه به قرآن و نهج البلاغه، نه تنها بهره‌ای ندارد و چیزی از مفاهیم عالی‌ی قرآن و نهج البلاغه به انسان نمی‌آموزد، بلکه انسان را به انحراف و تباهی نیز خواهد کشاند. مگر نه این است که ما معتقدیم قرآن کلام وحی است و نهج البلاغه و کلمات ائمه‌ی معصومین علیهم‌السلام از منبع وحی گرفته شده است؟ پس این ما هستیم که باید خود را در مسیر کلام وحی و کلمات منبعث از وحی قرار دهیم، نه آنکه اینها را در مسیر افکار خودمان بگذاریم و بعد بخواهیم برای تایید قضاوت‌های قبلی و افکار و عقاید خود ساخته‌مان، دنبال دستاویزهایی در این کلمات مقدس بگردیم و محملهایی بتراشیم.

پس روش استفاده از قرآن و کلمات معصومین علیهم‌السلام این است که انسان خودش را در برابر آنها نسبت به مسائل مطروحه، صاحب‌نظر فرض نکند، بلکه باید تمام چیزهایی را که در آن باره می‌داند - یا خیال می‌کند که می‌داند - کنار بگذارد و با ذهنی کاملاً خالی، بدون هیچ قضاوت قبلی و عقیده‌ی از پیش ساخته‌ای به سراغ این خورشیدهای جهان افروز برود.

نمونه‌ی چنان برخورد نادرست و نگرش انحرافی آمیزی به قرآن مجید را که باعث گمراهی و تباهی و فساد می‌شود، در همین روزگار خودمان و در همین دوران انقلاب اسلام دیدیم. همه می‌دانند و نیاز به طول و تفصیل ندارد که گروهک‌های ضد انقلاب و در واقع ضد اسلام از همین روش استفاده می‌کنند. یعنی آنها هم، ظاهراً به قرآن کریم تمسک می‌جویند و باصطلاح در هر موردی یک آیه از قرآن را مطرح می‌سازند، اما باید دید که آیه‌ی قرآن را با کدام معنا، کدام تفسیر و کدام برداشت مورد استفاده قرار

می‌دهند؟

واقعیت این است که این گروه‌ها نمی‌روند واقعا تفحص کنند و ببینند قرآن چه می‌گوید، بلکه قبلا نسبت به چیزی معتقد می‌شوند و بعد قرآن را باز می‌کنند و می‌کوشند آیه‌ای در آن پیدا کنند که بتوان آن عقیده‌ی پیش ساخته را بدان تحمیل کرد. در نتیجه، می‌بینیم آنها یک نوع برداشتهای عجیبی از قرآن می‌کنند و محملها و معنایابی از کلام خدا می‌تراشند که در عین اسفناک بودن، انسان را به خنده هم می‌اندازد. به جای استفاده‌ی واقعی از قرآن، نسبت به خداوند متعال افترا می‌بندند و خود را مصداق همان فرموده‌ی خداوند در قرآن می‌کنند که: «لا یزید الظالمین الا خسارا». یعنی از این نوع مراجعه به

[صفحه ۵۵]

کلام خدا، تنها چیزی که به دست می‌آورند آن است که فقط خسران و فساد و انحراف خود را افزایش می‌دهند و در منجلاب افکار منحرفشان بیشتر غوطه‌ور می‌شوند.

به عنوان نمونه‌ای از این برداشتهای غلط و برای آنکه روشن شود چنان برخورد و نگرشی به قرآن تا چه اندازه کجی و انحراف و تباهی می‌آفریند، به یکی از انواع متعدد این برداشتها اشاره می‌کنیم:

در قرآن مجید، هنگا که در سوره‌ی مبارکه‌ی بقره توصیف «متقین» مطرح می‌شود، خداوند می‌فرماید: «الذین یؤمنون بالغیب». یعنی افراد متقی کسانی هستند که ایمان به غیب دارند. و آنچه از کلام خداوند و تمام شواهد و قرائن و با توجه به ذیل آیه استفاده می‌شود، نشان می‌دهد که در اینجا مراد از غیب، «الله» است. اما حالا این گروه‌های منحرف و براساس همان روش غلطی که در برخورد با قرآن دارند، می‌گویند: غیب یعنی زیرزمین، مخفی، مبارزه‌ی مخفی. پس قرآن شما را به مبارزه‌ی مخفی و زیر زمینی دعوت می‌کند!! و جالب‌تر اینکه تازه اینها، براساس این «دعوتی» که خودشان از قرآن تراشیده‌اند، به مبارزه‌ی مخفی با چه کسی برمی‌خیزند؟! آیا جز این است که آنها با خود قرآن و اسلام وارد مبارزه‌ی مخفی شده‌اند؟! دلیل و منشاء این انحرافهای خطرناک چیست؟ مهمترین دلیل آن همین است که اینگونه افراد نخواسته‌اند خود را در مسیر قرآن قرار دهند و ببینند به راستی قرآن چه می‌گوید، بلکه قرآن را در مسیر خودشان قرار داده‌اند و خواسته‌اند آنچه را که در فکر و عقیده‌ی خودشان می‌گذرد، به قرآن تحمیل کنند. یعنی اول چیزی را فکر کرده‌اند و به آن معتقد شده‌اند و بعد در آیات قرآن شروع به جستجو کرده‌اند تا ببینند در کجای کلام الله می‌توان چیزی پیدا کرد که یک شباهت ظاهری با افکار آنها داشته باشد و سپس اینطور نتیجه‌گیری کنند که قرآن در این آیه همان چیزی را بیان کرده است که ما می‌گوییم!

بنابراین ملاحظه می‌شود که این طرز برخورد با قرآن و این نحوه‌ی نگرش و برداشت از کلام خداوند، نتیجه‌ای جز فساد و تباهی و انحراف ندارد و همینطور است مسئله‌ی برخورد با کلمات معصومین علیهم السلام و به خصوص نهج‌البلاغه که در اینجا مورد بحث ما است. یعنی وقتی ما به سراغ نهج‌البلاغه می‌رویم، نباید قبلا مغز خود را از افکار گوناگون انباشته باشیم، نباید درباره‌ی موضوع مورد نظرمان از اینجا و آنجا اطلاعات مختلفی به دست آورده و درباره‌ی آن پیشداوری کرده باشیم و نباید قبلا به چیزی معتقد

[صفحه ۵۶]

شده باشیم و بعد بخواهیم در نهج‌البلاغه جستجو کنیم و ببینیم در کجای آن، کلا از امام پیدا می‌شود که بتوانیم فکر و عقیده‌ی خود را به آن تحمیل کنیم، بلکه برعکس، هنگام رفتن به سراغ نهج‌البلاغه، باید ذهنمان کاملا خالی باشد و قصدمان فقط این باشد که واقعا تفحص کنیم و ببینیم امام علیه‌السلام درباره‌ی موضوع مورد نظر چه گفته است، نه اینکه ما دوست داریم چه گفته باشد. پس اگر به این صورت، یعنی با ذهنی خالی و به قصد فیض‌یابی از بیان امام به سراغ نهج‌البلاغه برویم، از آن سود خواهیم برد و گرنه چیزی جز انحراف و فساد و تباهی در انتظارمان نخواهد بود.

هذا ما امر به عبدالله علی امیرالمومنین مالک ابن الحارث الاشر فی عهده الیه حین ولاه مصر.

این فرمانی است که ضمن پیمانی بنده‌ی خدا علی امیرمومنان به مالک اشتر فرزند حارث به هنگامی که او را به فرمانداری مصر برمی‌گزیند، می‌دهد.

گفتیم، کلمات معصومین علیهم‌السلام، خالی از هر گونه اغراق و به دور از تما تندرورها و کند رویهای رایج مردمان عادی است. هر کلامشان دارای معنای خاص و مفهوم روشن است و در سخنانشان کلا زائد و جمله‌ای پوچ و ... مشاهده نمی‌شود.

با این دید، به نظر می‌رسد علی علیه‌السلام با بیان جمله‌ی «ما امر به عبدالله» درصدد نشان دادن دو مطلب مهم و اساسی در فرهنگ اسلام است:

اول. غفلت زدایی

بزرگترین آفت قدرتمندان (که بیشتریشان گرفتار فساد، تباهی، ظلم، ستم، استعمار، آدمکشی و ... می‌باشند) غفلت از خودشان و چگونگی بودنشان است. اگر حاکم و قدرتمند در هر موقعیت و منصبی که باشد، بداند تمام قدرت و توان و استعدادهای جس و روانی او، از جای دیگر برایش افزوده شده و می‌شود و فیاض، هر آن که بخواهد می‌تواند این قدرت و توانایش را از او بگیرد، دیگر به

[صفحه ۵۷]

کسی ظلم نمی‌کند و به هیچ انسانی ستم روا نمی‌دارد و به فکر جنگ، طغیان و سرکشی نمی‌افتد. در مقابل، اگر به این آفت توجه نکرد و به عظمت خالق و ناچیزی خود واقعی نگذاشت، تفرعن و سرکشی او هر آن بیشتر و هر لحظه افزون‌تر خواهد شد. علی علیه‌السلام نیز که در مقام مسند ظاهری نشسته است، (شاید) خطاب به خود و به نفس خودش می‌گوید: آگاه باش که آنچه داری از او و به سوی اوست. به همین جهت است که می‌بینیم در قیام و قعود نمازهای پنجگانه‌ی شارع مقدس، گفتن «بحول الله اقوم و اقعده» را مستحب می‌داند، یعنی بایستی انسان بداند همین نشست و برخاستنش در تمام مراحل نماز، از آن خدا و از افاضات و عنایات حضرت باری تعالی است و انسان هیچگونه قدرت و استقلال‌ی از خود نداشته و ندارد.

حال بنگریم که اگر قدرتمندان و زورمداران جهان، تنها و تنها به این مسئله توجه نمایند و هر آن خدا را نصب العین خود قرار دهند و تمام توان و نیروی خود را از آن خدا بدانند، آیا ظلم و ستم روا خواهند داشت؟!

دوم. آقایی و سروری در سایه‌ی بندگی خدا

در دیدگاه علی علیه‌السلام - که فرهنگ راستین اسلام است - قدرت مقام و ریاست، نفوذ معنوی و بالاخره آقایی و سیادت (به معنای راستین کلمه نه چپاول، غارت، زورگویی و ...) در سایه‌ی عبودیت و بندگی «الله» تحقق می‌پذیرد.

علی علیه‌السلام برای بیان این هدف (که سیادت بدون بندگی خدا صورت نمی‌گیرد) به دنبال «امر» که حاکی از علو و برتری است «عبدالله» را مطرح می‌کند و می‌فرماید: «این فرمانی است که بنده‌ی خدا علی... همین است که در قرآن مجید می‌خوانیم:

سبحان الذی اسرى بعبده لایلا من المسجد الحرام الی المسجد الاقصی. [۱۶].

منزه است آن که شبانگاه بنده‌ی خویش را از مسجد الاحرام، به مسجد الاقصی راه برد.

[صفحه ۵۸]

می‌بینیم در این آیه، خداوند نمی‌فرماید: «من رسول الله را به معراج بردم»، بلکه می‌فرماید: «سبحان الذی اسرى بعبده»، یعنی بین عبودیت و معراج ارتباط هست. و این عبودیت خالصانه است که انسان (و محمد صلی الله علیه و آله) را به معراج می‌رساند.

رسول الله صلی الله علیه و آله نیز در رابطه با همین معنا می‌فرماید:

الصلوه معراج کل مومن نقی.

معراج هر مومن پاک، نماز است.

این روایت نیز حاکی از رابطه‌ی صلوه (که خود بیانگر بندگی و عبودیت است) با معراج و صعود به درگاه حق تعالی است. در تشهد نمازهای یومیه نیز آمده است:

اشهد ان محمد عبده و رسوله.

شهادت می‌دهم به اینکه محمد بنده‌ی خدا و فرستاده‌ی اوست.

تقدیم عبودیت (عبده‌ی) به رسالت (رسوله) دلیل منشاء و علت بودن عبودیت و بندگی خالصانه‌ی رسول‌الله برای رسالت آن حضرت است.

قلمرو حکومت و ولایت

جایه خراجها و جهاد عدوها و استصلاح اهلها و عماره بلادها.

در حوزه‌ی استانداری مصر وظایف مالک عبارت است از: جمع‌آوری خراج آن، جهاد با دشمنان آن، ایجاد صلح و سامان در اهل آن و عمران شهرهای آن.

علی علیه‌السلام با این بیان قلمرو حکومت و ولایت مالک اشتر را در چهار مسئله‌ی اساسی ذیل مشخص نموده است:

[صفحه ۵۹]

اول. جمع‌آوری خراج

خراج به معنای مالیات است، آنهم مالیات خاصی که بیان خواهد شد. می‌دانیم که مردمان مصر با اختیار و آزادی اسلام را نپذیرفته‌اند، بلکه با قهر و غلبه‌ی مسلمین، تسلیم مسلمانها شده و اسلام آورده‌اند.

در اصطلاح فقهی زمینهایی را که لشکر اسلام به طور قهر و غلبه و بدون صلح و سازش به تصرف درآورده باشند، «اراضی مفتوحه العنوه» می‌گویند. اینگونه زمینها ملک همه‌ی مسلمانهاست و تمام مسلمین در آن شریک و سهم هستند. بر این اساس، دولت اسلام و حاکم اسلامی و زمینهای «مفتوحه العنوه» را با رعایت مصالح اسلامی بین مسلمین تقسیم می‌کند و در اختیار آنان قرار می‌دهد و در مقابل، سالانه اجاره می‌گیرد. اینگونه مال الاجاره را در اصطلاح فقهی «خراج» گویند. [۱۷].

دوم. دفاع در مقابل دشمنان

از اضافه شدن «جهاد» به «عدوها» در کلمه‌ی «جهاد عدوها» می‌فهمیم که منظور حضرت از جهاد، دفاع است نه جهاد به معنای مصطلح فقهی، چون براساس روایات اهل بیت علیهم‌السلام (و به اجماع فقهای شیعه)، جهاد ابتدایی و لشکر کشی قبلی برای تسلیم دیگر قدرت‌ها و نظامها و ... تنها با حضور امام معصوم علیه‌السلام و با اذن و نظارت او صورت می‌گیرد و در زمان غیبت، لشکر کشی و تهاجم ابتدایی جایز نیست. بدیهی است مالک نیز که در منطقه‌ای بدور از نظارت مستقیم امام معصوم می‌خواهد جهات نظامی آن سامان را اداره کند، بایستی همان زمان غیبت، تنها به دفاع از یورشهای نظامی اجانب و دشمنان منطقه‌ای بپردازد، نه به جهاد ابتدایی و لشکر کشی‌های تهاجمی و ...

سوم. اصلاح مردم

از این بیان روشن می‌شود که وظیفه‌ی استاندار، تنها رعایت جهات مادی و

[صفحه ۶۰]

مسائل رفاهی و دنیوی مردم نیست. اصلاح و ارشاد مردم نیز جزء وظایف استاندار و از جمله‌ی کارهای اساسی اوست.

بنابراین، مسوولان باید توجه داشته باشند که با اسفالت خیابانها و کوچه‌ها و تامین یخچال و لباسشویی و امثال آن، مسوولیتشان پایان نمی‌پذیرد. در جامعه‌ی اسلامی، یک مسوول بایستی نسبت به جنبه‌های معنوی مردم توجه داشته و در پیشبرد مسائل معنوی

نقش اساسی داشته باشد و با این دید که اینگونه مسائل مربوط به ما نیست و وظیفه‌ی روحانیت است، شانه از زیر بار تکلیف انسانی و اسلامی خالی نکند.

چهارم. عمران شهرها و ...

دیگر وظیفه‌ی مهم و اساسی مالک، عمران و آبادانی شهرها و روستاها و خلاصه قلمرو استانداری است.

این سخن علی رغم همه‌ی تهمتها و افتراهایی که در طول تاریخ به اسلام زده شده و می‌شود حاکی از این است که اسلام برخلاف رهبانیت مسیحی به مسائل مادی و رفاهی جامعه‌ی اسلامی نیز توجه شایان داشته و دارد و برخورداری باعث ظلم و ستم و استثمار دیگران نباشد، مشروع و جایز (بلکه لازم) می‌داند.

سیستم متمرکز یا..؟

شاید کسی از این همه اختیارات (امور مالی، امور نظامی، امور قضائی و فرهنگی) که علی علیه السلام به مالک اشتر تفویض فرموده است، استفاده کند که روش حکومتی آن حضرت و به عبارت دیگر روش حکومتی اسلام، روش غیر متمرکز است و اسلام با روش متمرکز مخالف است.

اینگونه برداشت با توجه به روش علی علیه السلام در رابطه‌ی با دیگر یاران خود صحیح نیست و چون می‌بینیم مولا با «اشعث بن قیس» روش دیگری (روش متمرکز) اتخاذ کرده و اختیارات کمتری به وی تفویض نموده است. به نظر می‌رسد اینگونه روشهای متفاوت را بایستی در شخصیت یاران آن حضرت جستجو

[صفحه ۶۱]

کرد نه در روش حکومتی اسلام. آنچه ویژگیها که برای مالک اشتر بیان کردیم و اینهمه اختیارات که حضرت به وی تفویض نموده بیانگر این حقیقت است که حضرت صد درصد به مالک از جهات مختلف و ابعاد گوناگون حکومتی اطمینان داشته و لزومی برای کنترل رفتار و کردار مالک نمی‌دیده است، برخلاف دیگر یاران که چون از اینهمه ویژگیها برخوردار نبودند، لذا اختیارات کمتری داشته‌اند و کنترل بیشتر بر اعمال و رفتارشان اعمال می‌شده است.

امر به تقوی الله.

(علی علیه السلام) مالک را به تقوی الهی فرمان می‌دهد.

اگر این کلام (امر به تقوی) در ارتباط با جملات قبل مورد توجه قرار بگیرد مفهومی روشن و معنایی پر بار خواهد داشت. در جملات قبل، علی علیه السلام یکی از وظایف مالک را به عنوان استاندار اصلاح مردم و ارشاد آنان معرفی فرمود. روشن است که اگر استاندار خود تقوی نداشته باشد و گرفتار هواهای نفسانی و امیال و غرایز حیوانی باشد، نمی‌تواند مردم زیر سلطه‌اش را هدایت و ارشاد نماید، زیرا انسان هدایتگر، اولین برخورد و اولین ارتباطش در رابطه با تبلیغ، ارتباط با خویشتن خویش است. این انسان اگر توانست غرایز نفسانیش را زیر کنترل جهات عقلانی و معنوی خود قرار دهد و از هواهای نفسانی اجتناب کند و بر خود تسلط کامل داشته باشد، نتیجتاً توانسته است فردی را (خویشتن خویش را) هدایت کند و با این حرکت است که می‌تواند در خارج از وجود خودش (یعنی در جامعه) اثر داشته باشد و جامعه را به سوی خیر و صلاح رهنمون سازد، لکن اگر در ارتباط با خود و با خویشتن خویش، تابع هواهای نفسانی و امیال و غرایز شیطانی گردید و در ارشاد خود موفقیتی به دست نیآورد، چطور می‌تواند در ارشاد دیگران موفق باشد؟ طبیعی است کسی که در مبارزه‌ی با نفس خود که همیشه همراه و ملازم یکدیگر و در کنار همدیگرند (و اگر این نفس را به

[صفحه ۶۲]

عنوان فرد حساب کنیم، تازه یک فرد هم بیشتر نیست) موفقیتی به دست نیاورد، چطور در ارتباط با دیگران که نوعا گاه به گاه و هر چند مدت یکبار بیشتر صورت نخواهد گرفت، آنهم در سطح جامعه پیروز خواهد شد؟

عین این گفتار در مورد روحانیت نیز که شغلش ارشاد و هدایت مردم است صادق و جاری است. اگر یک فرد روحانی در جهت تزکیه‌ی خود نباشد و خویشتن خویش را نساخته و خدای نخواستہ اسیر چنگال هواهای نفسانیش باشد، این فرد بلکه فسادانگیز و جامعه بر باد ده نیز خواهد شد. نمونه‌های عینی اینگونه روحانی نمایان بی تقوی را (که الحق ضربه‌های جبران‌پذیری بر پیکر نونہال انقلاب اسلامی وارد ساختند) در انقلاب شکوهمند اسلامیمان با چشم دیدیم و ضربه‌های ویرانگر آنان را نیز مشاهده نمودیم، «فاعتبروا یا الوالابصار» و نمونه‌های دیگرشان را نیز که در طول تاریخ باعث پیدایش مذاهب مختلف گردیده‌اند و از این راه جامعه (و امت اسلامی) را به فساد و تباهی و عقب افتادگی کشانده‌اند، خوانده و شنیده‌ایم.

اهمیت تقوی در قرآن

از تعبیر مختلف قرآن در زمینه‌های تقوی، جهاد، عالم و (... که بعدا بیان خواهد شد) به ویژگی تقوی از دیدگاه قرآن نیز پی می‌بریم. قرآن زمانی که از برتری عالم نسبت به جاهل سخن می‌گوید، در مقام مقایسه‌ی این دو می‌فرماید: «هل یستوی الذین یعلمون و الذین لا یعلمون». این بیان حاکی از این است که هر عاقلی به حکم وجدان و عقل، برتری عالم را نسبت به جاهل درک می‌کند و نیازی به اقامه‌ی دلیل و بیان برهان نیست. و یا آنگاه که از مجاهدین سخن می‌گوید، در مقام بیان برتری مجاهدین بر قاعدین (و توجیه‌گران خانه نشین) می‌فرماید: «فضل الله المجاهدین علی القاعدین اجرا عظیما». در اینجا نیز مسئله‌ی مقایسه و امتیاز گروهی بر گروه دیگر به حکم وجدان و عقل پیش آمده است.

اما هر گاه در قرآن سخن از تقوی مطرح شده است، متقین در مقابل بلهوسان شهوت‌پرست و ... مقایسه نشده‌اند تا امتیاز یکی بر دیگری بیان شود،

[صفحه ۶۳]

بلکه تقوی تنها در رابطه با الله بیان گردیده است: «ان اکرمکم عندالله اتقیکم». نمی‌گوید متقی بر غیر متقی فضیلت دارد و نمی‌فرماید متقی با غیر متقی مساوی نیست، می‌فرماید متقی در پیشگاه خدا (عندالله) مطرح است و حسابش با خداست. تقوی موجب کرامت است و این کرامت در پیشگاه خداست (ان اکرمکم عندالله). اینها همه حاکی از ویژگی خاص تقوی و بیانگر عظمت و کرامت و تقوی است.

مفهوم تقوی

حال که اهمیت و ضرورت تقوی را شناختیم، ببینیم مفهوم تقوی چیست. «راغب اصفهانی» می‌گوید:

الوقایه حفظ الشیء، مما یوذیه و یضره و التقوی جعل النفس فی وقایه مما یخاف هذا تحقیقه، ثم یسمى الخوف تاره تقوی و التقوی خوفا، حسب تسمیه مقتضی الشیء، بمقتضیه و المقتضی بمقتضاه و صار التقوی فی تعاریف الشرع حفظ النفس مما یوثم و ذلک به ترک المحظور [۱۸].

وقایه عبارت است از محافظت یک چیزی از هر چه به آن ضرر و زیان می‌رساند و تقوی یعنی نفس را در وقایه قرار دادن از آنچه بیم می‌رود. تحقیق مطلب این است، اما گاهی به قاعده‌ی استعمال لفظ مسبب در سبب و استعمال لفظ سبب در مسبب، خوف به جای تقوی و تقوی به جای خوف استعمال می‌گردد. تقوی در عرف شرع یعنی نگهداری نفس از آنچه انسان را به گناه می‌کشاند و ترغیب می‌کند به اینکه ممنوعات و محرّمات را ترک کند. [۱۹].

از این بیان و دیگر بیانات وارده در زمینه‌ی تقوی (بالاخص بیانات امامان

[صفحه ۶۴]

معصوم علیهم السلام) می‌فهمیم که تقوی به معنای خود نگهداری، مراقبت، کنترل نفس و حاکمیت و تسلط بر نفس است، نه به معنای پرهیزگاری که عده‌ای از راحت طلبان منزوی طلب، شعار خود قرار داده و تقوای اسلامی را که با ستیز و نبرد همراه است، به کناره‌گیری و پرهیز از جامعه و امت اسلامی توجیه و تاویل می‌کنند.

برخی از محققین تقوی را به معنای «خوف» و ترس گرفته‌اند و معتقدند تقوی در اصطلاح شرع به معنای خوف و ترس است.

به نظر ما با توجه به مجموع آیات و روایات وارده، تقوی به این معنی هم صحیح نیست، زیرا در قرآن می‌خوانیم:

کتب علیکم الصیام کما کتب علی الذین من قبلکم لعلکم تتقون [۲۰].

روزه بر شما مقرر شده است چنانکه بر گذشتگان مقرر بود، شاید خود نگهداری کنید.

اگر تقوی به معنای خوف و ترس باشد، مگر روزه‌داری در انسان خوف ایجاد می‌کند؟ آنگاه چه تناسبی است بین خوف و روزه؟ در حالیکه اگر تقوی به معنای خود نگهداری و تحفظ باشد (که هست)، بین تحفظ و روزه‌داری ارتباط مستقیم وجود دارد، زیرا روزه کلاس تمرین برای تحفظ و خود نگهداری است.

و در جای دیگر می‌فرماید:

اتقوا الله حق تقاته [۲۱].

تقوای الهی را چنانکه شایسته‌ی اوست داشته باشید.

روشن است که در این آیه نیز اگر تقوی را به معنای خوف بگیریم، آیه معنا و مفهومی پیدا نخواهد کرد، ولی اگر تقوی را به معنای تحفظ و خود نگهداری بگیریم، آیه منظوری روشن و هدفی مشخص (که در ترجمه بیان گردید) خواهد داشت. و همینطور است آیه‌ی «ان اکرمکم عندالله اتقیکم».

[صفحه ۶۵]

در صورتی که تقوی را به معنای تحفظ و خود نگهداری بدانیم، معنای روشن و مشخصی دارد، برخلاف آنکه به معنای خوف و ترس بدانیم.

مراتب تقوی

از مجموع آیات قرآن و بیانات نهج‌البلاغه در زمینه‌ی تقوی می‌فهمیم که تقوی در بینش اسلامی از مراتب و درجات بیشتری برخوردار است. رکود، سکون و ایستایی در تقوی نیست. سالک با پیمودن هر منزلی محتاج پیمودن منزل دیگر و سرایی جدیدتر است. بنابراین نایستی تصور شود هرگاه شخصی از محرمات الهی اجتناب و از واجبات و مقررات اسلام تبعیت و پیروی کرد، تقوی و خود نگهداریش کامل شده و دیگر حرکت و تکاملی برایش وجود ندارد. حرکت هست و این حرکت به قدری وسیع و گسترده و این تکامل چنان صعودی و پایان‌ناپذیر است که کسی جز خاندان عصمت و طهارت (یا سالکان حقیقی در طریق قرآن و اهل بیت)، یارای صعود به قله رفیع آن را نداشته و نخواهد داشت.

دلیل این بینش اسلامی، برخی از آیات و بیانات وارده از ائمه‌ی معصومین علیهم السلام در زمینه‌ی تقوی است. اکنون یک آیه از آیات قرآن را بررسی می‌کنیم:

ان اکرمکم عندالله اتقکم

[۲۲].

گرامی‌ترین شما در پیشگاه خدا با تقواترین شماست.

واژه‌ی «اتقی» که به معنای خود نگهدارترین است، خود بیانگر کثرت و زیادتی است و همین دلیلی است بر اینکه پایین‌تر از «اتقی»، تقوای دیگری نیز وجود دارد، زیرا در غیر این صورت، دلیلی برای بیان کثرت و زیادتی (آن هم از زبان قرآن که خالی از هرگونه اغراق و زیاده‌روی است) وجود نداشت.

در خطبه‌ی معروف «همام»، علی علیه‌السلام برای متقین بیش از صد فضیلت و یا بهتر بگوییم بیش از صد ویژگی بیان کرده و اوصاف اینگونه سالکان حقیقت را تشریح نموده است. در اینجا جهت بیان مقصود و رسایی مطلب (یعنی [صفحه ۶۶])

مراتب تقوی) برخی از جملات حضرت را ذیلاً می‌آوریم:

همام یکی از پیروان امیر مومنان علیه‌السلام بود. روزی به آن حضرت گفت: ای مولای من، تقوا پیشگان را چنان برای من وصف کن که گویی آنان را می‌بینم، حضرت با بیان ویژگی‌هایی چند از متقین، سخنانش را به انجام رساند، ولی همام با این گفتار قانع نشد و با اصرار و الحاح بیشتر خواستار ادامه‌ی سخن شد. آنگاه حضرت خطبه‌ی معروف همام را با بیانی بلیغ و رسا بر زبان جاری ساخت:

...فالمتقون فیها هم اهل الفضائل: منطقم الصواب و ملبسهم الاقتصاد و مشبهم التواضع، غضوا ابصارهم عما حرم الله علیهم ... و لو لا الاجل الذی کتب الله علیهم لم تستقر ارواحهم فی اجسادهم طرفه عین شوقا الی الثواب و خوفا من العقاب. عظم الخالق فی انفسهم قصغر ما دونه فی اعینهم [۲۳ ...].

تقوی پیشگان، فضیلتی خاص دارند: گفتارشان از روی صدق و راستی است، در لباس و پوشاک (و زندگیشان) اعتدال و میانه‌روی پیش می‌گیرند، راه رفتنشان با تواضع و فروتنی است، از آنچه خداوند بر ایشان حرام دانسته است، چشم می‌پوشند ... اگر به دلیل مرگ نبود، بر اثر اشتیاق به ثواب و هراس از عذاب، حتی به کوتاهی یک چشم بر هم زدن، جان در بدنشان نمی‌ماند و بی‌درنگ به خدای خویش می‌پیوستند. (تنها) پروردگار در نزدشان بزرگ و غیر او (هر آنچه هست) پیش چشمانشان بی‌مقدار و پست و کوچک است.

همام که سخت تحت تاثیر کلمات مولا قرار گرفته بود (و شاید فکر می‌کرد که رسیدن به اوصاف و درک این فضائل از دسترس او خارج است)، صیحه‌ای زد و نقش بر زمین شد. آمدند که او را به هوش بیاورند، دیدند از دنیا رفته و جهان فانی را وداع گفته است. باری، این بیانات به خوبی روشنگر ادعای ما و در جهت اثبات مراتب تقوی است، چرا که چشم پوشی از محرمات الهی یک مرتبه از تقوی است و

[صفحه ۶۷]

تواضع و فروتنی مرتبه‌ای دیگر و بی‌مقدار جلوه‌گر شدن هر آنچه که در هستی است در برابر خدا مرتبه‌ای بالاتر و ...

راه سعادت، راه شقاوت

در بینش اسلام، راه سعادت در اطاعت از فرامین الهی و راه شقاوت در عدم پیروی و سرپیچی از دستورات الهی خلاصه می‌شود. قبل از بیان تفصیلی این معیار اسلامی جملاتی از دنباله‌ی فرمان مولا را می‌خوانیم:

امرہ بتقوی الله و ایثار طاعته و اتباع ما امر به فی کتابه: من فرائضه و سننه، التی لا یسعد احد الا باتباعها و لا یشقی الا مع جحودها و اضاعتها.

(علی علیه‌السلام قبل از هر چیز مالک را) به این امور فرمان می‌دهد:

۱. تقوای الهی

۲. گزینش اطاعت خداوند.

۳. عمل و پیروی از آنچه که خداوند در کتاب خود از سنتها و واجبات دستور داده است.

زیرا هیچکس جز با تبعیت از آنها به سعادت نخواهد رسید و هیچکس جز با ترک آن بدبخت نخواهد شد.

منظور از «کتاب» تنها قرآن نیست، هدف اعم از قرآن و روایات اهل بیت علیهم السلام است. در اسلام همه‌ی سنن و آداب اسلامی را «کتاب الله» می‌گویند و این از این جهت است که همه‌ی واجبات، محرمات، مکروهات و مستحبات، مکتوب الهی است، یعنی خداوند به قلم تقدیر همه‌ی آنها را نوشته است تا بدان عمل کنند، آن هم به گونه‌ای که در شرع بیان گردیده است.

از وجود «لا» و «الا» در جملات گذشته (که هر دو بر حصر و انحصار دلالت دارند)، تنها راه منحصر به فرد سعادت و شقاوت در دیدگاه علی علیه السلام به دست می‌آید، چرا که حضرت می‌فرماید:

[صفحه ۶۸]

در عالم وجود هیچکس در هیچ شان و مقامی نمی‌تواند به سعادت و نیکبختی برسد مگر با اطاعت از فرامین الهی آن هم به وسیله‌ی انجام فرائض و سنن و ترک محرمات. در مقابل، راه منحصر به فرد شقاوت نیز در سرپیچی از مقررات الهی و نافرمانی از فرامین خداوند از طریق عمل نکردن به واجبات و یا بی‌اعتنایی به آنها خلاصه می‌شود.

با این بیان، به خوبی روشن می‌شود که صرف داشتن مراتب علمی و درجات تخصصی (هر چند بیشتر و بهتر) انسان را به سعادت نمی‌رساند مگر آنکه بتواند در سایه‌ی علم و دانش به اطاعت الهی نیز گردن نهد که در این صورت، هر آن حرکتش سریع‌تر و مدارجش بالاتر و بیشتر خواهد شد.

ابعاد تقوی

تقوی دارای دو بعد است: یک بعد تقوی، عمل به واجبات و فرائض دینی است، و بعد دیگرش ترک محرمات و ناشایست‌هاست. در کلام مولا «ایثار طاعت» بیانگر بعد اول تقوی و «ان یکسر نفسه عند الشهوات» (که بعدا خواهد آمد) نشانگر بعد دوم آن است. عنوان «کسر» که به معنای شکستن است در جایی استعمال می‌شود که حالت انسجام، سرسختی و صلابت وجود داشته باشد. می‌گوییم «شیشه را شکستم». این برای این است که شیشه دارای صلابت و سختی است، ولی هر گاه شاخه‌ی تازه رویده‌ای را از درخت جدا کنیم، نمی‌گوییم شکستم.

این تعبیر برای این است که نفس انسان در برابر شهوات و غرایز حیوانی، حالت صلابت و سرسختی دارد و بایستی با آن با قدرت برخورد کرد، نه با غفلت و سستی و ... در همین رابطه است که فقهای عظام در کتاب «صوم» در اینکه روزه چیست؟ می‌گویند، روزه کف نفس و نگهداری آن از مفطرات است، چون می‌دانیم که نفس انسان آن هم در ماه رمضان در مقابل خوردنیها و آشامیدنیها و ... اشتهای کامل احساس می‌کند و نگهداری آن با قوت و قدرت صورت خواهد گرفت.

[صفحه ۶۹]

جهاد اکبر

در برخی از روایات از مبارزه با نفس به عنوان جهاد سخن به میان آمده است.

جهاد از «جهد» و به معنای سعی و کوشش است، آن هم نه هرگونه تلاش، بلکه تلاش در حد توان و استفاده از تمام نیروها و امکانات موجود. مجتهد را از این جهت که تمام توان و نیرویش را در راه به دست آوردن احکام الهی بکار می‌گیرد، مجتهد

می‌گویند. مجاهدین را هم از این لحاظ که تمام نیرو و امکانات خودشان را علیه دشمن بکار می‌برند، مجاهد اطلاق می‌کنند. از اینها بالاتر، در روایت معروف منقول از رسول‌الله صلی الله علیه و آله مبارزه با نفس به عنوان «جهاد اکبر» بیان شده است. در همین زمینه صاحب «وسائل الشیعه» به نقل از امام صادق علیه السلام می‌نویسد:

«در یکی از سریه‌ها که پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله گروهی را برای جنگ و نبرد با دشمن اعزام کرده بود و آنها با فتح و پیروزی برگشتند، پس از مراجعت همگی به حضور رسول‌الله صلی الله علیه و آله شرفیاب شدند و آن حضرت خطاب به آنان فرمود:

مرحبا بقوم قضاوا الجهاد الاصغر و بقى عليهم الجهاد الاكبر قيل يا رسول الله و ما الجهاد الاكبر؟ قال: جهاد النفس. [۲۴].

آفرین بر گروهی که جهاد اصغر (کوچکتر) را به پایان رساندند، (ولی هنوز) جهاد اکبر برای ایشان باقی مانده است. شخصی (که تصور می‌کرد جنگ مهمتری در پیش است) سوال کرد: یا رسول الله، جهاد اکبر کدام است؟ حضرت در پاسخ فرمود: جهاد (مبارزه) با نفس».

اینگونه تعبیرات از امامان معصوم علیهم السلام (که هیچگونه اغراق و مبالغه در بیاناتشان نیست)، حاکی از عظمت و سترگی مبارزه با نفس و مجاهده با امیال و غرایز حیوانی است. در عظمت این مبارزه همین بس که در قرآن مجید [صفحه ۷۰]

وصول به «بهشت» و رسیدن به «جنت» مشروط به جلوگیری نفس از هواها و امیال و غرایز حیوانی است. قرآن در همین زمینه می‌فرماید:

و اما من خاف مقام ربه و نهى النفس عن الهوى فان الجنة هي الماوى. [۲۵].

و اما هر که از موقعیت پروردگارش ترسید و درون خود را از هواهای نفسانی باز داشته بهشت جایگاه اوست. می‌بینیم که در این آیه، برای رسیدن به «بهشت» و وصول به «جنت» دو شرط اساسی بیان گردیده است: اول خوف و ترس از عظمت خالق و دوم جلوگیری از هواهای نفسانی. روشن است که ترس از عظمت خالق، بدون شناخت موقعیت و مقام خالق (یعنی شناخت کامل و همه جانبه) صورت نمی‌گیرد و جلوگیری از هواهای نفسانی بدون تسلط و حاکمیت بر نفس ممکن نخواهد بود. این تسلط و حاکمیت، آن هم برای نفسی که به تعبیر قرآن اماره‌ی بدیها و زشتیهاست، کاری بس دشوار و مبارزه‌ای بس دامنه‌دار و خستگی‌ناپذیر خواهد بود. این است که بایستی باز به خود خدا پناه ببریم و از او استمداد جوئیم و بگوییم: «ربنا و لا تجعلنا علی نفسنا طرفه عین ابداء».

و ان ينصر الله سبحانه بقلبه و يدنه و لسانه، فانه - جل اسمه - قد تكفل بنصر من نصره و اعزاز من اعزه.

و امره ان يكسر نفسه عند الشهوات و يزعها عند الجمحات فان النفس اماره بالسوء الا ما رحم الله.

و اینکه خدای سبحان را با دست و زبان یاری کند، زیرا او - که نامش باشکوه باد - محققا متکفل یاری و گرامیداشت کسی است که او را یاری دهد و عزیز دارد.

و به او فرمان می‌دهد که نفس خویش را با ترک کردن خواهشها بشکند و به هنگام سرکشی، افسارش را بر گرداند، که نفس، پیوسته به بدیها فرمان می‌دهد مگر نفسی که خداوند بر آن رحمت کرده باشد.

[صفحه ۷۱]

امدادهای غیبی در سایه یاری الله

امروزه در جامعه‌ی اسلامیمان بیش از زمانهای دیگر، نصرت الهی و امدادهای غیبی مطرح و بر سر زبانهاست. بالا-خص در

جبهه‌های نبرد حق علیه باطل، عزیزان رزمنده‌مان بیش از دیگران، امدادهای غیبی را لمس و احساس کرده و می‌کنند. در قرآن و نهج‌البلاغه تحقق نصرت الهی و امدادهای غیبی، مشروط به یاری کردن به «الله» است. برای بیان مفهوم یاری کردن به خداوند، قبلا ناچار از طرح یک اشکال هستیم:

ممکن است گفته شود یاری و کمک درباره‌ی چه کسی مطرح است و چه کسی احتیاج به یاری و کمک کردن دارد؟ فرضا اگر من بگویم به فلان میلیونر صد تومان کمک کردم، مردم به من نمی‌خندند؟ در حالیکه اگر بگویم به فلان فقیر کمک کرده‌ام، مرا تحسین نیز خواهند کرد.

کمک کردن به خداوند یعنی چه؟ مگر خداوند نقص و کمبودی دارد؟ مگر ضعف و فتوری در دستگاه الهی متصور است؟ اگر بگویید: منظور، کمک کردن به آیین الهی و احکام خداوند است، می‌گوییم: مگر خداوند در پیاده کردن مقررات دینی و دستور العملهای ارشادیش عاجز و ناتوان است؟

برای پاسخ به این سوال، طرح یک ویژگی از قوانین الهی در مقایسه با دیگر قوانین دستساز بشری ضروری است.

خواست درونی، نه اجرای تحمیلی

در قوانین مدونه‌ی جهان، تنها هدف قانونگذاران (و دست اندرکاران قوه‌ی مقننه)، اجرای قانون و پیاده شدن آن است، چه این اجرا با اجبار و الزام صورت بگیرد و یا با علاقه و خواست قلبی و درونی. بعکس، در قوانین آسمانی و الهی و در نظامات انبیا، هدف از اجرا و پیاده شدن قانون، به کارگیری قلبی و ایمانی

[صفحه ۷۲]

است، نه براساس اجبار و الزام.

با این دید است که می‌بینیم وقتی در کشوری مالیات بر درآمد (و یا به هر عنوان دیگر) سرانه وضع می‌شود، تنها هدف قوای سه گانه (مجریه و مقننه و قضائیه) گرفتن مالیات آن هم نوعا براساس زور و اجبار و الزام است، ولی وقتی که اسلام خمس، زکات و ... را وضع می‌کند، اعلام می‌نماید که بایستی پرداخت کننده، «قصد قربت» و «تقرب الی الله» داشته باشد و می‌دانیم که اولین پایه‌ی قصد قربت، تسلیم شدن در برابر قانون (آن هم تسلیم قلبی) و معتقد بودن (آن هم اعتقاد قلبی و نه تحمیلی و اجباری) و به قانون است. به همین دلیل است که می‌بینیم فقهاء رضوان الله تعالی علیهم معتقدند هرگاه شخصی میلیونها تومان خمس پرداخت کند و «قصد قربت» نداشته باشد، همانند کسی است که خمس نداده است.

حال که این ویژگی را فهمیدیم، به خوبی می‌توانیم تصویری روشن از مفهوم یاری کردن به «الله» و نصرت به خداوند داشته باشیم، چرا که گفتیم نظامات انبیا بر این پایه استوار است که انسانها براساس عقیده و ایمان قلبی و بر مبنای خواست درونی و فطریشان قوانین الهی و مقررات آسمانی را اجرا کنند، نه با اجبار و الزام که هرگونه اختیار و آزادی را نفی می‌کند. بدیهی است که اینگونه عمل و تحقق این هدف آسمانی، بدون رشد اندیشه‌ها و بیداری قلبها و بازگشت انسانها به اصالت انسانیشان محقق نخواهد شد. پس بهترین راه تحقق این هدف آسمانی، بازگشت انسان و بازگرداندن او به اصالت فطری و به خویشتن خویش است و این خود، مفهوم روشن یاری الهی و نصرت حقتعالی است. با این دید، اگر انسان در جهت خویشتن یابی و رسیدن به خویشتن خویش و در مسیر دگرپایی و اصلاح جامعه قدمی هر چند کوتاه بردارد، در حقیقت به یاری الله رفته و به نصرت الهی شتافته است.

اکنون ببینیم چگونه و از چه راههایی می‌توانیم خداوند را یاری نماییم؟ با توجه به سخنان علی علیه السلام خطاب به مالک اشتر، از سه راه می‌توانیم به این هدف نائل گردیم.

[صفحه ۷۳]

اول. یاری با قلب

برای اینکه انسان بتواند به وسیله‌ی قلب خود، خداوند متعال را یاری کند، پیش از هر کاری می‌بایست به خودسازی و تزکیه‌ی نفس پردازد و در جهت درونسازی تلاش کند، زیرا یاری کردن خداوند به وسیله‌ی قلب، اساساً چیزی جز صفا و صیقل جان و درون و تعالی بخشیدن به خویشتن خویش و رسیدن به مرحله‌ی اصالت‌های انسانی - که همانا بازگشت به فطرت و تسلیم خاضعانه و خاشعانه در برابر خالق جهان هستی است - نمی‌تواند باشد. از این رو نخستین گام در جهت خودسازی و تربیت درون، آماده ساختن قلب و روح برای اعتقاد راسخ و ایمان محکم و استوار به احکام و قوانین الهی است به دیگر سخن، انسان که می‌خواهد با قلب خود به یاری الله بشتابد و در مسیر نصرت حق قدم بردارد، باید تلاش کند تا زمینه‌ی اعتقاد کامل و ایمان خالصانه را در قلب و درون خویش فراهم سازد و آنگاه این مسیر را با چنان شور و ایمان و اخلاصی طی کند که هر روز اعتقادش کامل و کامل‌تر گردد تا جایی که هیچ روزی را به شام نرساند مگر آنکه نسبت به روزش پیش در این راه گامی دیگر برداشته و دامنه‌ی اعتقاد و ایمان خود را گسترده‌تر و پرتواتر ساخته باشد. بدینگونه انسان به نقطه‌ای می‌رسد که قدرت برداشتن قدم‌های دیگر را در مسیر این تعالی به دست می‌آورد و مرحله به مرحله گام‌های تازه‌تر و موثرتری برمی‌دارد.

دوم. یاری با دست

در کلام پر ارج علی علیه السلام هنگامی که سخن از یاری رساندن به خداوند توسط دست به میان می‌آید، دست کنایه از قدرت است. با این دید است که در قرآن کریم نیز می‌خوانیم «یدالله فوق ایدیهم»، یعنی قدرت خداوند بالاترین قدرتهاست و هیچ قدرتی یارای برابری با قدرت لا یزال الهی را ندارد. در محاورات عرفی نیز وقتی واژه‌ی «دست» در تعبیری غیر از معنای عضوی از اعضای پیکر انسانی به کار می‌رود، غالباً همان معنای «قدرت» منظور نظر است، مثل آنکه بگوییم: «کاری از دست فلانی بر نیامد»، یا بگوییم: «دست روزگار انتقام مظلوم را از ظالم گرفت» که در هر دو عبارت - و عبارتهای مشابه ایندو - واژه‌ی دست

[صفحه ۷۴]

به عنوان کنایه از قدرت و توانایی به کار می‌رود.

با توجه به آنچه گفته شد، مفهوم سخن مولا که مالک اشتر را برای یاری الله به وسیله‌ی دست فرامی‌خواند، برای ما روشن می‌شود. منظور این است که مالک (و ما که مورد خطاب حضرت نیز هستیم) بایستی با تمام توان و نیرو در جهت نصرت و یاری الله قدم بردارد و در جهت پیشرفت احکام و قوانین الهی از آنچه در توان دارد استفاده کند و همه را در مسیر پیشبرد اهداف مقدس اسلام رهنمون سازد.

سوم. یاری با زبان

امروزه نقش تبلیغ بر کسی پوشیده نیست. سلاح تبلیغ از هر سلاحی برنده‌تر و نیرومندتر است. مهمترین وسیله‌ی تبلیغ (یا بهتر بگوییم موثرترین وسیله‌ی تبلیغ) زبان انسان است. در نتیجه، این وسیله‌ی موثر و پر قدرت، بسته به اینکه چگونه و در چه جهتی بکار گرفته شود، نقش و تاثیر خود را آشکار می‌کند. اگر زبان انسان - به خصوص انسانی که از قدرت بیان و ناطقه‌ی موثری برخوردار است - در جهت تخریب افکار و فریب و گمراهی مردم بکار رود، در واقع باید گفت به عنوان یک وسیله‌ی تبلیغی منحرف و انحطاط‌آمیز به کار رفته است و اگر در جهت خدمت به خدا و در مسیر تبلیغ احکام و فرامین الهی به کار گرفته شود، شایسته است بگوییم که چنین شخصی با زبان خود به یاری خداوند رفته و در جهت نصرت الله گام برداشته است.

وعده‌ی تخلف‌ناپذیر الهی

هر گاه انسان، با قلب و دست و زبان و سرانجام با تمام قدرت و نیروی خود به یاری خداوند برخیزد و با قرار گرفتن در مسیر نصرت

الهی، تمام هدفش برقراری قوانین الهی و اجرای احکام آیین آسمانی باشد، قطعاً خود نیز از نصرت و یاری خداوند برخوردار خواهد شد، زیرا خداوند، خود در کتاب آسمانیش به چنین فردی وعده نصرت و یاری داده و فرموده است: «ان تنصروا الله ینصرکم» [۲۶].

[صفحه ۷۵]

در این وعده‌ی الهی، از دو جهت بیش از جهات دیگر تعمق و ژرفنگری لازم است: اولاً اینکه وعده‌دهنده خداست و وعده‌ی الهی همانند وعده‌ی اکثر ما انسانها تو خالی و پوچ و بی‌اساس نیست، بلکه وعده‌ای است حتمی و تخلف‌ناپذیر و زمانی که خداوند لازم بداند، جامه‌ی عمل خواهد پوشید. ثانیاً اینکه یاری‌کننده خداست و قدرت خدا بی‌پایان و نامحدود است و طبیعی است که اگر خدا با قدرت نامحدودش انسان محدود را یاری کند، دیگر هیچ قدرتی یارای مقابله با این انسانها را نخواهد داشت (فلا غالب لکم). [۲۷].

نمونه‌ی عینی این نصرت الهی در وجود رهبر کبیر انقلاب اسلامی ایران امام خمینی تبلور یافته است. به طوری که می‌دانیم رهبر کبیر انقلاب اسلامی آنچه در توان داشت (زن، فرزند، وطن، تحصیل و...) همه را در راه خدا و در مسیر پیاده کردن احکام الهی اسلام بکار گرفت و در مقابل، نصرت الهی به یاریش آمد و تا آنجا رسانید که می‌بینیم.

نتیجه‌ی دیگری که از این جملات مولا به دست می‌آید، در رابطه با مسئله‌ای است که امروزه نه تنها امت مسلمان ایران با آن درگیر است، بلکه آینده‌ی آن در سرنوشت تمام ملل مسلمان و تاریخ اسلام، تاثیر دارد و آن نیز جنگ تحمیلی ابر جنایتکاران علیه انقلاب و امت انقلابی ماست. آری، در این جنگ، امت دلاور ما با تمام توان و نیرو به یاری خداوند برخاسته است و تردیدی نیست که بزودی نصرت الهی به سراغ این امت خواهد آمد و پیروزی نهایی را از آن آنها خواهد ساخت.

خودفراموشی

برخی با اینکه مومن، متعهد، دلسوز و مسوولیت پذیرند و به خاطر دلسوزی و ایمان و تعهدشان از مسوولان و متصدیان کشوری انتقاد می‌کنند (به استثنای کسانی که فقط برای ابراز منیت و نشان دادن روشنفکری انتقاد می‌کنند

[صفحه ۷۶]

و خودشان هیچگونه حاضر به پذیرفتن مسوولیت نیستند) و اعمال و رفتار آنان را با دقت بررسی و موشکافی می‌کنند، همین که به مسند قدرت تکیه می‌زنند و خود، زمام امور را به دست می‌گیرند، اعمال و کردار خویش را فراموش می‌کنند و به خودفراموشی مبتلا می‌شوند، گو اینکه با مسوولیت پذیریشان، همه چیز به سامان رسیده و تمام نابسامانیها مرتفع خواهد گردید.

علی علیه‌السلام برای جلوگیری از «خودفراموشی» که باعث عجب، خودبزرگی بینی و خود بهتر بینی نیز می‌گردد، مالک را به گذشته‌های نه چندان دورش (که از دیگران انتقاد و خرده‌گیری می‌کرد) متوجه می‌سازد و گوشزد می‌کند که: تا دیروز تو و امثال تو، اعمال و رفتار مسوولان را زیر نظر داشتید و از آنان انتقاد می‌کردید، امروز آنان اعمال و رفتار تو را زیر سوال قرار خواهند داد. این است که می‌فرماید:

ثم اعلم یا مالک انی قد وجهتک الی بلاد قد جرت علیها دول قبلک، من عدل و جور و ان الناس ینظرون من امورک فی مثل ما کنت تنظر فیه من امور الولاة قبلک و یقولون فیک ما کنت تقول فیهم.

سپس بدان- ای مالک- من تو را به شهرهایی فرستادم که پیش از تو فرمانروایانی داشته که به عدل و انصاف و جور و ستم رفتار می‌کرده‌اند. [۲۸] مسلماً مردم به کارهای تو آنطور می‌نگرند که تو قبلاً در امور زمامداران پیشین می‌نگریستی و درباره‌ی تو همان چیزهایی را که تو نسبت به دیگران می‌گفتی، خواهند گفت.

بدیهی است اگر مسوولان، تنها همین سفارش مولا را در نظر بگیرند و قبل از آنکه مردم به حسابشان رسیدگی نمایند و اعمالشان را زیر سوال قرار دهند،

[صفحه ۷۷]

خودشان به محاسبه بنشینند و در این محاسبه تنها خدا را در نظر بگیرند (و نه هواها و خواسته‌های نفسانشان را)، آیا نابسامانیها و نارساییها برطرف نخواهد شد؟

پاداش صالحان در دنیا

از آنجا که در مکتب الهی اسلام، هیچ عملی بی پاداش نمی ماند، علاوه بر اینکه به نیکوکاران و صالحان، در قیامت ثواب و پاداش داده می شود، در همین دنیا نیز پاداش الهی نصیبشان خواهد شد. پاداش صالحان در دنیا، درود و سلام و صلوات و به قول مشهور نام نیک است. این پاداش تنها در مدت چندین روزهی حکومت و زندگیشان نیست، بلکه در طول تاریخ و در جریان همیشگی جهان هستی است. به همین جهت است که می بینیم، در آیینهای تاریخ و در بستر زمان، ستمگران و طاغوتیان با خدمتگذاران و خداپرستان کاملاً متمایز و در مقابل یکدیگرند. اینان (صالحان) در طول تاریخ نامشان با صلوات و سلام و ... برده می شود و گروه مقابل، دائماً گرفتار لعن و نفرین و ... هستند. علی علیه السلام برای بیان این پاداش الهی چنین می فرماید:

و انما يستدل على الصالحين بما يجرى الله لهم على السن عبادته، فليكن احب الذخائر اليك ذخيره العمل الصالح.

از آنچه خداوند در بدی و خوبی اشخاص به دهان مردم می اندازد، می توان صالحان را از بزهکاران شناخت. پس باید محبوبترین اندوخته در نزد تو، اندوختهی عمل صالح باشد.

این سخن مولا از قرآن کریم استخراج شده است. قرآن در همین زمینه می فرماید:

ان الذين آمنوا و عملوا الصالحات سيجعل لهم الرحمن ودا. [۲۹].

[صفحه ۷۸]

کسانی که ایمان آورده و به صالحات عمل کرده اند، خدای رحمان آنها را (در نظر مردم) محبوب می گرداند. این آیه حاکی از این است که همیشه صالحان در دل مردم جا باز می کنند و مردم دوستدار و علاقمند آنان خواهند شد. پیداست این علاقهی قلبی و محبت درونی، در قلبها محبوس نخواهد شد. انسانها روزی این محبت و علاقه را اظهار می کنند و براساس علاقه‌های درونی و احساسهای باطنیشان، حرکتهایی نیز در جهت خواست و ارادهی محبوبشان انجام خواهند داد.

ممکن است گفته شود: انسان بایستی در پیشگاه خداوند نیکنام باشد و در درگاه الهی مورد پسند قرار بگیرد، و گرنه نیکنامی بین مردم چه اثری می تواند به حال واقعی انسان داشته باشد؟ و اصولاً آیا نیکنامی در بین مردم از اعتبار واقعی انسان نمی کاهد و در نهایت به ضرر انسان نیست؟ در پاسخ می گوئیم: محبوبیت در میان مردم و نیکنامی در جامعهی انسانی دارای فواید و نتایج زیادی است و ما به خاطر رعایت اختصار تنها به ذکر دو مورد بسنده می کنیم:

۱. اگر انسان مورد علاقهی جامعه باشد، قهراً مورد اطمینان و اعتماد جامعه نیز خواهد شد و در سایهی این اعتماد است که نیروی فردی و شخصی یک انسان به یک توان اجتماعی تبدیل می شود و همان انسان به تنهایی می تواند صدها و هزاران عمل خیر انجام دهد. نمونهی عینی این فایده، در جامعهی انقلابی ما برای همه روشن است، چرا که همه می دانیم این تنها نیروی معنوی امام امت بود که جمعیت چهل میلیونی ایران اسلامی را به کوچه و خیابان کشید و با تظاهرات چند میلیونی، نظام استبدادی ۲۵۰۰ ساله‌ی شاهنشاهی را واژگون کرد. و باز می دانیم که این همه شور و علاقه و احساس مردم به رهبری انقلاب، در سایهی اعتماد و اطمینان قلبیشان بود. حال می پرسیم: اگر این اعتماد و اطمینان و علاقه به امام امت در مردم ما نبود، آیا امام می توانستند چنان حرکتی ایجاد

کنند که به انقلاب منتهی شود؟

۲. نقش تبلیغ را همه می‌دانیم و نیز می‌دانیم که سلاح تبلیغ برنده‌ترین و نیرومندترین سلاحهاست. یکی از راههای مهم تبلیغ، یادآوری و بیان اعمال و رفتار و کردار بندگان صالح خداوند است. اینگونه یادآوری، تبلیغ «شخص» [صفحه ۷۹]

نیست، بلکه تجلیل از مقام عمل صالح و بیان «موضع» و «موضعگیری» صالحان است. ما اگر از آیه‌ی الله شهید مرتضی مطهری (روحانی راستین اسلام) تجلیل کنیم، از شخص تجلیل نکرده‌ایم، از اسلام و روحانیت اسلام و در نهایت، از عمل صالح تجلیل کرده‌ایم.

نام نیک: سند اخروی صالحان

در قیامت که تک تک اعمال انسان مورد بررسی قرار می‌گیرد و به تعبیر قرآن، [۳۰] هر انسانی به پاداش و یا کیفر کوچکترین عمل خود خواهد رسید، صالحان از ویژگی و امتیاز خاصی برخوردار خواهند شد، به این معنا که خداوند سبحان ذکر خیر و نام نیک آنان را به منزله‌ی شهادت به خوبی آنها قرار می‌دهد و وارد جزئیات زندگیشان نخواهد شد و با این وسیله آزادی صالحان را فراهم می‌کند و آنان را از نعمتهای بهشتی بهره‌مند خواهد ساخت. اکنون که پاداش دنیوی صالحان را دانستیم، ببینیم اهمیت عمل صالح چیست و از چه راههای می‌توان عمل صالح را به دست آورد.

اهمیت عمل صالح

در فرهنگ اسلام، ترکیب وجودی انسان، از دو بعد تشکیل شده است: جنبه‌ی مادی و خاکی.

جنبه‌ی ملکوتی و رحمانی.

این ترکیب به اضافه‌ی آزادی و اختیار که در انسان وجود دارد، او را به گونه‌ای در منجلا ب فساد، زیان و خسران قرار می‌دهد که نجات از آن جز با ایمان، عمل صالح، توصیه به حق و توصیه به صبر، ممکن نخواهد بود. در یکی از سوره‌های کوچک قرآن می‌خوانیم:

[صفحه ۸۰]

و العصر ان الانسان لفي خسر الا الذين آمنوا و عملوا الصالحات و تواصوا بالحق و تواصوا بالصبر. [۳۱].

قسم به عصر که انسان (از همه‌ی جهات) در خسران و زیان است مگر کسانی که ایمان آورده و کارهای شایسته کرده و همدیگر را به حق سفارش نموده و یکدیگر را به صبر سفارش کرده‌اند.

در این سوره نقش عمل صالح به خوبی ترسیم گردیده و اهمیت آن، بیان شده است، زیرا می‌بینیم که تنها راه نجات از فساد و خسران و زیان، عمل صالح است، آن هم نه یک عمل، بلکه عمل به صالحات و...

عمل صالح چیست و صالحان کدامند

اکنون که اهمیت عمل صالح روشن شد، ببینیم عمل صالح چیست و صالحات کدامند و از چه طریقی می‌توان عمل صالح را تشخیص داد؟

از سه طریق می‌توان عمل صالح را تشخیص داد:

اول. از راه تکلیف

تمام واجبات الهی که انسانها مکلفند به آنها عمل نمایند، از صالحات هستند و واجب بودنشان، نشانه‌ی صالح بودنشان می‌باشد، چرا که اگر صالح نبودند، آفریننده‌ی مهربان، بشر را به عمل کردن آنها- آن هم به صورت وجوب- تکلیف نمی‌کرد. بنابراین روزه، نماز، خمس، جهاد، امر به معروف و نهی از منکر و دیگر واجبات اسلامی، همگی از اعمال صالح محسوب می‌شوند.

دوم. از راه مدح و تعریف

در قرآن و روایات اهل بیت، علیهم السلام هر جا که سخن از مدح و تعریف و توصیف عملی به میان آمده، دلیل صالح بودن آن عمل است، چون اگر صالح نبود، هیچگاه خداوند عالم آن را در اسرار خلقت توصیف نمی‌کرد و در مقام تعریف بر نمی‌آمد. از اینرو اوصافی که ذیلاً بیان می‌گردد، جزء صالحات و از

[صفحه ۸۱]

اعمال صالحه می‌باشند:

قد افلح المومنون الذین هم فی صلاتهم خاشعون و الذین هم عن اللغو معرضون. [۳۲].

به راستی که مومنان رستگاری یافته‌اند، آنان که در نمازشان خاشعند و آنان که از لغوگویی سخن باطل رویگردانند.

علی علیه السلام در خطبه‌ی معروف همام در اینکه «متقین» چه و چگونه کسانی هستند، می‌فرماید:

منطقهم الصواب و ملبسهم الاقتصاد و مشیهم التواضع ... عظم الخالق فی انفسهم، فصغر مادونه فی اعینهم ... حاجاتهم خفیفه و انفسهم عقیفه ... و صبرا فی شده و طلبا فی حلال ... خاشعا قلبه، قانعه نفسه. [۳۳].

گفتارشان از روی صدق و راستی است و در لباس و پوشاک اعتدال و میانه‌روی پیش می‌گیرند و راه رفتنشان با تواضع و فروتنی است ... خالق در نظرشان بزرگ و جز او در دیده‌ی آنها کوچک است ... حاجاتشان خفیف و نفسهایشان عقیف است ... در سختی صبور و در پی طلب مال حلال است ... قلبش خاشع و نفسش قانع است.

سوم. از راه بیان

برخی از اعمال به دلیل اهمیت و ویژگی خاصی که دارند، در قرآن مجید و روایات ائمه‌ی معصومین علیهم السلام با صراحت به صالح بودن آنها اشاره شده است. این است که در قرآن مجید پس از ترسیم حائله‌های مجاهدین صدر اسلام، با صراحت اعلام می‌کند که در قبال این ویژگیها (که بیان خواهد شد)، عمل صالح برایشان نوشته می‌شود. در همین زمینه می‌خوانیم:

ما کان لاهل المدینه و من حولهم من الاعراب ان یتخلفوا عن رسول الله و لا یرغبوا بانفسهم عن نفسه ذلک بانهم لا یصیبهم ظما و لا نصب و لا مخمسه فی سبیل الله و لا یطون موطا یغیظ الکفار و لا ینالون من عدو نیلا الا

[صفحه ۸۲]

کتب لهم به عمل صالح ان الله لا یضیع اجرا المحسنین. و لا ینفقون نفقه صغیره و لا کبیره و لا یقطعون و ادیا الا کتب لهم لیجزیهم الله احسن ما کانوا یعملون. [۳۴].

مردم مدینه و بادیه‌نشینان اطرافشان نباید از (فرمان) رسول الله تخلف نمایند و نایستی جان خویش را از جان وی عزیزتر دارند. این برای این است که آنان در مقابل اطاعتشان (از رسول خدا) رنج تشنگی و گرسنگی و خستگی در راه خدا را نکشند و هیچ قدمی که کفار را خشمگین کند بر ندارند و هیچ دستبردی به دشمنان دین نرسانند جز آنکه در مقابل هر یک از این رنجها و آلام، عمل صالحی در نامه‌ی اعمالشان نوشته شود که خدا پاداش نیکوکاران را ضایع نمی‌کند. و هیچ مالی- کم یا زیاد- (در راه خدا) انفاق نکنند و هیچ سرزمینی را نپیمایند جز آنکه در نامه‌ی عملشان نوشته شود تا خداوند بهتر از آنچه عمل می‌کرده‌اند، به آنها پاداش دهد.

درونگرایی و مالکیت نفس

از آنجا که حکومت اسلام می‌خواهد والیانی وارسته و آزاد از هر گونه تعلقات نفسانی و ... داشته باشد، علی علیه السلام که نمونه‌ی کامل حکومت اسلام را تشکیل داده و مالک اشتر را به عنوان استاندار به محل استانداری فرستاده است، خطاب به وی می‌فرماید:

فاملک هواک.

پس تو (ای مالک) مالک خواسته‌های دلت باشد.

قبلا در رابطه با تقوی و نگهداری نفس از هواهای نفسانی، مطالبی عرضه داشتیم. اکنون بینیم در سخن مولا که می‌فرماید: «فاملک هواک» رابطه‌ی

[صفحه ۸۳]

مالکیت بر نفس با عمل صالح چیست؟ و آیا «مالکیت بر نفس» عین «عمل صالح» همان «مالکیت بر نفس» است یا اینکه هر یک مفهومی جدا از دیگری دارد؟

ممکن است بگوییم حاکمیت بر نفس یکی از مصادیق اعمال صالحه است و عمل صالح تنها عمل با دست و پا و دیگر اعضای ظاهری انسان نیست.

«اعمال قلبیه» هم عمل است در ظرف قلب و در زمینه‌ی مسائل درونی. بهترین گواه صحت این احتمال قرآن کریم است. در قرآن مجید آمده است:

و اما من خاف مقام ربه و نهی النفس عن الهوی. فان الجنة هی الماوی. [۳۵].

و اما کسی که از موقعیت پروردگارش ترسیده و نفس خود را از هواها بازداشته، در حقیقت بهشت جایگاه اوست.

در این آیه، جمله‌ی «نهی النفس» به صورت فعل بیان شده و این خود، حاکی از جنبه‌ی عملی نفس انسان است، یعنی اینکه انسان در جهت تکامل، بایستی نفس خود را نهی کند و از زشتیها بازدارد. با این بیان، می‌فهمیم که حاکمیت بر نفس یکی از اعمال صالحه و از مهمترین آنهاست. این اهمیت تا آنجایی است که رسول گرامی اسلام صلی الله علیه و آله می‌فرماید:

لولا تکثیر فی کلامکم و تمریج فی قلوبکم لرایتم ما اری و لسمعتم ما اسمع. [۳۶].

اگر زیاده روی در سخن گفتن و هرزه چرانی در دل شما نبود، هر چه من می‌بینم شما می‌دیدید و هر چه می‌شنوم، می‌شنیدید.

در مقابل، برخی معتقدند که حاکمیت بر نفس خود، جزیی از اعمال صالح نیست، بلکه مقدمه‌ی عمل صالح است، یعنی اینکه اگر انسان بخواهد عمل صالح انجام دهد، بایستی قبلا حاکمیت بر نفس و تسلط بر هواهای نفسانی خود داشته باشد.

[صفحه ۸۴]

تعدیل غرایز

اسلام برخلاف «فروید» که آزادی جنسی را عامل سازنده‌ی تاریخ می‌داند و برخلاف مدعیان دروغین رهبانیت که وصول به حقیقت را در سرکوبی کامل غرایز می‌دانند، معتقد است که تمام غرایز انسانی که در وجود انسان از طرف خدای حکیم به ودیعه گذارده شده است، مایه‌ی شر و فساد و مانع از وصول به حقیقت نمی‌باشد و نیز انسان می‌تواند از تمام غرایز به طریق مشروع استفاده کند و از همه‌ی لذایذ مادی با رعایت ضوابط اسلامی بهره‌مند گردد. طبیعی است که رعایت اصول و ضوابط شرعی، لازمه‌اش تعدیل غرایز و جلوگیری از بهره‌مندیهای نامشروع و مخالف با اصول اسلامی است.

پس در یک کلام، می‌توان گفت که اسلام به تعدیل غرایز و نه سرکوبی کامل آنها معتقد است. این است که می‌بینیم اسلام سرسختانه، هم با آزادی مطلق جنسی و بهره‌مندیهای مادی مبارزه کرده و هم رهبانیت را مردود دانسته است. علی علیه السلام برای بیان حقیقت می‌فرماید:

و شح بنفسک عما لا یحل لک، فان الشح بالنفس الانصاف منها فیما احبت او کرهت.

و خویشان را از آنچه برایت حلال نیست بازدار، زیرا خویشان داری در رابطه با چیزهایی که دوست داشته و یا ناخوش داشته، عین انصاف است.

اسلام و مدعیان دروغین حقوق بشر

مدعیان دروغین حقوق بشر که داعیه‌ی رعایت حقوق تمام افراد انسانی را به طور یکسان دارند، در عمل، نه تنها مساوات و برابری تمام افراد انسانی را رعایت نمی‌کنند، بلکه برای اقلیتهای کشورشان ذره‌ای ارزش و اهمیت قائل [صفحه ۸۵]

نیستند، نه تنها اقلیتهای را در کسب معاش و امنیت و آرامش تحت حمایت نمی‌گیرند، بلکه گروه گروه از آنها را به کام مرگ می‌فرستند و قتل عام می‌کنند.

اگر صفحات تاریخ را ورق بزنیم، خواهیم دید در همین قرن حاضر، اروپاییان مدعی تمدن و تجدد، دست به جهود کشی زدند و بنابر اسناد موجود، در سرزمینهای تحت تسلط رژیم هیتلری: میلیون یهودی در بازداشتگاههای مختلف در سراسر اروپا توسط آیشمن و دیگر جنایتکاران نازی در کوره‌های آدمسوزی به خاکستر تبدیل شدند. و یا در قرون گذشته، پیروان حضرت مسیح که پیامبر بزرگوارشان آنها را به مهر و محبت و انساندوستی دعوت کرده است، دائما به آزار و کشتار اقلیتهای و پیروان سایر ادیان می‌پرداختند که یک نمونه‌ی ددمشانه‌ی آن، برپا کردن جنگهای صلیبی بود که چند قرن پیاپی علیه مسلمانان ادامه داشت و میلیونها مسلمان را به کام مرگ فرستاد و باز در همین زمان خودمان، اشغالگران فلسطین، نه تنها خانه و کاشانه و حریم و سرزمین مسلمانان را غصب کرده‌اند، بلکه برای صاحبان اصلی آن سرزمین، حق زندگی ساده و رنج‌آمیز در کشور خودشان را نیز قائل نیستند و هر چند روز یکبار، عده‌ای از آنها را قتل عام می‌کنند و جمعی دیگر را اخراج و آواره‌ی کوه و بیابان می‌سازند.

ولی اسلام این چنین نیست. گواه صدق این مدعا، برخورد عملی حکومت جمهوری اسلامی ایران به رهبری امام خمینی با اقلیتهای مذهبی (که از مساوات و آزادی راستینی برخوردارند) و کلام مولا علی علیه السلام است که ذیلا می‌خوانیم:

و اشعر قلبک الرحمه للرعیه و المحبه لهم و اللطف بهم و لا- تکون علیهم سبعا ضاریا تغتم اکلهم، فانهم صنفان: اما اخ لک فی الدین، او نظیر لک فی الخلق، یفرط منهم الزلل و تعرض لهم العلل و یوتی علی ایدیهم فی العمد و الخطاء، فاعطهم من عفوک و صفحک مثل الذی تحب و ترضی ان یعطیک الله من عفوہ و صفحہ، فانک فروقهم و والی الامر علیک فوقک و الله فوق من ولاک و قد استکفاک امرهم و ابتلاک بهم.

[صفحه ۸۶]

شعار قلبت را مهر به مردم، دوستی آنان و ملاحظت در حقشان قرار ده. برای رعیت چون حیوان درنده مباش که خوردنشان را غنیمت شماری، زیرا رعیت کلا دو گروهند: یا برادرانت دردین و یا هموعانت در آفرینشند که لغزشهایی از ایشان پیش می‌آید و علتی بر آنها عارض می‌گردد و کارهایی (ناپسند) به سهویا عمد از آنها سر می‌زند. پس همانطور که تو (نسبت به گناهان خود) از خدا انتظار عفو و گذشت داری، آنها را هم مورد عفو و گذشت قرار ده، زیرا تو از آنها بالاتری و بالاتر از تو کسی است که به تو ولایت داده و از او بالاتر خداست و هم اوست که از تو کفایت امر مردم را خواسته و بدین وسیله مورد آزمایش قرار داده است.

می‌بینیم که چگونه حضرت با تقسیم‌بندی مردمان تحت حکومت، مالک را توصیه می‌کند که همه‌ی افراد جامعه را با یک نگاه و به طور مساوی مد نظر بگیرد و حقوق آحاد ملت را به طور یکسان و بدون کوچکترین تبعیض در اختیار آنان قرار دهد. این ویژگی خاص حکومت اسلام است. در دنیای استکبار و در کشورهای مدعی سروری و سالاری که سنگ حمایت از حقوق بشر را به سینه می‌زنند، دقیقاً به عکس اسلام، مستضعفین و اقلیتهای مذهبی و ... نه تنها از حقوق یکسان (با سردمداران و ...) بهره‌مند نیستند، بلکه همیشه به بهانه‌های مختلف مورد بازخواست قرار می‌گیرند و به طرق گوناگون شکنجه و آزار می‌شوند.

انگیزه‌های فساد و آلودگی

از جمله‌ی «و تعرض لهم العلل» که در جملات حضرت بیان گردیده است، به انگیزه‌ها و گرایشهای آلودگی و گناه و خطا نیز پی می‌بریم، چرا که فساد و آلودگی در افراد انسانی، گرچه بعضاً به طور عمد و بر اساس شقاوت و ... به منصفی ظهور می‌رسد، ولی در مواردی (که کم هم نیستند) انگیزه‌ها باعث بروز و ظهور فساد و تباهیها می‌گردند. اگر فی المثل رواج فحشاء و آلودگی افراد را به زنا در نظر بگیریم، خواهیم دید که گرچه ضعف ایمان خود باعث پیدایش زنا و زناکاری است، ولی نقش کمبودهای عاطفی در خانواده‌ها و در میان زن و شوهر

[صفحه ۸۷]

و نیز بی‌توجهی به تفاوت‌های خصلتی و روحی و ازدواجهای تحمیلی و ... را (که هر یک انگیزه‌ای است برای گرایش به زنا) نبایستی فراموش کرد و آنها را نادیده گرفت.

مفاهیم عصمت، عدالت، فسق

برای روشن شدن جملات حضرت، ناچار از بیان چند اصطلاح فقهی هستیم:

کسانی که مرتکب هرگونه گناه و معصیت می‌شوند و از اعمال گناه و آلودگی باکی ندارند، در اصطلاح فقهی به اینگونه افراد «فاسق» می‌گویند. در مقابل، کسانی را که در اثر ریاضت و کنترل نفس در خود، ملکه و حالتی ایجاد می‌کنند که در سایه‌ی آن می‌توانند از محرّمات الهی اجتناب نمایند و نسبت به انجام واجبات، سنن و فرایض دینی شایق و علاقمند باشند، «عادل» می‌خوانند و این حالت را «عدالت» می‌گویند. اینگونه حالت دائمی و همیشگی نیست، ممکن است پس از مدت زمانی زایل شود و یا در برابر بعضی از معاصی کارآیی نداشته باشد و نتواند انسان را از تباهی و فساد نجات دهد. این است که می‌بینیم بعضیها در مقابل صد تومان و یا یکصد هزار تومان پول حرام، همچون معصوم به راحتی نفس خودشان را کنترل می‌کنند و مرتکب اینگونه آلودگیها نمی‌شوند و نخواهند شد، اما بعید نیست که چنین افرادی در مقابل یک میلیون و یا چندین میلیون تومان از خود لغزش نشان دهند. برخی دیگر هم در برابر مقامهایی همچون مدیریت یک موسسه و یا نظارت بر یک سازمان و ... ملکه‌ی خود نگهداری و تحفظ از هواهای نفسانی را دارند، اما در مقابل مثلاً پست وزارت حاضرند برای رسیدن به آن و یا در جهت حفظ آن، به معاصی نیز دست یازند.

همه‌ی اینها که گفتیم در صورت تعمد و آگاهی است، یعنی انسان عادل کسی است که در اثر ملکه‌ی «عدالت»، در صورت آگاهی و عدم نسیان و فراموشی، ممکن است مرتکب ناشایستهایی شده باشد، اما این ارتکاب در درگاه خدا و در پیشگاه ذات مقدس ربوبی گناه و آلودگی محسوب نمی‌شود و مورد بازخواست قرار نمی‌گیرد و از عدالت انسان نیز

[صفحه ۸۸]

کاسته نمی‌شود.

«عصمت» برخلاف «عدالت» حالتی است که معصوم علیه السلام را به طور دائم و همیشگی در مقابل همه‌ی معاصی و در حال عمد و نسیان از مرتکب شدن به گناه و آلودگی نگه می‌دارد و در سایه‌ی این حالت، معصوم علیه السلام هیچگاه مرتکب گناه نخواهد شد.

آیا معصوم نمی‌تواند مرتکب گناه شود

اینکه فقهاء می‌گویند «معصوم» هیچگاه گناه نمی‌کند و مرتکب معصیت نمی‌گردد، آیا معصوم علیه السلام قادر به گناه کردن است و نمی‌کند، یا اینکه قادر نیست و انجام نمی‌دهد؟

اگر معصومیت معصوم علیه السلام از این جهت باشد که چون قادر نیست، مرتکب گناه نمی‌شود، این نوع عصمت، فضیلتی محسوب نمی‌شود و مایه‌ی برتری هم نمی‌تواند باشد، ولی اگر منظور این است که معصوم علیه السلام در عین قدرت، مرتکب گناه نمی‌شود، این حالت چیست و تصویر آن چگونه است؟ برای پاسخ به این سوال و روشن شدن مفهوم «عصمت» که یک مقام الهی است و فضیلتی برتر از دیگر فضیلتهاست، ناچار از بیان مقدمه‌ای هستیم:

انسانهای معمولی و افراد غیر معصوم، در مقابل برخی از گناهان عصمت دارند، یعنی در عین حال که قادر به انجام آن عمل هستند، هیچگاه مرتکب آن نمی‌شوند و نخواهند شد. کشف عورت عملی است زشت و برخلاف مقررات اسلام. هر انسان عاقل، در عین حال که قادر است و می‌تواند عورت خود را در انظار مردم و در ملاعام کشف کرده و آن را به مردم نشان بدهد، هیچگاه این عمل را در حال سلامت عقل انجام نمی‌دهد. چرا انسان عاقل مرتکب این رذیله نمی‌شود؟ برای اینکه قباح و زشتی این عمل کاملا برایش مشخص شده و به فساد آن پی برده است. حال با این دید به سراغ انبیاء و نظامات انبیا می‌رویم. گفتیم که انبیاء و نظامات انبیا و ائمه‌ی معصومین علیهم السلام مرتکب گناه نمی‌شوند و اکنون اضافه می‌کنیم که معصومین علیهم السلام در عین [صفحه ۸۹]

قدرت و توانایی، مرتکب رذائل و پستیها نمی‌شوند. چرا اینگونه‌اند؟ برای اینکه همانگونه که انسانهای عادل و افراد معمولی وقتی به زشتی عملی کاملا آگاه باشند، هیچگاه مرتکب آن نمی‌شوند و نسبت به ترک یک و یا چندین عمل، حالت عصمت پیدا می‌کنند، معصومین علیهم السلام نیز چون زشتی همه‌ی اعمال قبیحه را می‌دانند، در شعاعی وسیع‌تر، نسبت به همه‌ی اعمال قبیحه حالت عصمت دارند و هیچگاه مرتکب خلاف مقررات الهی نمی‌شوند.

با این بیان می‌فهمیم که انبیاء و ائمه‌ی معصومین علیهم السلام در عین قدرت و توانایی به ارتکاب اعمال قبیحه و محرمات الهی (چون از بینش خاص الهی برخوردارند و از منبع وحی به حسن و قبح همه‌ی اعمال آشنایی کامل دارند) هیچگاه مرتکب خلاف مقررات الهی نمی‌شوند و به تمام اعمال قبیحه و در همه‌ی حالات عمد و خطا عصمت دارند.

رمز عصمت در حال نسیان

گفته شد که میدان عصمت معصومین علیهم السلام از دو جهت وسیع‌تر از مردمان عادی و انسانهای معمولی است: نخست از این جهت که معصومین علیهم السلام نسبت به تمام اعمال عصمت دارند، دوم از این لحاظ که آنها در حال نسیان و فراموشی هم مرتکب خلاف مقررات الهی نمی‌شوند. ممکن است بگویند: رمز عصمت در حال نسیان چیست؟ به عبارت دیگر چه اشکالی دارد که معصومین علیه السلام در حال نسیان مرتکب گناه بشوند و برخلاف مقررات الهی عمل نمایند؟ مگر نه این است که آلودگی و گناه در حال نسیان، لغزش و اشتباه محسوب نمی‌شود و خداوند نسبت به اعمال در حال نسیان بازخواستی نخواهد کرد؟ می‌دانیم که انبیاء و نظامات انبیا در عین حال که به تعبیر قرآن «بشیر و نذیر» هستند، رهبری جامعه نیز به عهده‌ی آنهاست. اگر رهبری

جامعه اشتباها و در حال نسیان و غفلت، لغزشی از خود نشان بدهد، گر چه گناه نیست اما در دیدگاه مردم از موقعیتش کاسته می‌شود و پایگاه مردمیش به سستی می‌گراید.

انبیاء و نظامات انبیایی که رهبری جوامع انسانی را در طول تاریخ و در پهنه‌ی زمین به عهده دارند، اگر لغزشی هر چند در حال خطا و نسیان از خود نشان

[صفحه ۹۰]

بدهند، قهرا از موقعیتشان کاسته می‌شود و در رهبریشان تزلزل و سستی پدید می‌آید. این است که می‌گوییم انبیاء و نظامات انبیایی و ائمه‌ی معصومین علیهم السلام در همه‌ی حالات (عمد و خطا) عصمت دارند و مرتکب خطا و لغزش نمی‌شوند.

خشونت با مردم در حکم جنگ کردن با خداست

در دیدگاه علی علیه السلام خشونت با مردم و ستم بر بندگان خدا، جنگ با خدا تلقی می‌گردد و ما در آینده خواهیم گفت که عاقبت ستمکاران و ظالمان، شکست حتمی و سقوط دائمی آنان است، چرا که هیچ قدرتمندی را یارای مقابله با خالق جهان هستی (که خود نیرودهنده‌ی همه‌ی قدرتمندان است) و هیچ حاکمی بی‌نیاز از عفو و رحمت الهی نیست.

و لا تنصبن نفسک لحرب الله، فانه لا یدی لک بنقمته و لا غنی بک عن عفوه و رحمته و لا تندمن علی عفو و لا تبجحن بعقوبه و لا تسرعن الی بادره و جدت منها مندوحه.

با خشونت نسبت به مردم، خود را در موضع جنگ با خدا قرار مده که تو را نیروی مقاومت در برابر نقت (و قهر) او نیست و از بخشایش و مهربانی او (خالق یکتا) بی‌نیاز نیستی. هرگز از گذشت و بخشایش (نسبت به رعیت) پشیمان مباش و از کیفر دادن، احساس شادی به خود راه مده و به هیچوجه در هنگام غضب که (باعث اقدامات تند و بی‌مورد می‌گردد و) ممکن است چاره و گریز گاهی بیابی، شتاب مکن.

دیکتاتوری

خصلت استکبار و دیکتاتوری که از خود باوری، خویشتن‌گرایی،

[صفحه ۹۱]

تشخص طلبی، تفاخر و تفرعن نشات می‌گیرد، انسان را به خودکامگی و استبداد در رای و تحمیل عقیده می‌رساند. حاکمی که دارای این خصلت است و با این روحیه، زمام حکومت مسلمین را در دست دارد، نه تنها در نهایت به زورمداری، دروغ، حقکشی و ارباب متوسل می‌گردد، بلکه باعث ویرانی دین (و آیین مقدس اسلام) و بازگشت عزت مسلمین به ذلت و سعادت آنان به شقاوت و بدبختی خواهد شد:

و لا تقولن: انی مومر آمر فاطاع، فان ذلک ادغال فی القلب و منهکه للدين و تقرب من الغير.

مگو من اکنون بر آنان مسلطم، از من فرمان دادن است و از آنها اطاعت کردن، زیرا این کار، عین راه یافتن فساد در دل و ضعف در دین و نزدیک شدن به سلب نعمت (الهی) است.

استکبارزدایی

گفتیم که دیکتاتوری از خویشتن‌گرایی، تشخص طلبی، خودمحوری، تفاخر و تفرعن نشات می‌گیرد و اکنون اضافه می‌کنیم که سرچشمه‌ی همه‌ی اینها جهل و نادانی انسان است، زیرا اگر انسان ساخت جسمی و روحی خود را بشناسد و نسبت به عجز و ناتوانی

خود در مقابل ذات مقدس ربوبی آگاهی یابد و بداند آنچه داشته و دارد همه از او و به سوی اوست و «بحول الله اقوم و اقعده»، از تفرعن و طغیان خود دست برمی‌دارد و از سرکشیهای خویش احساس شرم می‌کند.

علی علیه‌السلام برای اینکه مالک را به خویشتن اندیشی وادارد و موقعیت و مقامش را در مقابل عظمت و جبروت کبریایی خداوند سبحان گوشزد نماید، می‌فرماید:

[صفحه ۹۲]

و اذا احذث لك ما انت فيه من سلطانك ابهه او مخيله، فانظر الى عظم ملك الله فوقك و قدرته منك على مالا تقدر عليه من نفسك، فان ذلك يطامن اليك من طماحك، و يكف عنك من غربك و يفى اليك بما عذب عنك من عقلك.

و هرگاه موقعیت و اقتدارت، در دلت سرکشی و خیالبافی پدید آورد، به عظمت قدرت خدا بنگر که برتر از تو است و قدرت مافوق او را با خود و با آنچه که بر آن مسلط نیستی، مقایسه کن، که این سنجش بدون شک تو را پایین می‌آورد و تندیست را مهار می‌کند و عقلت را به تو باز می‌گرداند.

تفرعن و منیت

مستیهای قدرت پرستی، چنان انسان را به کوری و بی‌خبری می‌کشاند که با وجود اینکه انسان خود مخلوق و آفریده شده‌ی خداوند است، قدرت خود را همسنگ و همسان قدرت لا یزال الهی می‌پندارد. امیرالمومنین علی علیه‌السلام برای سرکوبی اینگونه منیتها که انسان را به تباهی و سقوط می‌کشاند، می‌فرماید:

ایاک و مساماه الله فی عظمته و التشبه به جبروته، فان الله یذل کل جبار و یهین کل مختال.

پرهیز از اینکه خود را در بزرگی و اقتدار با خدا شریک و به او شبیه‌سازی، (زیرا) خداوند هر متکبر و گردنکشی را پست و زبون می‌سازد.

در جملات فوق، حضرت واژه «تشبه» را بکار می‌برد و این خود حاکی از دقت در لطافت مفهوم واژه‌ی یاد شده است، چرا که تشبه و تشابه هر چند با تشبیه و شباهت از یک ریشه است، اما در معنا «شباهت» لطافت و ویژگی خاص

[صفحه ۹۳]

«تشبه» را ندارد.

گاهی می‌گویید «زید کالاسد». در اینجا «زید» را شبیه «اسد» گرفته‌اید و وجه شباهت را نیز شجاعت قرار داده‌اید و می‌گویید زید در شجاعت شبیه شیر است، زیرا زیدی را می‌شناسید و از او سخن می‌گویید که واقعا شجاع است و در شجاعت با شیر همسنگی و برابری می‌کند. پس برای توصیف شجاعت او، از این وجه شباهت استفاده می‌کنید و بیان شما طوری است که نشان می‌دهد زید به راستی شجاع و شبیه و همانند شیر است. لذا در اینجا برای بیان چنین منظوری، نه تنها اشکالی ندارد، بلکه صحیح و منطقی نیز همین است که کلمه‌ی شبیه و مشابعت را به کار ببرید.

گاهی منظور از شباهت، شباهت واقعی نیست، بلکه شباهتی دروغین و پندارگونه و غیر واقعی مورد نظر است. در اینجا دیگر جایی برای کلمه‌ی «شبیه» وجود ندارد، چون در واقع شباهتی هم در کار نیست، بلکه فقط یک نوع تشابه دروغین و ظاهری و دور از عقل و منطق مطرح است. لذا در اینجا واژه‌ی «تشبه» را به کار می‌بریم، یعنی مطلبی را بیان می‌کنیم که واقعیت ندارد و از دو چیزی سخن می‌گوییم که شباهت واقعی بین آنها نیست، بلکه انسان می‌خواهد چنین بنمایاند که در ظاهر، یکی از آن دو به دیگری تشابه دارد. مثلا- می‌گوییم: «روغن در گرما آب شد». اما می‌دانیم که هیچ شباهت واقعی بین روغن و آب وجود ندارد، بلکه چون روغن نرم شده است، بین آن و آب تشابهی قائل شده‌ایم و خواسته‌ایم چنین بنمایانیم که روغن مورد نظر، ظاهرا با حالت نرم و روان بودن

آب، تشابه پیدا کرده است. یا می‌گوییم: «نان بیرون از سفره ماند و مثل چوب، خشک شد». در اینجا هم شباهت واقعی بین نان و چوب وجود ندارد، بلکه بین آندو از لحاظ خشک بودن، یک نوع تشابه و تشبه را مطرح کرده‌ایم. یا می‌گوییم: «گوشت این غذا خوب نپخته و مثل لاستیک سفت است». حال آنکه هیچ شباهت واقعی بین گوشت و لاستیک نیست، بلکه با این تشبه، فقط خواسته‌ایم سفت بودن گوشت مورد نظر را بنمایانیم. در اینگونه موارد شباهتی در کار نیست، بلکه آنچه هست فقط نوعی «تشبه» است. پس معنای کلمه‌ی «تشبه» و کاربرد لغوی آن این است که شباهت واقعی بین دو چیز وجود ندارد، لکن می‌خواهند چنین شباهتی را

[صفحه ۹۴]

بنمایانند.

مولا علی علیه السلام بادقت و باریک‌اندیشی ویژه‌ی خود، همین تعبیر را در مورد کسانی به کار می‌برد که ادعای جبروت دارند و می‌خواهند در امری که اختصاص به خداوند دارد، خود را با ذات اقدسش شبیه و همسنگ قرار دهند. مراد آن است که هیچکس نمی‌تواند در مقام کبریایی و در جلال و جبروت، واقعا شبیه خداوند باشد. یعنی «مخلوق کالخالق» هرگز درست در نمی‌آید، لکن مخلوق می‌توان چنین شباهتی را در پندار و گمان خود قائل شود و به اظهار و ابراز آن پردازد، می‌تواند چنین تشبه و حالت خود شبیه پنداری را در خود پیدا کند. و حضرت در عبارت عمیق خود می‌فرماید: آنچه را که مذموم می‌شمارم و از آن برحذر می‌دارم این است که تشبه به جبروت در مقابل خدا و در جایی که جبروت تنها از آن خداوند است، جایز نیست.

این مسئله متناسب با دلیل دیگری است که با توجه به آن، موضوع روشن‌تر می‌شود و بهتر می‌توان به عمق مفهوم فرمایش مولا پی برد. تناسب مسئله در این است که: قدرتهای ما هر چه باشد (و لو قدرتی باشد که در پرتو اسلام و زیر سایه‌ی حکومت اسلامی به دست آورده و در مسیر اجرای احکام الهی و قوانین باشکوه اسلام کسب کرده باشیم و بخواهیم از آن قدرت برای پیاده کردن حکومت الله استفاده کنیم)، باز هم یک قدرت بالذات و قائم به خود نیست. قدرتی نیست که خود به خود ارزش و استحکام داشته باشد و روی پای خود بایستد، یا از وجود ما منشا بگیرد، بلکه تمام این قدرتهای دنیوی که منشا و ریشه‌ی آن یک مقام و منصب زودگذر، یا یک پست و میز و مسند است، قدرتهای تبعی است و در طول قدرت خداوند قرار دارد و این نکته‌ای است مسلم، زیرا ما که در عرض قدرت خداوند قدرتی نداریم. ما آنقدر این مسئله را قطعی و مسلم می‌دانیم و به تردیدناپذیر بودن آن عقیده داریم که کرارا تاکید کرده‌ایم که از خودمان هیچ قدرتی نداریم، تا جایی که حتی کوچکترین اعمال و حرکات خودمان نظیر نشستن و برخاستن را نیز مستند به حول و قوه‌ی الهی می‌دانیم. و در این باره می‌گوییم: «بحول الله و قوته اقوم و اقعده» (به حول و قوه‌ی الهی است که قیام و قعود ما صورت می‌گیرد). و گرنه ما کجا و نشستن و برخاستن کجا؟ اگر حول و قوه‌ی الهی

[صفحه ۹۵]

نباشد نه نفسی فرومی‌رود و نه نفسی برمی‌آید. ما هر قدرتی را از آن خدا می‌دانیم و در مورد هر آنچه در جهان خلقت وجود دارد، معتقدیم «لا حول و لا قوه الا بالله».

پس نتیجه می‌گیریم که هر چه قدرت در این دنیا در اختیار ما هست - چه قدرت شخصی باشد و چه اجتماعی - همه در طول قدرت خداوند و در پرتو قدرت الهی قرار دارد. هر قدرتی که ما داریم، ذره‌ای ناچیز از قدرت لا یزال و بی‌منتهای الهی است که به ما به امانت سپرده شده است و هیچ معلوم هم نیست به کجا خواهد شد. پس آیا درست است که انسان این قدرت را از خداوند بگیرد و آنگاه یک مرحله از جبروت مخصوص خداوند را برای خودش قائل شود و بدینگونه جبروتی در ردیف جبروت خدا برای خود ثابت کند و قدرت خود را همعرض قدرت خدایی پندارد؟ اگر در جهان طبیعت، شاهد مثالی برای این معنا جستجو کنیم، مثال خورشید جهانتاب و ستاره‌ی کوچکی که از آن نور و روشنایی می‌گیرد مثال روشنگری است.

می‌دانیم که در آسمان پهناور، هزاران ستاره‌ی کوچک و بزرگ به صورت کراتی سرد و خاموش وجود دارند که از خورشید نور می‌گیرند و اگر در آسمان به صورت ستارگان روشن و چشمک زن دیده می‌شوند، منشا نور و روشنایی آنها خورشید است و اگر روزی نور خورشید به آنها نرسد، خود بخود تاریک و بی‌نور خواهند شد و دیگر قابل رویت نخواهند بود. حال ستاره‌ی کوچکی را در نظر بیاورید که از خورشید نور می‌گیرد و روشناییش در طول روشنایی خورشید قرار دارد و فقط ذره‌ای از نور بیکران خورشید به آن امانت رسیده است، اما با این وجود می‌خواهد خود را همعرض خورشید قرار دهد و نوری در ردیف نور خورشید برای خود ثابت کند. انسانی هم که در جبروت و مقام کبریایی، به خداوند تشبه می‌کند و می‌رود تا برای قدرت خود اصالت قائل شود و آن قدرت ناچیز را در ردیف قدرت نامتناهی خداوند قرار دهد، در مثل، تقریباً مانند همان ستاره‌ی کوچک و بی‌نور است و حضرت با عنایت به همین معناست که می‌فرماید: ای انسان، ای موجود حقیر، تو در این عالم پهناور آفرینش کیستی و چیستی و چه داری که برای خود مقام کبریایی و جبروت قائل شوی؟

[صفحه ۹۶]

اشتباه در اشتباه برای انسانی که خود را مصون از اشتباه می‌داند

آری، این برآستی هشدار تکان‌دهنده و بیدارکننده از مولا- امیرالمومنین علیه‌السلام است، تا آن افرادی را که با رسیدن به این مقامها و منصبهای دنیایی، خود را گم می‌کنند و از قالب خویش خارج می‌شوند، به خود آورد و چشمهایشان را به روی حقایق بگشاید.

ارزش و اهمیت این هشدار رهبرانه و پیشوایانه را وقتی بهتر درک می‌کنیم که توجه داشته باشیم انسان هرگز از اشتباه و لغزش مصونیت ندارد. انسان موجودی است که او را محل خطا دانسته‌اند و اکثر اوقات دچار اشتباهات و خطاهایی می‌شود که آگاهی لطمه‌های جبران‌ناپذیری را به بار می‌آورد، بخصوص این لطمه‌ها زمانی شدیدتر و دردناک‌تر است که شخص، نه تنها سوء نیت و غرض خاصی ندارد، بلکه به خیال خود، به قصد خدمت وارد میدان شده و می‌خواهد کاری در جهت آسایش خلق و رضای خالق انجام دهد، اما لغزشها و خطاهای بشری‌اش، در راستای وسوسه‌های شیطانی، چنان او را به گمراهی می‌کشاند که نتیجه‌ای جز تباهی به بار نمی‌آورد. اینجاست که مسئله، صورت موحش‌تری به خود می‌گیرد و تاسف انگیزتر می‌شود. این خطاها غالباً از آنجا ناشی می‌شود که اینگونه افراد، درست در همان لحظاتی که در معرض خطرات لغزش و خطا قرار دارند، خود را از هر خطایی مصون می‌دانند.

اصولاً یک عیب اساسی انسان این است که می‌پندارد مصائب و فجایع سایر افراد بشر به سراغ او نمی‌آید، مثلاً در راه اشتباه قدم برمی‌دارد، اما اشتباها خیال می‌کند که از هر اشتباهی برکنار است و این خود اشتباهی دیگر است که در واقع او را به چاهسار اشتباه در اشتباه سرنگون می‌کند.

در این نکته خوب دقت کنید تا ببینید که انسان چگونه بدون اینکه خود بداند در مسیر خطا می‌لغزد و پیش می‌رود. اشکال در این است که ما انسانها در اکثر اعمال و مسائل محیط اطرافمان، به قدری دچار اشتباهات ناشی از کوردلی یا

[صفحه ۹۷]

خوشباوری هستیم که از سوی هیچ مشکل و مصیبتی برای خود احساس خطر و فاجعه نمی‌کنیم، در حالیکه مصائب و فجایع از هر طرف ما را احاطه کرده است، هر چه نگاه می‌کنیم در اطراف خود اثری از آنها نمی‌بینیم. مثلاً شخص بیمار و زمینگیری را می‌بینیم که سالهای سال است در بیمارستان یا منزل به بستر بیماری افتاده و با درد و عذاب دست به گریبان است، اما ما در همان حال، چون خود را سالم و سر حال می‌بینیم و نشانه‌ای از بیماری در خود احساس نمی‌کنیم، هیچ به این فکر هم نمی‌افتیم که سلامت و شادابی

ما برای همیشه تضمین نشده است.

فکر نمی‌کنیم که امکان دارد روزی همین بیماری، یا حتی بدتر از آن، به سراغ ما هم بیاید، گویی انسان خودش را از قانون بیماری و عدم سلامت، مستثنی می‌داند. آیا همین مریضی که سالهاست در بستر افتاده، پیش از آنکه دچار این بیماری شود، در روزهایی که سالم و شاداب بود، هیچ فکر می‌کرد که چند روز بعد ناگهان از پای در خواهد آمد و به بستر بیماری خواهد افتاد؟ شما به تمام بیمارستانها و بیماران سر بزیند و با آنها صحبت کنید، خواهید دید که همگی همین طور فکر می‌کرده‌اند و قبل از ابتلاء به بیماری اصلا فکرش را هم نمی‌کرده‌اند که زمینه‌های ابتلاء به فلان مرض در وجودشان آماده بوده و به زودی دچار آن خواهند شد. لذا انسان، حتی از مسائل بدیهیه که هر آن در کمین همه‌ی افراد نشسته، اکثرا غافل است، تا جایی که گفته می‌شود اصولا عمر انسان در غفلت می‌گذرد، آن هم غفلت نسبت به مسائلی که وقتی رخ می‌دهد، تازه انسان متوجه می‌شود که وقوع آن هیچ تعجیبی نداشته بلکه از امور کاملا ساده و عادی و از مسائل کاملا سهل الوقوع و ممکن الحدوث بوده است. پس وقتی انسان فاقد قدرت از اینگونه امور ساده و عادی و بدیهیه غافل است، چه رسد به زمانی که قدرتی پیدا کند و در موارد و مسائل غفلت آفرین غرق شود، زیرا یکی از بزرگترین عیوب قدرت همین است که در ایجاد غفلت و اشتباه برای انسان، نقش عجیبی دارد.

به راستی خیلی مشکل است که انسان قدرتی پیدا کند و تحت تاثیر آن قرار نگیرد و در سایه‌ی آن قدرت، خود را نبازد. انسان غالبا دچار این ضعف روحی است که به محض دست یافتن به قدرت، می‌پندارد که این قدرت برای او ثابت و همیشگی است و موجبی برای زوال آن وجود ندارد، در حالیکه بسیار بسیار دیده

[صفحه ۹۸]

شده است که قدرتهایی به وجود آمده و پس از مدتی کوتاه از بین رفته‌اند. فلان کس امروز وزیر است، یا استاندار است، یا به مسند و مقام بلند دیگری تکیه زده است، اما همین فردا ممکن است لغزشی از او سربزند یا موجب دیگری پیش آید و از مقام خود خلع شود. نمونه‌های عینی اینگونه عزل و نصبها را در انقلاب شکوهمند اسلامیمان دیده و در تاریخ نیز بسیار خوانده‌ایم.

رعایت انصاف و عدالت و مبارزه با ظلم

در اینکه منظور از انصاف با خدا چیست و چگونه است و انصاف با مردم چه مفهومی دارد، ابتدا دنباله‌ی فرمان حضرت را می‌خوانیم، سپس به بیان مفهوم انصاف با خدا و مردم می‌پردازیم:

انصف الله و انصف الناس من نفسك و من خاصه اهلك و من لك فیه هوی من رعیتك، فانك الا تفعل تظلم.

با خداوند به انصاف رفتار کن و نسبت به مردم نیز چه از جانب خداوند و چه از جانب افراد خاص خاندان و خویشاوندان نزدیک و چه از جانب رعایایی که بدانها علاقه و گرایش مخصوص داری، انصاف را رعایت کن. اگر چنین نکنی ستم خواهی کرد.

این بیان امیرالمومنین علیه السلام در اساس، دو موضوع مهم و تامل‌انگیز را در برمی‌گیرد: یکی اینکه دستورات خداوند را - اعم از آنچه امر یا نهی کرده است - در نظر بگیریم و آن را به خوبی انجام بدهیم و دیگر اینکه همواره نعمتها و مواهب الهی را درک کنیم و نسبت به آنها قدردانی و حق شناسی و شکرگزاری داشته باشیم.

کسانی هستند که در زندگی عادی و روزمره‌شان، در حالیکه از سلامت جسم و روح برخوردار بوده و هیچگونه ناراحتی ندارند، به ارزش این نعمت بزرگ

[صفحه ۹۹]

فکر نمی‌کنند و قدر این موهبت الهی را نمی‌دانند. اینکه می‌گویند انسان تا وقتی سالم است قدر سلامت را نمی‌داند، از همین جا مایه می‌گیرد، چون به راستی وقتی انسان دندانهای سالمی دارد و غذای روزانه‌اش را با راحتی و بدون کمترین مشکلی می‌خورد،

این دندانها چنان کار خود را طبیعی و ساده انجام می دهند که انسان هنگام جویدن لقمه‌ها اصلا شاید لحظه‌ای هم به وجود نعمتی همچون دندانهایی که در دهان دارد، فکر نکند، یا وقتی پاهای سالمی دارد و به راحتی از این سو به آن سو می رود و فعالیت و جنب و جوش دارد، شاید در طول ساعتها راهپیمایی حتی یک لحظه هم از ذهنش نگذرد که داشتن پای سالم چه نعمت عظیمی است. اما همین که سلامت یکی از دندانهایش بهم خورد و در عصب آن درد و ناراحتی راه یافت، آنگاه گویی دنیا در نظرش سیاه می شود. دیگر مسئله فقط این نیست که نمی تواند به آسودگی غذا بخورد، بلکه شدت درد، او را زمینگیر می کند و در یک گوشه می نشاند و از انجام هر کاری باز می دارد، تا جایی که بر اثر دندان درد، انسان احساس می کند گوشه‌هایش هم خوب نمی شنود، چشمهایش هم خوب نمی بیند و اصلا مغزش هم خوب کار نمی کند. و فقط از درد به خود می پیچد و تازه به یاد می آورد که چه نعمت شگفتی به نام دندان در دهانش وجود داشته که قبلا کمتر متوجه آنها بوده و کمتر به ارزش وجودیشان فکر می کرده است. یا وقتی پاهایش صدمه می بیند و دیگر قدرت حرکت و راه رفتن را از دست می دهد و ناچار می شود از جنب و جوش و فعالیت دست بردارد و در یک گوشه بنشیند، آن وقت تازه می فهمد که وجود دو پای سالم چه نعمت ارزنده‌ای بوده است.

گاهی بروز یک کسالت ساده چنان رنج آمیز و عذاب آور می شود که گویی تمام زندگی شخص فلج شده است. همه‌ی ما از سپیده دم تا هنگام خواب، دائما و در تمام لحظات از چشمانمان استفاده می کنیم. اگر چشم ما سالم باشد و وظیفه‌ی خود را خوب انجام دهد، شاید هرگز در ضمن هزاران کاری که به وسیله‌ی چشم انجام می دهیم، حتی یک بار هم به فکرمان نرسد که این دو گوی شفاف با آن ساختمان پیچیده و شگفت‌انگیز، چه نعمت بزرگ و با ارزشی هستند. شاید هیچکس آنگاه که چشمهایشان کاملا سالم است، هرگز فکر نکند که اگر روزی

[صفحه ۱۰۰]

این چشمها دچار کسالت و ناراحتی شوند، چه نعمت بزرگی از دستش می رود و چه رنج و عذابی به سراغش می آید! اما همین که کوچکترین خللی در آن ساختمان عجیب پیدا شد و کمترین کسالتی به سراغش آمد- یعنی وقتی که انسان دیگر قادر نبود با چشمانش به خوبی ببیند و تشخیص دهد و شناسایی کند- تازه می فهمد چه نعمتی داشته و چگونه لطمه دیدن جزء کوچکی از این نعمت، او را ذلیل و درمانده کرده است. در چنان هنگامی، به قدری مشکلات و مسائل عجیب و غیر قابل پیش بینی مطرح می شود و مایه‌ی عذاب جان انسان می گردد که قبل از آن هرگز فکرش را هم نمی کرد که چنین مسائلی مطرح باشد. یعنی نعمت چشم سالم و موهبت بینایی را داشت، ولی هرگز ارزش آن را تا این اندازه درک نمی کرد. هیچ به فکرش نمی رسید که ممکن است روزی چشمش لطمه ببیند و اگر چنان روزی بیاید، چه مسائل و بدبختیهایی برایش پیدا خواهد شد. هیچ نمی فهمید و به تصورش هم نمی رسید که همین نعمت به ظاهر ساده، همین عضو کوچک، چه دنیای بزرگی را در خود نهفته و چه عظمتی در زندگی انسان دارد. نمی فهمید که وقتی نعمت دیدن مختل شود، همین مسئله‌ی ظاهرا مختصر، چگونه همه چیز را در زندگی او به هم می ریزد، چطور در کار و فعالیت، در ادامه‌ی مسیر طبیعی زندگی، در تشخیص و درک مسائل محیط اطراف، در مطالعه و علم آموزی و رهسپاری به سوی تعالی و تکامل، حتی در راه رفتن و زیر پای خود را دیدن، او را دچار مشکلات بزرگ می کند و ذلیل و درمانده می سازد.

همین مختصر اشاره را بپذیرید و بقیه را پیش خودتان حساب کنید. هر یک از نعمتهایی را که امروز دارید، در نظر بگیرید و آنگاه روزی را مجسم کنید که خدای نکرده این نعمت به کلی از بین برود، یا حتی مختصر اختلال و لطمه‌ای پیدا کند. آن وقت حساب کنید که در اثر همین امر کوچک، چه مشکلات بزرگ و ویران کننده‌ای در زندگی شما- چه از نظر جسمی و چه از لحاظ روحی و معنوی- پیدا خواهد شد و چطور شما را از ادامه‌ی مسیر طبیعی زندگی باز خواهد داشت.

اینجاست که مسئله‌ی انصاف کردن با خدا مطرح می شود. یک قسمت از انصاف کردن با خدا، بجا آوردن شکر نعمتهای اوست و

برای این کار نیز راه

[صفحه ۱۰۱]

اصلی همانا اجرای دستورات و مقررات خداوندی است. آیا انصاف است که انسان با وجود اینهمه نعمتها و مواهب بیشمار که خداوند به او ارزانی داشته است، باز هم ناسپاسی کند و در برابر مقررات خدا، به تمرد و سرپیچی دست بزند؟ آن هم مقرراتی که به صورتی بسیار مختصر و ساده وضع شده و تازه در این مقررات هم سعادت و رستگاری خود همین انسانها مورد نظر بوده است و گرنه خداوند چه احتیاجی به ما دارد و برایش چه فرقی می‌کند که ما موجودات ضعیف و ناچیز، مقررات او را انجام بدهیم یا خیر؟ نکته‌ی قابل توجه اینکه گاهی ما انسانها آن مقدار که در مقابل سایر افراد انسانی احساس شرم و حیا و حق شناسی و شکرگزاری داریم، در برابر خداوند همان مقدار را هم بجا نمی‌آوریم، مثلاً- اگر کسی احسان مختصری درباره‌مان روا دارد و در لحظه‌ی کوتاهی از زندگیمان کار کوچکی برایمان انجام دهد، در مقابل او احساس قدردانی و حق شناسی می‌کنیم تا جایی که گاه می‌گوییم وظیفه‌ی اخلاقی ایجاب می‌کند که این احسان را تا پایان عمر فراموش نکنیم و هر جا توانستیم، برای جبران و قدردانی آن تلاش کنیم. اما چطور است که در مقابل این همه احسانهایی که از ناحیه‌ی خداوند نسبت به ما ارزانی شده و این همه مواهب و عنایات و الطاف الهی که سراسر زندگیمان را از هر طرف پوشانده است، وظیفه‌ی اخلاقی احساس نمی‌کنیم؟ چرا خود را موظف به حق شناسی و شکرگزاری از خدا- که همانا اجرای دستورات او برای خوشبختی و رستگاری خودمان است- نمی‌دانیم؟ آن هم دستوراتی که از یک سو بسیار ساده بوده و به آسانی انجام‌پذیر است و از سوی دیگر هیچ نفعی برای خداوند ندارد و انجام و عدم انجامش در پیشگاه کبریایی او یکسان است و تازه نفع آنها تمام و کمال به خود ما برمی‌گردد و فقط در راه تکامل و تعالی انسانی خودمان نقش دارد.

از این بیان نتیجه می‌گیریم که هرگونه کفران نعمت در مقابل عنایات و الطاف الهی و هر نوع مخالفت و نافرمانی از دستورات خداوند، نوعی بی‌انصافی نسبت به ساحت قدس الهی است.

[صفحه ۱۰۲]

انصاف با مردم

انصاف در رابطه با مردم یعنی اینکه حق هر کسی همانگونه که هست ادا شود و حقوق هر انسانی به طور کامل و به گونه‌ای مساوی رعایت گردد. حاکم در مقام حکومت از دو جهت بایستی با مردم با انصاف رفتار کند: نخست در رابطه با خود (چه در مسائل حکومتی و چه در مسائل شخصی) و دیگری در رابطه با خویشان و دوستان و کسانی که به وی نزدیکترند.

در حکومت اسلامی مثلاً- به هنگام تقسیم غنائم، انصاف حاکم به این صورت است که همه‌ی افراد را به طور یکسان نگرسته و اموال را به گونه‌ای مساوی بین مسلمین تقسیم نماید. در حالات شخصی نیز اگر حاکم (به طور مثال) همسایه‌ی یکی از رعایا بود، حق ندارد به مقتضای همسایگی چیزی را به او تحمیل کند. اگر می‌خواهد جنسی را به او بفروشد یا از او خریداری کند، حق تحمیل ندارد و نباید جنس خود را به گرانترین قیمت بدهد و جنس او را با ارزانترین قیمت بگیرد. در هر دو مورد باید آنچه را که عدل و حق و انصاف حکم می‌کند به اجرا درآورد.

در زمان طاغوت شاهد بودیم که تجار و کسبه، هنگام معامله با صاحبان قدرت و مقام، به جهت خوف و ترسی که از نفوذ و قدرت آنها داشتند، بهترین اجناس خود را با قیمتی کمتر از نرخ معمولی (و حتی کمتر از قیمت خرید) در اختیار آنها می‌گذاشتند. و این تازه در صورت خرید و فروش بود، بسیاری از اوقات بهترین اجناس به طور رایگان و (به اصطلاح) تعارفی به خانه‌ی مسوولان مملکتی و صاحبان مقام و قدرت فرستاده می‌شد.

تا اینجا دو مورد از موارد انصاف با مردم را مطرح کردیم. مورد سوم در رابطه با بستگان و نزدیکان حاکم است. حاکم نایستی اجازه بدهد که نزدیکان وی به اتکای اینکه از طرف حاکم حمایت می‌شوند، نسبت به مردم بی‌انصافی کنند، زیرا طبعاً هر کسی نسبت به بستگان و نزدیکان خود، بخصوص نسبت به اهل خانه و فرزندانش علاقه‌ی خاصی دارد که گاهی ممکن است به طرفداری از آنها یا جهت‌گیری به سود آنها کشیده شود. حاکم نایستی چنین باشد و اگر

[صفحه ۱۰۳]

چنین وضعی پیش آمد و او شاهد عدم انصاف نزدیکانش نسبت به دیگران بود، عدل و انصاف اقتضاء می‌کند که از پایمال شدن حقوق مردم جلوگیری نماید.

ظالم با چه کسی طرف حساب است

از این بیان حضرت (که می‌فرماید: «من ظلم عباد الله کان الله خصمه») می‌فهمیم که اگر کسی به بندگان خدا (و مظلومان تحت ستم) ظلم کند، طرف مخاصمه‌ی او، خداوند خواهد بود. یعنی خداوند، پیش از بندگانی که مورد ظلم واقع شده‌اند و به جای آنها، شخص ظالم را مورد قهر و خشم قرار می‌دهد و رگبار کیفر و انتقامش را از هر طرف بر سر او فرود می‌آورد، زیرا می‌دانیم که اگر کسی به فرزند خردسال و ناتوان و بلا دفاع شما ظلم کند، با اینکه به شخص شما ظلم نکرده است، طرف مخاصمه‌اش شما خواهید بود، چون از نظر عقلاء، وقتی فرزندی مظلوم واقع شد، پدر لبه‌ی تیز آن ظلم را متوجه‌ی خود و حیثیت و غیرتش می‌بیند و در مقام مخاصمه و مقابله با ظالم برمی‌آید و اصلاً مقتضای رابطه‌ی پدری و فرزندی چنین حکمی را می‌کند.

مگر نه این است که به تعبیر رسول‌الله صلی الله علیه و آله «الخلق عیال الله» [۳۷]، بندگان خدا جزء خانواده‌ی خدا محسوب می‌شوند و همه‌ی انسانها تحت تکفل و حمایت الهی قرار دارند؟ روشن است که وقتی انسانهایی مورد ستم قرار بگیرند و نتوانند در مقابل ظالم به دفاع و مقابله برخیزند و حق خود را بگیرند، خداوند خود با ظالمان و ستمگران مقابله خواهد کرد. آیا نسبت فرزند به پدر قوی‌تر است و رشته‌های مستحکم‌تری آندو را به یکدیگر پیوند می‌دهد، یا نسبت بندگان خدا به خداوند و خالق خود؟

خود شما در زمینه‌ی علوم عقلی، در تحلیلهایی که روی مسائل انجام می‌دهید، می‌گویید نقشی که پدر در به وجود آوردن فرزند دارد، نقش «سببیت» نیست، نقش «شرطیت» نیست، بلکه نقش «معد» است، که عبارت است از جزیی از اجزای سبب که کمترین نقش را در رابطه با مسبب می‌تواند داشته

[صفحه ۱۰۴]

باشد. ارتباط پدر و فرزند، همین مقدار است و نه بیش از آن، یعنی در این ارتباط، فقط عنوان «معد» در کار است و لذا پدر یک جزء بسیار کوچک از اجزای فراوان آن سبب کلی است که در ایجاد فرزند نقش دارد.

اما خداوند تبارک و تعالی، چه نقش و رابطه‌ای با این فرزندی که به وجود آمده است، دارد؟ رابطه‌ی او، رابطه‌ی سبب اصلی با مسبب است، زیرا او خالق و به وجود آورنده‌ی فرزند است. اوست که نقش عظیم و اصلی را در تحقق آفرینش و خلق و ایجاد فرزند دارد و اصلاً اراده‌ی اوست که فرزند را به وجود آورده است.

پس رابطه‌ی خداوند با بندگانش، به عنوان ایجاد کننده‌ی اصلی این بندگان، بسیار بسیار عظیم‌تر و اصلی‌تر از رابطه‌ی است که پدران با فرزندان خود دارند. لذا اگر شما هنگامی که فرزند خود را مورد ظلم و ستم می‌بینید، آن ظلم را متوجه‌ی خود می‌یابید و برای مقابله با ظلم و مخاصمه با ظالم بیا می‌خیزید، در رابطه با خداوند، این مسئله به صورتی عظیم‌تر و گسترده‌تر و مستحکم‌تر مطرح می‌شود، یعنی وقتی بنده‌ای مورد ظلم واقع می‌شود، خداوند تبارک و تعالی بسیار قوی‌تر و شدیدتر و سریع‌تر از یک پدر، به

خشم درمی آید و برای مقابله با ظلم، طرف مخاصمه‌ی ظالم قرار می‌گیرد. آری، این یک حق عقلایی و یک مسئله‌ی بی‌چون و چرای عقلایی است که خداوند در برابر ظالم، می‌تواند به عنوان طرف مقابل، به مدافعه از بنده‌ی مظلومش برخیزد و به مخاصمه با شخص ظالم، قهر و خشم و کیفر خود را نشان دهد.

و من ظلم عباد الله کان الله خصمه دون عباده و من خاصمه الله ادحض حجه و کان لله حربا حتی ینزع و یتوب.
هر کس نسبت به بندگان خدا ستم کند، خداوند از طرف بندگانش خصم (دشمن) او می‌شود و هر که خدا با او مخاصمه کند، خدا منطوقش را می‌کوبد و چنین شخصی همواره در موضع جنگ با خدا خواهد بود تا آنکه بمیرد و دستش از ظلم کوتاه شود، یا توبه کند و به فرمان خداوند بازگردد.

[صفحه ۱۰۵]

تعمق و ژرفنگری در بلاغت کلام

به نظر ما حضرت در نهج‌البلاغه آنچنان بلاغت و لطافت کلام به کار برده است که عقل انسانهای عادی نمی‌تواند به عمق آن برسد، ولی همان مقداری که انسان با زحمت و دقت بسیار و با تعمق و تأمل در کلمات مولا از بیانات ایشان برداشت می‌کند، نشان می‌دهد که لطافت و دقت و عمق بسیاری در کلمات حضرت به کار رفته است.

ملاحظه کنید، در همین چند سطری که ما در فصل قبل روی آن بحث کردیم، یکجا کلمه‌ی «ناس» را به کار می‌برد و با توجه به وضعیتی که مردم می‌بایست در یک حکومت عدل اسلامی داشته باشند و با در نظر گرفتن حقوق حقه‌ی آنها می‌فرماید: «انصف الناس». و در جای دیگر که مردم را از لحاظ گروهی که تحت حکومت قوانین اسلامی هستند، مورد نظر قرار می‌دهد، کلمه‌ی «رعیت» را برای آنها به کار می‌برد و می‌فرماید: «و من لک فیه هوی من رعیتک».

اما در این بخش از جملات، وقتی به جایی می‌رسد که می‌خواهد مسئله‌ی ظلم را بیان کند و انسان را متوجه ظلم سازد و خدا را طرف مقابل ظالم قرار دهد، دیگر «ناس» و «رعیت» مطرح نیست، بلکه حضرت با کمال دقت و لطافت، یک عنوان دیگر را بیان می‌کند، عنوانی که هم معنای مردم را القاء می‌کند و هم رابطه‌ی آنها را با خداوند نشان می‌دهد. ببینید برای روشن ساختن این نکته و متوجه کردن انسان به عمق و مفهوم آن، با چه لطافت بیان و دقت کلامی و با چه بلاغت بی‌نظیری از کلمات استفاده می‌کند و شیرهی جان واژه‌ها را بیرون می‌کشد و در خدمت القای منظور و تفهیم مطلب به کار می‌گیرد. این عنوان وسیع و گسترده عبارت است از ترکیب ساده و در عین حال عمیق «عبادالله».

در اینجا حضرت با به کار بردن «عبادالله»، یک دنیا مطلب را در یک عنوان کوتاه بیان می‌کند. می‌فرماید: «و من ظلم عبادالله». یعنی اینها بندگان خدا هستند و با خداوند رابطه‌ی خالق و مخلوقی دارند، رابطه‌ای که بسیار وسیع‌تر و مستحکم‌تر از رابطه‌ی پدر و فرزندی است. اینها عیال و خانواده‌ی خداوند تبارک و

[صفحه ۱۰۶]

تعالی هستند و اگر مورد ستم قرار گیرند و مظلوم واقع شوند، خداوند در برابر این ظلم و ستم بی‌تفاوت نخواهد ماند، زیرا در صورت مظلومیت اینها، خداوند است که به جای بندگانش در مقام خصومت و درگیری با ظالم قرار می‌گیرد. و یا اینکه می‌بینیم آنگاه که حضرت موضعگیری خداوند را در مقابل ظالم مطرح می‌کند، می‌فرماید: «کان لله حربا» و نمی‌گوید: «کان لله محاربان». این بیان، اوج بلاغت کلام حضرت را نشان می‌دهد و حاکی از لطافت خاص معنای این کلام است.

برای روشن شدن مطلب قبلا مثالی می‌زنیم: یکجا می‌گوییم: «زید عادل» و جای دیگر می‌گوییم: «زید عدل». عبارت «زید عادل» فقط عدالت زید را ثابت می‌کند، ولی عبارت «زید عدل» با اینکه واقعا همان مفهوم «زید عادل» را دارد، اما یک نکته‌ی اضافی را

نیز افاده می‌کند و آن شدت ثبوت عدالت برای زید است. یعنی وقتی شما عبارت «زید عدل» را به کار می‌برید، در واقع می‌خواهید بگویید که زید مجسمه‌ی عدالت است و بالاترین درجات عدالت را دارا می‌باشد و این برخلاف «زید عادل» نیست، بلکه همان مفهوم را با اضافات و درجاتی بالاتر ثابت می‌کند.

عجیب این است که حضرت امیرالمومنین علیه‌السلام درباره‌ی کسی که بندگان خدا را مورد ظلم قرار دهد، می‌فرماید: «و کان لله حرباً». یعنی شخص ظالم نه اینکه در حالت جنگ با خداست، بلکه خودش، مفهوم و مصداق جنگ با خدا، نفس حرب با خدا و عین جنگ و حرب است. مثل همان معنایی که برای «زید عدل» بیان کردیم، در اینجا هم ظالم به عنوان مجسمه‌ی جنگ و تجسم حرب با خدا مطرح شده است.

شکست قطعی ظالم

ظالم از آنجا که با خدا طرف است و تنها براساس زور و قلدری و با چهره‌ای دروغین با مردم برخورد می‌کند، خداوند که بالاترین قدرتهاست (یدالله فوق ایدیهم) با افشای چهره‌ی ظالم برای مردم، ثابت می‌کند که ظلم و ستم ظالم بر اساس قلدری و ستمگری است نه براساس منطق و دلیل عقلایی. پیداست وقتی

[صفحه ۱۰۷]

که خداوند نقاب از چهره‌ی دروغین و حق به جانب ظالم برداشت و مردم چهره‌ی حقیقی او را که همان ظالم و ستمگری براساس هواهای نفسانی است شناختند، با اتکال به خداوند با ظالم درگیر می‌شوند و با او به مقابله برمی‌خیزند و در این درگیری چون خداوند طرف حساب است و دست الهی همراه و همگام مستضعفین می‌باشد، مردم پیروز شده و ظالم شکست خواهد خورد و مصداق عینی کلام حضرت (ادحض حجتہ) محقق خواهد شد.

توبه‌ی ظالم

اسلام با اینکه روی ظلم و کراهت و نادرستی و محکومیت آن بسیار تکیه می‌کند و آن را از اعمال زشت و گناهانی می‌شمارد که خداوند با سرعت و شدت در مقام مقابله با آن برمی‌آید، اما باز هم راه را به طور کلی برای ظالم مسدود نمی‌داند، زیرا خداوند بخشاینده‌ی مهربان که با توبه‌ی هر گناهکاری، او را مورد عفو و بخشش قرار می‌دهد، در اینجا نیز پیشگاه کبریایی و مقدسش آمادگی گذشت و بخشایش را برای توبه‌کنندگان دارد.

این است که حضرت می‌فرماید همین شخص ظالم، با اینکه تجسم جنگ با خداست و خودش مصداق عینی جنگ است و عنوان حرب را در برابر خداوند تبارک و تعالی دارد، باز هم راه بازگشت برای او به کلی بسته نیست، زیرا خدا تا جایی طرف مخاصمه‌ی اوست که همچنان به اعمال ظالمانه‌اش ادامه می‌دهد و در مسیر توبه و بازگشت قدم نمی‌گذارد. پس خدا نیز با او مخاصمه می‌کند (حتی ینزع و یتوب) تا جایی که دست از ستمگری بردارد و از ظلم توبه کند.

در این حالت (و در صورتیکه صادقانه و از صمیم قلب باشد) خداوند نیز از گناهِش می‌گذرد، توبه و رجوعش را می‌پذیرد و از مقابله و مخاصمه‌ی با او چشم‌پوشی می‌کند.

البته توبه هم در هر موردی مراتب و مدارج خاص خودش را دارد که باید کاملاً رعایت شود. اگر کسی حق الناس را پایمال کرده باشد، برای پذیرفته‌شدن توبه‌اش کافی نیست که تصمیم بگیرد از آن به بعد حق الناس را پایمال نکند،

[صفحه ۱۰۸]

بلکه باید تمام توان خود را به کار برد و تا آنجایی که از عهده‌اش برمی‌آید، حق الناس را به صاحبش برگرداند و رضایت عبدالله و

عیال الله را که مورد ظلم او واقع شده‌اند، کسب کند. مثلاً- اگر کسی مال مردم را سرقت کرد، دارای کسی را به زور از دستش درآورد، خانه‌ی کسی را تصاحب کرد و صاحب خانه و اهل آن را بی‌خانمان و آواره ساخت و از راههای نامشروع به ثروت و مکننت رسید، کافی نیست که بگوید از این به بعد به این ثروت و مکننت حرام تکیه می‌زنم و عمری را با رفاه و راحتی به سر می‌آورم و از طریق مالی که دیگران برای آن زحمت کشیده و مرارت تحمل کرده‌اند، در این دنیا لذت می‌برم و ضمناً چون توبه کرده‌ام که از این به بعد دست به چنین کارهایی نزنم، پس در آن دنیا هم مورد عفو خدا قرار می‌گیرم، با این حساب، هم دنیا را خواهم داشت و هم آخرت را! خیر! این حقه بازی و فریبکاری با خداوند است، این مکر با خداست. حال آنکه نمی‌توان با خدا فریب و مکر و دغلیکاری کرد، زیرا خدا در آنجایی که مکر و حيله از کسی ببیند، خود بالاترین درجات مکر را با چنان فردی به کار می‌برد، چنان کسی ببیند، خود بالاترین درجات مکر را با چنان فردی به کار می‌برد، چنان مگری که دیگر تمام مکرهای انسان در برابر آن رنگ و بویی ندارد.

پس کسی که توبه می‌کند، همزمان با توبه و رجوع به راه حق و گردن نهادن به فرمان خدا، باید حق الناس را نیز به صاحبانش برگرداند و رضایت آنها را نیز به دست آورد. در چنین صورتی است که خداوند هم توبه‌ی واقعی و توأم با صداقت و صمیمیت آن شخص را می‌پذیرد.

تأثیر ناله‌ی مظلوم

در بینش اسلامی برخی از گناهان باعث تبدیل نعمت و عزت به ذلت و بدبختی است و بعضی دیگر مسبب تعجیل عذاب و نزول بلاهای آسمانی.

در دیدگاه علی علیه‌السلام ظلم و ستم به بندگان خدا نیرومندترین عاملی است که از یک طرف نعمت الهی را به نعمت و عزت را به ذلت و تباهی تبدیل می‌کند، و از سوی دیگر باعث تعجیل عذاب و آمدن بلاهای آسمانی می‌باشد. حال این عذاب ممکن است عذاب اخروی باشد و ممکن است عذاب

[صفحه ۱۰۹]

دنیوی باشد و در همین جهان هستی تحقق پیدا کند. و نعمت نیز چون مشخص نیست، ممکن است ظلم باعث تبدیل چندین نعمت متعدد باشد و ممکن است منجر به متلاشی شدن هستی ظالم گردد و همه‌ی اینها از ناله‌ی مظلوم سرچشمه می‌گیرد.

مگر خواسته و دعوت مظلوم چیست؟ جز این نیست که وقتی مظلوم در برابر ظالمی قدرتمند قرار گرفت، وقتی دید توان مقابله با ظالم و دفع ظلم او را ندارد، روی به خدا می‌آورد و در این مورد از خالق یکتا و توانایش دعوت به عمل می‌آورد. دعوت او چیست و از خدا چه می‌خواهد؟ طبعاً خواسته‌اش این است که: خدایا، قدرت این ظالم را بگیر تا دیگر نتواند مردم را زیر فشار ظلم قرار دهد. نعمتهایی را که به او داده‌ای، باز پس بگیر تا خوار و ذلیل شود و نتواند دیگران را خوار و ذلیل کند. او را به عذابه‌ی خودت مبتلا کن تا داد دل مظلومانی که مورد ظلم او واقع شده‌اند گرفته شود و این ظالم، کیفر ظلمهایش را ببیند و...

چون خواسته‌های مظلوم از اینگونه است و چون خداوند ناله‌ی مظلوم را خیلی زود می‌شنود و دعای او را فوراً مستجاب می‌کند، در نتیجه‌ی همین دعاها به سرعت نعمت ظالم به نقت و عزتش به ذلت تبدیل می‌گردد:

و لیس شیء ادعی الی تغییر نعمه الله و تعجیل نقیمته من اقامه علی ظلم، فان الله یسمع دعوه المضطهدین و هو للظالمین بالمرصاد. هیچ عاملی در دگرگونی نعمتهای خدا (و تغییر دادن نعمت به ذلت و نکبت) و در تعجیل و شتاب خدا برای پیاده کردن قهر و خشم و انتقامش، موثرتر و وسیع‌تر از پافشاری و اصرار و مقاومت (ستمگران) بر ستم نیست (یعنی اصرار ستمگران بر ستم کردن نسبت به مردم، سریع‌تر از هر عامل دیگری باعث می‌شود که خداوند نعمتهایش را از انسان پس بگیرد و آنرا دگرگون کند و خشم و قهر و

کید خود را نشان دهد.)، چرا که خداوند دعاها و خواهشهای مظلومان را به خوبی می‌شنود و خودش همواره در کمین ستم‌پیشگان است.

[صفحه ۱۱۰]

معیارهای تصمیم‌گیری حاکم

در اسلام تصمیم‌گیری حاکم بایستی براساس ضوابط و معیارهای اسلامی باشد. بر این اساس، معیار حاکم در پذیرش و جذب نیروها و هر گونه، تصمیم‌گیری حکومتی، برقراری «حق» و «عدالت» و رعایت رفاه و آسایش و رضایت عامه‌ی مردم خواهد بود: وليكن احب الامور اليك اوسطها في الحق و اعمها في العدل و اجمعها لرضى الرعيه، فان سخط العامه يجحف برضى الخاصه و ان سخط الخاصه يغتفر مع رضى العامه.

و باید که محبوب‌ترین کارها در نزد توان‌اموری قرار گیرند که معتدل‌ترین و میانه‌ترین در حق، همگانی‌ترین و فراگیرترین در عدل و جامع‌ترین و هماهنگ‌ترین در راه رضایت مردم باشند، چرا که بی‌تردید، خشم توده‌ی مردم، رضایت و خشنودی خواص و برگزیدگان جامعه را بی‌اثر می‌سازد، در حالیکه خشم خواص، با رضایت توده‌ی مردم بخشوده و جبران خواهد شد.

منظور از رعایت حق و عدالت، ایجاد مدینه‌ی فاضله‌ی خیالی در عالم ذهن نیست که خود باعث رکود هر گونه تصمیم‌گیری عملی است و حاکم را به مطلق‌گویی و ایده‌آلیسم می‌کشاند. به همین دلیل است که حضرت با بیان «اوسطها فی الحق»، حاکم را به واقع‌بینی و رعایت امکانات موجود در جامعه فرامی‌خواند و می‌فرماید در جانبداری از حق آنچه را که حتی الامکان به حق نزدیکتر و عملی‌تر است مراعات کن و با این بهانه که حق را به معنای واقعی

[صفحه ۱۱۱]

کلمه نمی‌توان پیاده کرد، شانه از زیر بار مسوولیت خالی نکن.

با این واقعگرایی است که می‌بینیم علی علیه‌السلام در رعایت عدالت نیز مالک را به در نظر گرفتن تمام ابعاد گوناگون آن فرامی‌خواند و نسبت به هر چیزی که بیشترین ابعاد عدالت را دارا است، بهای بیشتری می‌دهد و در نهایت، پس از حق و عدالت (و بهتر بگوییم در جهت اجرای حق و عدالت)، جلب رضایت توده‌ی مردم و تامین رفاه و آسایش آنان را ملاک جهت‌گیری حاکم اسلامی می‌داند.

این همه تکیه بر رضایت و خشنودی توده‌ی مردم، چرا؟

افراد تحت حکومت به دو دسته تقسیم می‌شوند:

اکثریت

اقلیت

اکثریت عظیم جامعه را مردم عادی اجتماع و باصطلاح همان توده‌ی مردم تشکیل می‌دهند که نوعاً از امکانات رفاهی کمتری برخوردار می‌باشند. در مقابل، گروه کوچک دیگری هستند که از امکانات مادی فراوانی برخوردارند و به همین جهت خود را برگزیدگان و خواص جامعه می‌پندارند و برای خود شخصیت و امتیازی بیش از عامه‌ی مردم قائلند!! هیچ حاکمی نمی‌تواند در مقام زمامداری به طور صددرصد رضایت اکثریت و اقلیت جامعه را کسب نماید، زیرا اگر به سود مردم مستضعف جهت‌گیری کند، اقلیت ناراضی خواهند شد و اگر در جهت منافع اقلیت قدم بردارد، توده‌ی مردم ناخشنود خواهند بود. بدیهی است که در مقام مقایسه، تلاش در جهت تقویت پایگاه مردمی و جلب رضایت اکثریت عظیم مردم به سود حکومت و به نفع حاکم خواهد بود و

نارضایی عده‌ای قلیل کاری از پیش نخواهد برد.

ویژگیهای عامه و خاصه و نقش هر یک در حکومت

گفتیم که اگر فریب و نیرنگ در کار نباشد، هیچ نظام حاکمی نمی‌تواند رضایت تمام مردم را - اعم از عامه و خاصه - جلب کند و طبعاً جلب رضایت

[صفحه ۱۱۲]

هر کدام به عدم رضایت دیگری منجر می‌شود.

اکنون بینیم ویژگیها و مشخصات هر کدام از این دو گروه از دیدگاه علی علیه السلام چیست و هر یک در نظام حکومتی چه نقشی و جایگاهی دارد:

و ليس احد من الرعيه اتقل على الوالى مونه فى الرخاء و اقل معونه له فى البلاء و اكره للانصاف و اسئل بالالحاف و اقل شكرا عند الاعطاء و ابطا عذرا عند المنع و اضعف صبيرا عند ملومات الدهر من اهل الخاصه.

احدی از رعایا در حالت صلح و شرایط عادی، از لحاظ هزینه‌ی زندگی، بارشان بر والی (و حکومت) سنگین‌تر و در شرایط سختی و بروز مشکلات، کمکشان کمتر و از اجرای عدل و انصاف، ناراحت‌تر و درخواستهای خود، سمج‌تر و مصرتر و در مقابل عطا و بخشش، کم سپاس‌تر و ناشکورتر و با دیدن ممانعتها و دریغها (از سوی حکومت)، عذر ناپذیرتر و به هنگام بروز حوادث و مشکلات، کم استقامت‌تر و ناپایدارتر (از گروه خواص نیست).

بار سبک‌تر، کمک بیشتر

نخستین ویژگی مردمان عادی و مستضعفان جامعه این است که همیشه به مقدار متوسط و معتدلی از خوراک و پوشاک و سایر احتیاجات زندگی اکتفا می‌ورزند و با قناعت و مصرف کم، زندگی خود را اداره می‌کنند و از این جهت، هیچگاه بار سنگینی بر دوش حکومت و والی نخواهند گذاشت. در حالیکه مترفین جامعه با ریخت و پاشیهایی که دارند، هر روزه بار سنگینی از گرانی و کمبود و... بر حاکم تحمیل خواهند کرد و در مقابل این همه تحمیل و فشار که از جهت تامین اسرافکاریهایشان بر حکومت و والی خواهند داشت، هنگام بلا و بروز جنگ (و هر گونه پیش آمدهای ناگوار) بیش از مردمان مستضعف و قبل از آنان از معرکه و درگیری کنار خواهند کشید، در صورتیکه مستضعفان با بروز

[صفحه ۱۱۳]

جنگ و درگیری، هر آن صبورتر، مقاوم‌تر و قانع‌تر شده و تا آنجا که بتوانند از کمک و مساعدت نیز دریغ نخواهند کرد.

پذیرش عدل و انصاف

وجود «عدل» بین مردم یکی از ارزشهای متعالی انسانی - اسلامی است که هر حاکم اسلامی به حکم قرآن که می‌فرماید: «امرت لاعدل بینکم» [۳۸] موظف به اجرای دقیق عدل و رعایت انصاف بین اقشار جامعه است.

مستضعفان و محرومان به حکم فطرت اصیل و اسلامیشان از اجرای عدالت ناراضی‌تر و دلگیرترند، چون می‌دانند که با اجرای عدالت و پیاده شدن مساوات و برابری در میان افراد جامعه، جایی برای اسرافکاری و تحصیل مال از هر طریق ممکن (که مترفین خواستار آن هستند) باقی نخواهد ماند.

سیاس و تشکر در مقابل نعمتها

انسان به حکم فطرت، خود را موظف می‌داند در مقابل کسی که به او احسان کرده و یا نعمتی به او ارزانی داشته است، شاکر و سپاسگزار باشد. محرومان به حکم فطرت اصیل و انسانی‌شان زبانی شاکر دارند و در مقابل احسان حاکم، سپاسگزارند و هیچگاه خوبی و انعام حاکم را فراموش نمی‌کنند، در حالیکه مترفین و خواص جامعه در مقابل انتظارات پوچی که دارند، انعام و احسان حاکم را نادیده می‌گیرند (و بلکه آن را نوعی انجام وظیفه قلمداد می‌کنند) و سپاس و تشکر را لایق شان خودشان نمی‌دانند!

پذیرش عذر و عدم اصرار

تامین معاش و تهیه‌ی وسایل و مایحتاج مردم تحت حکومت، وظیفه‌ی حاکم

[صفحه ۱۱۴]

و دولت اسلامی است. طبیعی است انجام این وظیفه در هر شرایطی به گونه‌ای تغییر خواهد کرد. گاه به خاطر امکانات بیشتر و شرایط سهلتر، دولت بیشتر و سریع‌تر و بهتر می‌تواند وظیفه‌اش را انجام دهد و مردم را راضی نگه دارد و زمانی دیگر به دلیل شرایط و بحرانهای خاصی (که بعضا دولت نیز نمی‌توانسته آن را پیش‌بینی کند)، حکومت نمی‌تواند آنچه‌انکه شایسته است وظیفه‌اش را انجام دهد. در اینگونه موارد، دولتی که از مردم است و خود را پیکری از مردم می‌داند، با در جریان گذاشتن مردم از آنان عذرخواهی می‌کند.

در اینگونه مواقع محرومان عذرپذیرند و نسبت به خواسته‌های خود اصرار و الحاح بیشتری ندارند، در حالیکه مترفین اینگونه عذرها را نخواهند پذیرفت و همچنان نسبت به خواسته‌های خود اصرار بیشتری می‌ورزند.

صبر و استقامت در مقابل مصائب

هر ملتی در حیات اجتماعیش زمانی با رفاه و آسایش و سلامت و امنیت زندگی می‌کند و دورانی دیگر در گرفتاری و شداید به سر می‌برد. هیچ ملت و هیچ حاکمی نمی‌تواند مدعی شود که هرگز گرفتار شداید و مصائب نخواهد شد و همیشه و به طور دائم با رفاه، سلامت و امنیت زندگی خواهد کرد.

از آنجا که محرومان جامعه، همیشه با محرومیت و تنگدستی و گرفتاری و ... به سر برده‌اند، هنگام شداید صبورتر و مقاوم‌ترند، در حالیکه مترفین و قشر خاصی از جامعه که همیشه با رفاه و آسایش و اسراف زندگی کرده‌اند، صبر و تحملی از خود نشان نخواهند داد. اینها (و دیگر انگیزه‌هایی که بعدا خواهیم گفت) ویژگی‌هایی هستند که حاکم را به سوی مستضعفان می‌کشاند و او را وادار می‌کنند که به سود محرومان و در جهت رضایت و آسایش آنان قدم بردارد.

و انما عماد الدین و جماع المسلمین و العده للاعداء العامه من الامه، فلیکن صغوک لهم و میلک معهم.

[صفحه ۱۱۵]

تکیه گاه دین، اجتماع مسلمین و نیروی ذخیره برای دشمنان، تنها توده‌ی مردم هستند (نه مترفین و زراندوزان جامعه). پس، گوشت به سوی توده‌ی مردم و گرایش به جانب آنان باشد.

از این بیان مولا و آیات قرآن کریم - که در گذشته مطرح شد - نتیجه می‌گیریم که اسلام، آیین توده‌هاست. و این توده‌ها هستند که (چون زندگیشان جز با حق و عدالت و رعایت مساوات و برابری، قابل دوام نخواهد بود و اسلام نیز خواستار اجرای عدالت و برابری است)، اسلام را تنها آیین نجاتبخش و انسانساز و ... دانسته و خواهند دانست و پشتیبان راستین این آیین الهی بوده و خواهند بود.

پیکارگران رهایی

آیین الهی اسلام، از این جهت که برای رهایی انسانهای به بند کشیده شده و آزادی محرومان و مستضعفان و خانه بدوشان آمده است و انسانهای تحت ستم را به تعالی و ترقی و آزاد شدن از ظلم و ستم استعمارگران و استثمارگران رهنمون می‌سازد، خشم مترفین، مستکبران و جهانخواران را به همراه داشته و این گروه از داخل و خارج برای مقابله با آن و در جهت سرکوبی و از بین بردن آن، اقداماتی اساسی (و در حد براندازی) انجام خواهند داد. در اینگونه مواقع تنها پیکارگران جبهه‌های جنگ و مبارزان سرسخت با دشمنان داخلی و خارجی، مستضعفان و محرومان خواهند بود و متنعمان و ثروت اندوزان، تماشاچی منافق خواهند شد. نمونه‌ی عینی این حقیقت را امروزه ما در جبهه‌های نبرد حق علیه باطل مشاهده می‌کنیم و به تماشاچی بودن ثروت اندوزان و نق زدن آنها نیز آگاه و واقفیم. این ویژگی (که در جمله‌ی «و العده للاعداء» تبلور یافته است) و دیگر ویژگیهای مستضعفان- که در گذشته بیان گردید- باعث می‌شود که حاکم در جهت گریه‌هایش، به مستضعفان رو آورد و در جهت خواست مشروع آنان قدم بردارد.

[صفحه ۱۱۶]

تداوم حکومت با طرد سخن‌چینان

در فرهنگ اسلام، رذیله‌ی «سخن‌چینی» از بدترین رذیله‌ها و چهره‌ی سعایتگر از زشت‌ترین چهره‌هاست. رسول گرامی اسلام صلی الله علیه و آله با خطاب به یاران بی‌وفای خود، چهره‌ی سعایتگر را این چنین توصیف می‌کنند:

الا انبئکم بشرارکم؟ قالوا: بلی یا رسول الله قال: المشاؤون بالنمیمه، المفروقون بین الاحبه. [۳۹].

آیا شما را به بدترینتان آگاه نکنم؟ عرض کردند: چرا یا رسول الله. فرمود: آنان که به سخن‌چینی روند و میانه‌ی دوستان جدایی افکنند.

بر همین اساس امام باقر علیه السلام نیز بهشت (موعود) را به سخن‌چینان حرام می‌داند و می‌فرماید:

محرمه الجنة علی القتاتین المشائین بالنمیمه. [۴۰].

بهشت بر دروغپردازان و کسانی که به سخن‌چینی می‌پردازند، حرام است.

اگر در بیان رسول الله صلی الله علیه و آله دقت کنیم، با رمز زشتی و ناپسندی خصلت سخن‌چینی نیز آگاه خواهیم شد، زیرا می‌دانیم که هیچ انسانی جز معصومین علیهم السلام خالی از عیب و مصون از خطا و لغزش نیست و از هر انسانی کم و بیش می‌توان نقاط ضعفی به دست آورد و مستمسک آلودگیش قرار داد. در چنین موقعیتی، انسانی که آلوده‌ی خصلت سخن‌چینی است به خوبی می‌تواند، هم روابط فردی افراد را به هم بریزد و هم روابط مردم با حکومت را تیره سازد. ناگفته پیداست سخن‌چین دروغ‌پردازی که از دروغساز و دروغگویی ابایی ندارد، هرگاه از شخصی که دوست دیگری است نقطه ضعف کوچکی

[صفحه ۱۱۷]

مشاهده کند، بدون تاخیر و با بوق و کرنا ضعف وی را با دوستش مطرح کرده و باعث جدایی دوستان و موجب کینه‌توزی و دشمنی دوستان دیرینه خواهد شد. حال اگر چنین شخصی با چنین صفت رذیله‌ای، وارد دستگاه حاکمه شود و با کارگزاران حکومت رفت و آمد داشته باشد، به سادگی می‌تواند با دست آویز قرار دادن نقاط از ضعف دیگران، حاکم را از مردم جدا و مردم را از حاکم متنفر کرده و در نتیجه، حاکم را به خاطر نداشتن نیروهای کارآمد، درمانده و مستاصل نماید. این است که علی علیه السلام برای ایجاد جو «اعتماد و امنیت»، مالک را به طرد سعایتگران و سخن‌چینان سفارش می‌کند:

و لیکن ابعده رعیتک منک و اشناهم عندک اطلبهم لمعائب الناس، فان فی الناس عیوبا الوالی احق من سترها، فلا تکشفن عما غاب عنک منها، فانما علیک تطهیر ما ظهر لک و الله یحکم علی ما غاب عنک، فاستر العوره ما استطعت، یستر الله منک ما تحب ستره من رعیتک.

اطلق عن الناس عقده کل حقد و اقطع عنک سبب کل وتر و تغاب عن کل ما لا یصح لک و لا تعجلن الی تصدیق ساع، فان الساعی غاش و ان تشبه بالناصحین.

و باید دورترین رعیت نزد تو کسی باشد که بیشتر از دیگران در پی عیبجویی مردم است، زیرا به طور مسلم در تمام مردم (جز معصومین علیهم السلام) عیبهایی است و زمامدار در خطاپوشی سزاوارتر از دیگران است. پس نسبت به عیبهایی که بر تو پوشیده است، کنجکاوی مکن. وظیفه‌ی تو فقط تطهیر چیزهایی است که آشکار می‌گردند، خدا بر آنچه از تو پنهان است حکم خواهد کرد (و در روز جزا نسبت به گناهان پوشیده‌ی مردم رسیدگی خواهد شد). پس تا آنجا که می‌توانی عیبهای مردم را بپوشان، خدا نیز خطاهای تو را که نمی‌خواهی دیگران بدانند، می‌پوشاند.

از دل‌های مردم گره هر کینه‌ای را بگشای و از درون خودت عامل هر تنهایی را قطع کن و از آنچه بر تو روشن نیست، تغافل کن. در تصدیق گفته‌ی هر سخن چینی شتاب مکن، که سخن چین خائن است، اگر چه در لباس نصیحتگر و خیرخواه درآید.

[صفحه ۱۱۸]

رازداری و خطاپوشی

رازداری و سرپوش گذاری بر اسرار مردم و عیوب انسانها یکی از وظایف حاکم و از اصول حیاتی و انسانساز اسلام است. علی علیه السلام برای بیان این اصل اسلامی، در جملات فوق (که می‌فرماید: «الوالی احق من سترها»)، ... مالک را به رازداری و سرپوش گذاشتن بر خطاها و عیوب مردمان تحت حکومت فرمان می‌دهد و از تحقیق و تجسس از اسرار پنهانی مردم برحذر می‌دارد و می‌فرماید: همچنانکه خود نمی‌خواهی و حاضر نیستی که اسرار را کسی بداند، تو نیز حاضر به افشای اسرار پنهانی مردم نباش.

در همین زمینه، از قول امام صادق علیه السلام به نقل از رسول الله صلی الله علیه و آله می‌خوانیم:

لا تطلبوا عثرات المومنین فان من تتبع عثرات اخیه تتبع الله عثراته و من تتبع الله عثراته یفضحه و لو فی جوف بینه. [۴۱].

لغزشهای مومنان را جستجو نکنید، زیرا هر کس که لغزشهای برادرش را جستجو کند، خداوند لغزشهایش را دنبال می‌کند و هر کس را که خداوند لغزشهایش را دنبال کند، رسوایش می‌سازد، گر چه در درون خانه‌اش باشد.

خطرناکترین ترفند امپریالیسم

رواج فحشاء و فساد در جوامع مختلف از بارزترین ترفندهای امپریالیسم و استعمار است. همانطور که ماتریالیسم و کمونیسم می‌کوشد تا دین و مذهب را از میان مردم ریشه کن کند و الحاد و بی‌خدایی را گسترش دهد و در نهایت، همه‌ی ارزشها را بی‌ارزش و بی‌مقدار نماید، امپریالیسم و استعمار نیز می‌خواهد با از بین بردن عفت و پاکدامنی و اشاعه‌ی فحشاء و فساد، ملت‌های مستضعف را از روح پاک و معنویت جدا سازد و شخصیت و اصالت انسانی آنها را آلوده کند و

[صفحه ۱۱۹]

ایشان را چنان به از خودبیگانگی بکشاند که دیگر هیچ تکیه‌گاهی نداشته باشند و ناچار خود را به طوفانهای مهیب و سیلابهای زهرآگین فساد و فحشاء بسپارند تا سرانجام در عمق منجلابی که دستهای آلوده‌ی استعمار آماده کرده است، فروروند.

امپریالیسم و استعمار برای دوام و بقای خود، به ترفندهای گوناگونی متوسل می‌شود، اما همواره رواج فحشاء و فساد را به عنوان مخرب‌ترین و مطمئن‌ترین ترفند خود به کار می‌برد، زیرا به خوبی می‌داند و در طول دو-سه قرن اخیر به تجربه دریافته است که محکم‌ترین دژ نفوذناپذیر هر ملتی در مقابل بیگانگان، عفت و پاکدامنی اوست. لذا هر گاه عفت نابود شود و فساد و فحشاء جای آن را بگیرد، اصالت انسانی از هم می‌پاشد و هوی و هوس و شهوت بر خوی و خصلت آدمی چیره می‌شود، تا جایی که ارکان دین و اعتقادات مذهبی نیز متزلزل شده و آنگاه یکباره آن دژ مستحکم فرو می‌ریزد و راه برای نفوذ استعمار هموار می‌گردد.

اسلام برای جلوگیری از اینگونه مفاسد، شدیداً با مظاهر فساد و آلودگی مبارزه می‌کند و کسانی را که به طور آشکار و در ملاء عام به فساد و الودگی دست بزنند و یا در مکانی هر چند خلوت درصدد توسعهی فساد و فحشاء باشند، با شدیدترین مجازات کیفر می‌دهد. این است که می‌بینیم علی علیه‌السلام در جمله‌ی «فانما علیک تطهیر ما ظهر لک»، مالک را به مبارزه با مظاهر فساد و آلودگی و جلوگیری از فحشاء و منکرات ظاهری فرا می‌خواند و در نتیجه، از سقوط و انحطاط جامعه‌ی اسلامی جلوگیری به عمل می‌آورد.

گره‌گشایی

وظیفه‌ی دیگری که از جملات علی علیه‌السلام (آنجا که می‌فرماید: «اطلق عن الناس عقده کل حقد») برای فرماندار (و مسوولان کادر بالای حکومت) مشخص می‌شود، وظیفه‌ی گره‌گشایی و برآوردن حوائج مادی و معنوی مردم تحت حکومت است.

پرواضح است که مردم به مقتضای طبع بشری و به مقتضای آمال و

[صفحه ۱۲۰]

آرزوهایی که دارند، هرگاه به آنچه که می‌خواهند، نائل نشوند (و اغلب هم نائل نمی‌شوند و نخواهند شد)، مجریان حکومت را مسوول محرومیتها و سرخوردگیهای خود قلمداد می‌کنند و می‌پندارند که حکومت با امکاناتی که دارد، می‌تواند تمام آرزوها و خواسته‌های آنان را جامه‌ی عمل بپوشاند و طبیعی است که چنانچه حکومت نتوانست (و طبعاً هم نمی‌تواند) تمام خواسته‌های آنان را برآورده سازد، نسبت به مجریان امر، در دل کینه و عداوت می‌پروراند و با این ناراحتیها، اساس و پایه‌های حکومت متزلزل شده و به سستی می‌گراید.

پس در نتیجه، از آنجا که حاکم نمی‌تواند تمام خواسته‌های مردم تحت حکومت خود را برآورده سازد، می‌بایست در چنین مواردی با گشاده‌رویی و رعایت ادب و با پیروی از اخلاق اسلامی، مردم را با کمبودها آشنا سازد و از خود آنان چاره‌جویی نماید و در یک کلام، از هر طریق ممکن رضایت مردم را جلب کند.

رایزنی در اسلام

در فرهنگ اسلام «مشاوره» و «مشورت» برای جلوگیری از استبداد و خودمحموری و نیز دست یازیدن به افکار و اندیشه‌های دیگران و در نهایت، کسب اندیشه‌های بهتر و بالاتر و به کارگیری عملی آنهاست. بر همین اساس، هر چقدر مسئله‌ی مورد مشورت دارای اهمیت و ویژگی خاصی باشد، مشاوره در پیرامون آن، حساس‌تر و ظریف‌تر خواهد بود.

مشورت خواهی و به کارگیری عملی (استشاره) از دو جهت ضرور به نظر می‌رسد:

۱. گستردگی و انشعاب روزافزون مسائل سیاسی، فرهنگی، اخلاقی، هنری، اقتصادی، صنعتی و ... در ابعاد مختلف زندگی و بالاخص پیچیدگی و تجربی و تخصصی بودن بسیاری از مسائل، فهم و درک اصولی مسائل را مشکل و مشکل‌تر می‌سازد، به طوری که در بسیاری موارد، فهم همه‌ی آنها برای انسانی هر چند نیرومند محال خواهد بود و در نتیجه، راهی جز مشاوره و استشاره

با متخصصان باقی نخواهد ماند.

[صفحه ۱۲۱]

۲. هر فردی از افراد انسانی، هر قدر جسمی نیرومندتر و اندیشه‌ای قوی‌تر و هوشی سرشارتر از دیگران داشته باشد، بالاخره یک انسان است و بیش از یک اندیشه نمی‌تواند داشته باشد، در حالی که اگر با دیگران مشورت نماید و از اندیشه‌های آنان نیز بهره‌مند شود، در جمع‌بندی و نتیجه‌گیری از مسائل، راهی اصولی‌تر و نتیجه‌ای مطلوب‌تر به دست خواهد آورد.

در لسان قرآن کریم و پیامبر بزرگ اسلام و ائمه‌ی معصومین علیهم‌السلام با توجه به این ضرورتها، «مشاوره» و «استشاره» به عنوان یک اصل تلقی شده است.

در استحکام این اصل همین بس که قرآن کریم حتی رسول‌الله صلی‌الله‌علیه‌وآله‌را که بزرگترین اندیشمند عالم و تنها کسی است که مستقیماً از منبع وحی الهام می‌گیرد، به «استشاره» دعوت فرموده است، آنجا که می‌خوانیم:

فبما رحمه من الله لنت لهم و لو كنت فظا غليظ القلب لا انفضوا من حولك فاعف عنهم و استغفر لهم و شاورهم في الامر فاذا عزم فتوكل على الله ان الله يحب المتوكلين. [۴۲].

در سایه‌ی رحمت الهی است که با مردم مهربان هستی و اگر تندخو و سخت‌دل بودی، مردم از اطرافت متفرق می‌شدند. از آنان درگذر و از خدا بر آنها طلب آموزش کن و با آنان در کارها مشورت نما، پس زمانی که تصمیم گرفتی، با اتکال به خداوند آن را انجام ده که خداوند توکل‌پیشگان را دوست می‌دارد.

علی علیه‌السلام در ضرورت و لزوم مشاوره می‌فرماید:

من استبدد برایه هلك و من شاور الرجال شاركها في عقولها. [۴۳].

استبداد در رای و تحمیل عقیده، انسان را به هلاکت می‌رساند، ولی مشورت با مردم شریک بودن در عقول و بهره‌گرفتن از افکار آنهاست.

اکنون که با ضرورت و لزوم رعایت اصل اسلامی مشاوره آشنا شدیم، ببینیم چه کسانی بایستی مورد مشاوره قرار بگیرند و آیا با هر شخصی می‌توان مشاوره کرد و با هر انسانی می‌شود استشاره نمود؟

[صفحه ۱۲۲]

معیارهای اخلاقی مشاوران

امروزه در سطح جهان، در هر امری از مشاوران استفاده می‌کنند و از تجربیات دیگران بهره‌مند می‌شوند و بالاخص در دستگاه حکومتی، مشاورانی با تجربه و کارآموزانی پخته استخدام می‌کنند و از افراد کاردان، با عقل و مجرب بهره می‌گیرند، ولی آنچه را فراموش شده و مطمئن نظر قرار نگرفته است، معیارهای اخلاقی مشاوران می‌باشد.

به عبارت روشن‌تر، در حکومت‌های غیر اسلامی، بهترین مشاوران را با تجربه‌ترین و مدیرترین و کارآموده‌ترین افراد می‌شناسند و هیچگونه شرط دیگری قائل نیستند، در حالیکه مکتب اسلام، علاوه بر عقل و درایت و تجربه، معیارهای اخلاقی را نیز ملاک استشاره شناخته است.

برای اینکه بتوانیم ابعاد گوناگون شرایط استشاره را بشناسیم، ابتدا شرایط سلبی و اثباتی مشاوران را از دیدگاه اسلام مطرح و بررسی می‌کنیم.

شرایط اثباتی:

شرایطی را که بایستی مشاوران دارا باشند، به طور اجمال به شرح ذیل است:

۱. اسلام

۲. عقل

۳. حلم

۴. نصح

۵. تقوی

۶. تجربه

با توجه به این شرایط می‌فهمیم که اسلام مشورت مسلمان، عاقل، نرم‌خو، ناصح، با تقوی و با تجربه را می‌پذیرد و از افراد غیر مسلمان، فاسق، نادان، تندخو، بی‌تقوی و بی‌تجربه استشاره نمی‌کند. امام صادق علیه‌السلام در این زمینه می‌فرماید:

[صفحه ۱۲۳]

شاورفی امورک مما یقتضی الدین، من فیہ خمس خصال: عقل و حلم و تجربه و نصح و تقوی. [۴۴].

در آنچه آیین اقتضا می‌کند، با کسانی که دارای پنج خصلت باشند، مشورت کن: آنان که دارای عقل، حلم، تجربه، نصح و تقوی هستند.

شرایط سلبی:

صفات را که شخص (در مقام مشورت) نباید با آنها متصف باشد، به قرار ذیل است:

۱. جبن

۲. بخل

۳. حرص

۴. وغد

۵. تلون

۶. لجاجت

۷. جهل.

از این شرایط استفاده می‌شود که افراد ترسو، بخیل، سست خرد و نیز منافقین لجوج و نادان نایستی مورد مشورت قرار بگیرند، زیرا اینان لیاقت مقام ارجمند «مشاور» را ندارند. از قول امام صادق علیه‌السلام در همین زمینه می‌خوانیم:

ولا تشر علی مستبد براهیه و لا غد و لا علی متلون و لا علی لجوج. [۴۵].

با مستبد و با سست خرد و کسی که رنگ عوض می‌کند (و منافق است) و با اشخاص لجوج مشورت نکنید.

علی علیه‌السلام نیز در همین زمینه می‌فرماید:

[صفحه ۱۲۴]

ولا- تدخلن فی مشورتک بخیل یا يعدل بک عن الفضل و يعدک الفقر و لا جانا یضعفک عن الامور و لا حریصا یزین لک الشره بالجور، فان البخل و الجبن و الحرص غرائز شتی یجمعها سوء الظن بالله!

بخیل را در مشورت خود راه مده! زیرا که تو را از احسان بازدارد و از فقر می‌ترساند و نیز با فرد بزدل و ترسو مشورت مکن! چون در کارها روحیه‌ات را تضعیف می‌نماید. همچنین (با آدم) حریص مشاوره نکن که طمع را با ستمگری در نظرت زینت می‌دهد. همانا که بخل و ترس و طمع نهادهایی هستند گوناگون که سرچشمه‌ی همه‌ی آنها سوء ظن به خدای بزرگ است.

بالا-ترین مقام تنظیم کننده‌ی برنامه‌های دولت، وزراء هستند. اینها هستند که می‌توانند جامعه را، هم به سوی صلاح و رستگاری رهنمون سازند و هم در جهت فساد و تبه‌کاری سوق دهند و از این رو صلاح، اعتدال و عظمت حکومت با درستکاری و صلاح آنان ارتباط مستقیم دارد. طبیعی است کسانی که در گذشته وزارت ستمگران و طاغوت را به عهده داشته و وابسته‌ی رژیم فاسد بوده‌اند، لیاقت مقام وزارت و صدرنشینی را نخواهند داشت، چرا که آنان با فرهنگ نظام فاسد خود گرفته‌اند و از ستمگری چشم نمی‌پوشند و سنخیتی با حکومت عدل (که مخالف هر نوع ستم و ستمگری است) ندارند. از طرف دیگر، ملتی که از ستم آنان آگاه بوده و زهر تلخ ظلمشان را چشیده است، وقتی که بار دیگر طاغوتیان و همکاران رژیم سابق را بر اریکه‌ی قدرت ببینند، چگونه قضاوت خواهند کرد، جز اینکه می‌گویند: حکومت همان است و اینان نیز در جهت منافع طبقه‌ی خاصی عمل می‌کنند!

روشن است که با این برداشت، بار دیگر توده‌ی مردم احساس ظلم و ستم خواهند کرد و نسبت به دولت اعتمادشان سلب خواهد شد و در نتیجه، بین

[صفحه ۱۲۵]

دستگاه حکومت و مردم شکافی عمیق پدید می‌آید و جدایی مردم و دولت باز تجدید می‌گردد و چه بسا که دولت را به سرنوشت شوم و ناخوشایندی دچار سازد.

ان شر وزراءك من كان للاشرار قبلك وزيرا و من شرکهم فی الاثام فلا یكونن لك بطانه، فانهم اعوان الائمة و اخوان الظلمه و انت واجد منهم خیر الخلف ممن له مثل آرائهم و نفاذهم و لیس علیه مثل آصارهم و اوزارهم ممن لم یعاون ظالما علی ظلمه و لا آثما علی اتمه.

بدترین وزرای تو کسانی هستند که پیش از تو وزیر زمامداران اشرار بوده‌اند و در گناهشان شریک و یار. پس نیاید که اینان (وزرای رژیم طاغوت) رازداران تو باشند، زیرا اینان همکاران گناهکاران و برادران ستمکارانند. در حالیکه تو بهترین جانشین را در اختیار داری: کسانی که از نظر فکر و نفوذ اجتماعی کمتر از آنها نیستند و در مقابل، بار گناهان آنها را بر دوش ندارند و از کسانی هستند که با ستمگران در ستمشان همکاری نداشته و در گناه شریک آنان نبوده‌اند.

ببینید چگونه علی علیه‌السلام با ژرفنگری دایمانه‌ای، طرد و نفی همکاران رژیم سابق را به فرماندار خود توصیه می‌کند و از اینکه ممکن است با این پاکسازی با کمبود نیروهای متخصص روبرو شود، مالک را به وجود نیروهای اصیل و انقلابی و کارآمد در جامعه رهنمون می‌شود و گوشزد می‌کند که با این تفکر و خیالبافی، از پاکسازی و سالم سازی جامعه‌ی اسلامی نهراسد، زیرا با طرد نیروهای فاسد، نیروهای سالم به سهولت جایگزین آنان خواهند شد.

برتری نیروهای حزب الله

گفتیم که علی علیه‌السلام مالک را مطمئن می‌سازد که با طرد نیروهای فاسد رژیم سابق، کارها مختل نشده و فضای اداری کشور از همکاران صالح متخصص و مومن خالی نخواهد شد و نیروهای متخصص متعهد به سهولت و آسانی جایگزین عناصر فاسد خواهند شد. مولا در دنباله‌ی کلام، امتیاز و برتری نیروهای

[صفحه ۱۲۶]

حزب الله در مقایسه با نیروهای طاغوتی را چنین بیان می‌کند:

اولئك اخف علیك موونه و احسن لك معونه و احنی علیك عطا و اقل لغيرك الفاء، فاتخذ اولئك خاصه لخلواتك و حفلتك.

اینان (نیروهای حزب الله) هزینه‌شان بر تو سبکتر، همکاریشان با تو بهتر، محبتشان نسبت به تو بیشتر و انس و الفتشان با بیگانگان

کمتر است. بنابراین، آنها (حزب الله) را از نزدیکان و رازداران خویش قرار ده.

برگزیده‌ها

گفته شد که طرد نیروهای رژیم سابق و جذب عناصر حزب الله از وظایف حاکم اسلامی است. می‌دانیم که عناصر حزب الله، هر چند از نیروهای رژیم فاسد برتر و بهترند، ولی همه یکسان و از «تعهد» و «تعبد» کافی و به طور یکسان برخوردار نیستند. این است که در دیدگاه علی علیه السلام نیروهای حزب الله نیز بایستی با ضوابط و معیارهای مشخصی - که در جملات حضرتش خواهیم خواند - تصفیه و هر یک به اندازه‌ی ظرفیت و تعهد و تعبدشان «جذب» و «دفع» شوند تا زمینه‌ی رشد نابجای نالایقان و منزوی شدن لایقها فراهم نگردد:

ثم لیکن آثرهم عندک اقولهم بمر الحق لک و اقلهم مساعده فیما یکون منک مما کره الله لاولیائه، واقعا ذلک من هواک حیث وقع. و الصق باهل الورع و الصدق، ثم رضهم علی ان لا یطروک و لا یججوک بباطل لم تفعله، فان کثره الاطراء تحدث الزهو و تدنی من العزه.

پس (از میان نیروهای حزب الله) افرادی را که در گفتن حق از همه صریح‌تر و در مساعدت و همراهی نسبت به آنچه خداوند برای اولیانش دوست نمی‌دارد، کمتر به تو کمک می‌کنند، مقدم دار، خواه موافق میل تو باشند یا نه.

خود را به اهل ورع و صدق و راستی بچسبان و آنان را طوری تربیت کن که

[صفحه ۱۲۷]

ستایش بی‌حد از تو نکنند و تو را نسبت به اعمال نادرستی که انجام نداده‌ای، تمجید نمایند، زیرا ستایش بیش از حد، خودپسندی می‌آورد (انسان را) به غرور نزدیک می‌سازد.

به راستی اگر این سخنان مولا- به کار گرفته شود، آیا در جذب و دفع نیروها روابط حاکم بر ضوابط خواهد شد و آیا پدیده‌های زشت تملق و تظاهر و خوش خدمتی‌های ریاکارانه زمینه‌ی رشد پیدا می‌کنند؟ و آیا منافقان و دروغگویان، چاپلوسان، ریاکاران و بله قربان‌گویان به کارهای کلیدی دست می‌یابند و نیروهای متعهد پاک منزوی می‌شوند؟ قطعاً نه.

در این حکومت، چون محور قضاوتها و ارزیابیها رضایت الله است نه خشنودی حاکم و والی، کارمندی مورد اعتماد واقع خواهد شد که با صراحت کامل سخن حق را بگوید، هر چند تلخ و ناگوار باشد. کارمندی پیشرفت می‌کند که از صراحت و صداقت و پاکی بیشتری برخوردار باشد نه آن کسی که متملق، چاپلوس، ریاکار، متظاهر و بله قربان‌گو است، زیرا وظیفه‌ی حاکم جستجوی پاکان و نزدیک شدن به راستگویان و صراحت پیشگان است.

مدیریت صحیح در نظام اسلامی

آیین اسلام براساس عدل پایه‌گذاری شده است. عدل یعنی اینکه هر چیزی در جای خود قرار بگیرد «العدل وضع الشیء فی محله». براساس این معیار اسلامی، مدیریت صحیح و منطبق با اسلام مدیریتی خواهد بود که در آن اولاً کارمند خادم و خائن هر دو به یک چشم نگاه نشوند، بلکه خائن تنبیه و خادم تشویق گردد. ثانیاً معیار تشویق افراد، تنها کار آنها و نتایج حاصله از آن باشد.

اگر در مدیریت یک نظام، تشویق نباشد و افراد خادم همانند افراد خائن، در کنار یکدیگر و به طور مساوی از حقوق و مزایا و سایر تسهیلات بهره‌مند شوند، پس از مدتی زمانی در افراد این احساس به وجود می‌آید که کارهای خوب بی‌پاداش مانده و کوششهای ارجمند بر باد می‌رود و با این احساس، انگیزه‌ی کار

[صفحه ۱۲۸]

بهرتر و بکارگیری استعدادهای نهفته فلج شده و نظام به سستی و نابودی می‌گراید. به طریق اولی، اگر تشویقها غیر عادلانه، تبعیض آمیز و براساس حب و بغض مدیران صورت گرفته باشد، در این حالت نیز کارمندان (و افراد زیردست)، بی تفاوت و نسبت به مدیر بی اعتماد خواهند بود و هرگونه صداقت و صمیمیت را از دست خواهند داد:

و لا- یكونن المحسن و المسی عندك بمنزله سواء، فان فی ذلك تزهيدا لاهل الاحسان فی الاحسان و تدریبا لاهل الاسائه علی الاسائه و الزم كلا منهم ما الزم نفسه.

نبایستی نیکوکار و بدکار در پیشگاه تو برابر و یکسان باشند، که این نیرومندترین عاملی است در بی تفاوتی نیکوکاران در نیکوکاری و تشویق بدکاران به بدکاری و هر کدام را مطابق کارش پاداش ده!

اعتماد به مردم

اساس حکومت‌های فاسد را بدبینی، بی اعتمادی و سوءظن نسبت به مردم تحت حکومت تشکیل می‌دهد. حاکم خود را تافته‌ی جدا بافته از مردم می‌شناسد و مردم را در جهت ضدیت و دشمنی با دولش می‌داند و با همین دید، همیشه به خاطر اضطراب و نگرانی‌هایی که از مردم دارد، در پی کسب اطلاعات (توسط سازمانهای مختلف) از مخالفان و سرکوبی آنان و در جستجوی بهانه‌ای است که بتواند عقده‌ها و کمبودهای خود را بر سر عده‌ای مظلوم خالی نموده و چند روزی بیشتر حکومتش را در سایه‌ی ارباب و وحشت و ... بر مردم تحمیل نماید.

در مقابل، حکومت اسلامی براساس اعتماد و حسن ظن به مردم پی ریزی شده است. حاکم در حکومت اسلامی، مردم تحت حکومت را در جهت دوستی و همیاری و همکاری با خود می‌شناسد و دولت خود را از مردم و مردم را از خود می‌داند. او حرکتهای مردمی را در جهت استقرار و حاکمیت هر چه بیشتر

[صفحه ۱۲۹]

«دولت» قلمداد می‌کند و در این زمینه نیازی به تحقیق و تجسس نمی‌بیند و همیشه در پی کسب رضایت مردم تحت حکومت است: و اعلم انه لیس شیء بادهی الی حسن ظن و آل برعیته من احسانه الیه و تخفیفه المونات علیهم و ترک استکراهه ایاهم علی ما لیس له قبلهم، فلیکن منک فی ذلک امر یجتمع لک به حسن الظن برعیتک، فان حسن الظن یقطع عنک نصبا طویلا. و ان احق من حسن ظنک به لمن حسن بلاوک عنده و ان احق من ساء ظنک به لمن ساء بلاوک عنده.

بدان که هیچ عاملی برای جلب والی به وفاداری رعیت، بهتر از احسان به آنها و تخفیف هزینه‌های آنان و عدم اجبارشان به کاری که وظیفه ندارند، نیست. پس لازم است از جانب تو برنامه‌ای باشد که با آن اعتماد تو بر مردم فراهم گردد، که این خوشبینی، رنج فراوانی را از دوست برمی‌دارد.

سزاوارترین فردی که شایستگی خوشبینیت را دارد، کسی است که سیاست را نیکو بداند و سزاوارترین کسب به بدبینی، کسی است که سیاست را بد بشناسد.

برای اینکه اعتماد به مردم و حسن ظن به آنان، ذهنی و بی پایه نباشد، علی علیه السلام ضمن اینکه مالک را به حسن ظن و اطمینان به مردم دعوت می‌کند، راههای را نیز جهت تثبیت این ادعا و نشان دادن اعتماد به مردم ارائه می‌دهد:

۱. احسان

۲. تخفیف هزینه‌ها

۳. جلوگیری از کارهای تحمیلی.

در فصلهای آتی، در هر یک از موارد سه گانه سخن خواهیم گفت. لذا از بازگویی آنچه خواهد آمد خودداری می‌کنیم.

[صفحه ۱۳۰]

سنت‌های مشروع و نامشروع

در اسلام، سنت‌های و روش‌های مرسوم در میان مردم به دو دسته تقسیم می‌شوند:

سنت‌های مشروع

سنت‌های نامشروع

سنت‌هایی که برخلاف اصول و ضوابط و معیارهای اسلامی باشند، «سنت‌های نامشروع» نامیده می‌شوند و وظیفه‌ی حاکم در برابر سنت‌های نامشروع، سنت شکنی و مبارزه با آنهاست. در ابتدای رسالت رسول الله صلی الله علیه و آله «بت پرستی» نوعی سنت رایج و مشروع جلوه گر شده بود و چون مخالف صریح اصول اسلام بود و برای بسط توحید و گسترش اندیشه‌ی توحیدی آمده بود، لذا آن حضرت با شعار قرآنی «قولوا لا اله الا الله تفلحوا»، بت شکنی را آغاز نمود و در راه مخالفت با بت پرستی تا پای شهادت پیش رفت. در مقابل، سنت‌هایی را که با اصول اسلامی مخالفت نداشته باشند «سنت‌های مشروع» می‌گویند و وظیفه‌ی حکومت اسلامی در مقابل اینگونه سنتها، سنت شکنی نیست، بلکه وظیفه‌اش حفظ و نگهداری این سنتها و جهت دادن به آداب و رسوم مثبت و سودمند در جامعه است.

عید نوروز، از مدتها قبل از اسلام، در ایران یکی از سنت‌های متداول بوده و هم اکنون نیز در ایران اسلامی رایج و متداول است. در این روز مردم ما جامه‌ی نو می‌پوشند و از یکدیگر دید و بازدید می‌کنند. این سنت علاوه بر اینکه مخالفت با اسلام و مقررات اسلامی نیست، باعث ایجاد الفت و دوستی و همبستگی نیز می‌باشد. در اینجا وظیفه‌ی حاکم، سنت شکنی نیست، بلکه وظیفه‌اش نگهداری این سنت و جهت دادن به این روش دیرینه (و هر نوع روش مشروع دیگر) است:

[صفحه ۱۳۱]

ولا تنقض سنه صالحه عمل بها صدور هذه الامه و اجتمعت بها الالفه و صلحت عليها الرعيه و لا تحدثن سنه تضر بشيء من ماضی تلک السنن فیکون الاجر لمن سنهها و الوزر علیک بما نقضت منها.

هیچ سنت شایسته‌ای را که مورد عمل بزرگان این امت بوده و به سبب آن، الفت و همبستگی (بین مردم) پیدا شده و کارهای ملت به وسیله‌ی آن اصلاح می‌گردد، نقض مکن! روش جدیدی را ایجاد مکن که به چیزی از سنت‌های گذشته آسیب رساند. (اگر این نوع سنت شکنی را عملی سازی) پاداش برای بنیانگذار این سنتها و گناه برای تو به خاطر سنت شکنی خواهد بود.

آفت دولتمردان و راه پیشگیری آن

از آنجا که دولتمردان با مسائل اجرایی سر و کار دارند و بیشترین اوقاتشان در جهت رتق و فتق امور مملکتی به کار گرفته می‌شود، دچار عمل زدگی خواهند شد و از اندیشه‌ی درست مسائل و از فهم صحیح رخدادها بار خواهند ماند و در نهایت، گرفتار گیجی و بیگانگی از مسائل مملکتی و ... خواهند شد.

این حالت که بزرگترین آفت دولتمردان است، زمانی بیشتر جلوه گر می‌شود و به صورت یک تهدید جدی‌تر درمی‌آید که دولتمردان در کنار کارهای اجرایشان به شهرت و اعتبار اجتماعی نیز دست یابند. در این زمان، علاوه بر این که فریب وضع موجود را خواهند خورد، دل‌بستگی شدیدی به اعتبار اجتماعی خواهند داشت و با این حالتها، هم از فهم صحیح مسائل اجتماعی و رخدادهای مملکتی باز می‌مانند و هم نسبت به مسائل عبادی و فردی بی‌اعتنا خواهند شد.

راه پیشگیری این آفت، همنشینی با علماء و بهره‌گیری از تجربه‌ی تجربه‌اندوزان است:

[صفحه ۱۳۲]

و اکثر مدارس العلماء و منافته الحکماء، فی تثبیت ما صلح علیه امر بلادک و اقامه ما استقام به الناس قبلک. با دانشمندان (مذهبی) زیاد به گفتگو بنشین و با حکماء و متخصصان نیز بسیار به بحث پرداز! این بحث و گفتگو درباره‌ی مسائلی باشد که به وسیله‌ی آن وضع کشورت سامان می‌گیرد و آنچه موجب قوام کار مردم پیش از تو بوده است.

مکتبی بودن یا تخصص داشتن

تعمق در کلام مولای صاحب نظران را با مسئله‌ی دیگری نیز آشنا می‌سازد. امروزه در جامعه‌ی اسلامیمان عده‌ای از «تخصص» دم می‌زنند و «متخصص» بودن را ملاک گزینش می‌دانند و برخی دیگر برای «مکتبی» بودن اصالت قائلند. علی علیه السلام با بیان جمله‌ی «اکثر مدارس العلماء»، مالک را به همنشینی با علمای اسلام و اندیشمندان مکتبی دعوت می‌کند و با ذکر جمله‌ی «منافته الحکماء»، زمامدار خود را به استفاده از «متخصصان» و افراد با تجربه فرامی‌خواند و با این بیان، «مکتب توام با تخصص» را ملاک انتخاب و گزینش افراد در گماردن به کارهای حساس مملکتی معرفی می‌کند.

سرنوشت مشترک افراد جامعه و پیوستگی طبقات اجتماع

از دیدگاه نهج البلاغه، اصناف مختلف جامعه، از یک پیکر تشکیل شده و سرنوشتی مشترک دارند. برای بیان این دیدگاه ناچار از طرح مقدماتی هستیم:

مفهوم جامعه

هر جامعه از مجموع انسانها و نیز از مجموع روابطی تشکیل شده است که این انسانها را به یکدیگر پیوند می‌دهد. پس جامعه مجموعه‌ای از افراد انسانی است که با نظامات و سنن و آداب و قوانین خاصی با هم پیوند خورده‌اند.

[صفحه ۱۳۳]

نتیجه می‌گیریم که جامعه ترکیبی است از افراد به گونه‌ای که اگر افراد نباشند، جامعه وجود ندارد.

استقلال جامعه

اکنون که فهمیدیم جامعه از افراد تشکیل شده است، ببینیم این ترکیب چگونه ترکیبی است و رابطه‌ی فرد با جامعه چه رابطه‌ای است و آیا جامعه در مقابل افراد و منهای آن، از خود شخصیت و طبیعت دارد یا خیر؟ به دیگر سخن آیا جامعه منهای افراد انسانی دارای وجود عینی و خارجی است یا برعکس، جامعه منهای انسان هیچگونه استقلاللی ندارد؟

برای اولین بار در میان فیلسوفان اسلامی، «عبدالرحمن بن خلدون» معروف به «ابن خلدون» در مقدمه‌ای که برای کتاب تاریخی «العبر» نوشته است، می‌گوید: هر جامعه‌ای دوران نوزادی، کودکی، جوانی، پیری و فرسودگی دارد و بالاخره خواه و ناخواه در نهایت، خواهد مرد. و حتی عمر تخمینی هر جامعه را نیز حدس می‌زند.

روشن است وقتی که جامعه از افراد تشکیل شده و این افراد در ارتباط با یکدیگرند و همگی سرنوشتی مشترک خواهند داشت، خواه و ناخواه از اعمال یکدیگر متاثر می‌شوند. اگر اکثریت جامعه بد باشند، اقلیت صالح هم از سرنوشت بد آنها بی‌نصیب نمی‌مانند و اگر اکثریت صالح باشند، اقلیت بد هم از پرتو آنها استفاده می‌کنند و همینطور است که سرنوشت هر یک از اصناف در اصناف دیگر.

بر همین اساس، علی علیه السلام شناخت طبقات جامعه و توجه به سلامت هر یک از اصناف را وظیفه‌ی حاکم می‌شناسد و مالک را به شناخت دقیق اصناف ملت و توجه به سلامت هر یک از آنان دعوت می‌فرماید:

و اعلم ان الرعيه طبقات لا يصلح بعضها الا ببعض و لا غنى ببعضها، عن بعض: فمنها جنود الله و منها كتاب العامه و الخاصه و منها فضاء العدل و منها عمال الانصاف و الرفق و منها اهل الجزيه و الخراج من اهل الذمه [صفحه ۱۳۴]

و مسلمه الناس و منها التجار و اهل الصناعات و منها الطبقة السفلى من ذوى الحاجه و المسكنه و كل قد سمي الله له سهمه و وضع على حده فريضته فى كتابه اوسنه نبيه - صلى الله عليه و آله و سلم - عهدا منه عندنا محفوظا. (ای مالک!) بدان که مردم به گروهها تقسیم شده‌اند. کار هیچ دسته‌ای جز به وسیله‌ی دیگری اصلاح نمی‌شود و هیچ دسته‌ای از دسته‌ی دیگر بی‌نیاز نیست. (این گروهها عبارتند از:) لشکریان خدا، نویسندگان عمومی و خصوصی، قضات عدل، کارگزاران انصاف و خدمات، اهل جزیه و مالیات - اعم از کسانی که در پناه اسلامند و یا مسلمانند - تجار و صنعتگران و قشر پایین (یعنی نیازمندان و مستمندان). برای هر یک از این اصناف، خداوند سهمی را مقرر داشته و آن را در کتاب خدا یا سنت رسول‌الله صلی الله علیه و آله مشخص نموده و آنها را در جایگاه مناسب قرار داده که به صورت عهد در نزد ما محفوظ است. می‌بینیم که چگونه علی علیه‌السلام از پیوستگی و ارتباط طبقات جامعه سخن می‌گوید و برای هر یک، جایگاهی مشخص و معین در کتاب الله و سنت رسول‌الله صلی الله علیه و آله می‌شناسد و نقش هر یک را در روند تکاملی جامعه معرفی می‌کند.

قوام هر یک از اقشار جامعه بسته به قوام اقشار دیگر است

در گذشته از سرنوشت مشترک افراد جامعه و پیوستگی طبقات اجتماع سخن گفتیم، اکنون اضافه می‌کنیم که در دیدگاه علی علیه‌السلام قوام هر یک از طبقات اجتماع بسته به قوام طبقه‌ی دیگر است. به دیگر سخن، هیچ طبقه‌ای از وجود طبقه‌ی دیگر بی‌نیاز نیست و اگر بخواهد طبقه‌ای (در هر شان و منزلتی که باشد) موجودیت خود را حفظ کند، بایستی در نگهداری موجودیت دیگر طبقه نیز تلاش نماید و تصور نکند که موجودیت آن بسته به نابودی دیگری است:

دردا که دوای درد پنهانی ما

افسوس که چاره‌ی پریشانی ما

بر عهده‌ی جمعی است که پنداشته‌اند

آبادی خویش را ز ویرانی ما

[صفحه ۱۳۵]

چرا که در جامعه بدون قوای مسلح، امنیت نیست و هر گاه امنیت نباشد، تجارت و کشاورزی مختل است و با رکود تجارت و انحطاط کشاورزی، هرگز مالیاتی نیست که بودجه‌ی نیروهای مسلح و تسلیحات نظامی تامین گردد. کار والیان و قضاوت نظارت دائم بر تنظیم فعالیت‌های مختلف اجتماعی است. اگر نظارت دقیق آنان صورت نگیرد، جامعه دچار فتنه و آشوب خواهد شد. طبقات پایین‌تر نیز تشکیل دهنده‌ی افراد جامعه هستند و گفتیم اگر افراد نباشند، جامعه‌ای وجود ندارد. این است که علی علیه‌السلام قوام هر یک از طبقات اجتماع را (بدون اینکه یکی بر دیگری امتیاز و برتری داشته باشد) بسته به قوام دیگر طبقه می‌داند و معتقد است که اگر طبقه‌ای موجودیت خود را از دست بدهد و قادر به ادامه‌ی تلاش نباشد، طبقه‌ی دیگر نیز، از آن متاثر خواهد شد: فالجنود باذن الله حصون الرعيه و زين الولاة و عز الدين و سبل الامن، و ليس تقوم الرعيه الا بهم.

ثم لا قوام الجنود الا بما يخرج الله لهم من الخراج الذى يقوون به على جهاد عدوهم و يعتمدون عليه فيما يصلحهم و يكون من وراء حاجتهم.

ثم لا- قوام لهذين الصنفين الا- بالصنف الثالث من القضاء و العمال و الكتاب، لما يحكمون من المعاهد و يجمعون من المنافع و

یوتمنون علیه من خواص الامور و عوامها.

ولا- قوام لهم جميعا الا- بالتجار و ذوی الصناعات، فیما یجتمعون علیه من مرافقهم و یقیمونه من اسواقهم و یکفونهم من الترفق بایدیهم مما لا یبلغه رفق غیرهم.

ثم الطبقة السفلی من اهل الحاجه و المسکنه الذین یحق رفدهم و معوتهم.

سپاهیان با اذن پروردگار دژهای رعیتند و زینت زمامداران و عزت دین و وسیله‌ی امنیت. آسایش مردم جز به وسیله‌ی «جندالله» ممکن نیست.

از طرفی قوام سپاه ممکن نیست مگر به وسیله‌ی خراجی که خدا از مال توده‌های مردم بیرون می‌کشد، زیرا (سپاه) با خراج برای جهاد با دشمن تقویت می‌شوند و برای

[صفحه ۱۳۶]

اصلاح کار خود به آن تکیه می‌زنند و با آن نیازمندیهای خویش را مرتفع می‌سازند.

این دو گروه نظام نمی‌گیرند جز با گروه سوم، که «قضات» و «کارگزاران دولت» و «منشیان» هستند، زیرا این گروه، قرار دادها و معاملات را استحکام می‌بخشد و مالیاتها را جمع‌آوری می‌کنند و در ضبط امور خصوصی و عمومی، مورد اعتمادند.

تمام این گروهها بدون «تجار» و «پیشه‌وران» و «صنعتگران» پایداری ندارند، چون آنها به امید سود گرد هم می‌آیند و نیازهای دیگر اصناف را با دست و بازوی خویش تامین می‌کنند که در امکان دیگران نیست.

سپس قشر پایین نیازمندان و از کار افتادگان هستند که حق این است از کمک و همکاری دیگران بهره‌مند شوند.

تفکیک قوا و تقسیم کار براساس شایستگیها

گفتیم که پیوستگی طبقات جامعه و قوام هر یک از طبقات، به واسطه‌ی طبقه‌ی دیگر است. حال می‌گوییم که هرگاه جامعه و فعالیت‌های اجتماعی بدینگونه به یکدیگر وابسته و مرتبط باشد (که هست)، تقسیم کار امری ضروری و تفکیک قوا از مهمترین و اساسی‌ترین کارهای حاکم اسلامی خواهد بود.

بدیهی است اگر «مجاری امور» مشخص و معین نباشد، کارها در مواردی مختل می‌شود و در جاهایی اصطکاک و برخورد پیش می‌آید. در چنین وضعی اولاً حاکم اسلامی بایستی جایگاه قوا را تعیین کند و ثانیاً کارها را براساس شایستگیها و لیاقت افراد تقسیم نماید و در نتیجه از جایگزینی روابط بر ضوابط جلوگیری به عمل آورد. این مسوولیت از مهمترین و دشوارترین و خطیرترین مسوولیت‌های حاکم اسلامی است و او جز با تلاش پیگیر و با استعانت از خدای متعال قادر به انجام این وظیفه‌ی سنگین الهی نخواهد بود:

و فی الله لكل سعه و لكل علی الوالی حق بقدر ما یصلحه و لیس یخرج الوالی من حقیقه ما الزمه الله من ذلك الا- بالاهتمام و الاستعانه بالله و توطین نفسه علی لزوم الحق و الصبر علیه فیما خف علیه او ثقل.

[صفحه ۱۳۷]

برای تمام این گروهها در نزد خداوند گشایشی است و هر یک به مقدار اصلاح کارشان بر حاکم حق دارند. والی نسبت به انجام وظایفی که خداوند بر عهده‌ی او گذاشته است توفیق پیدا نمی‌کند مگر به کوشش و کمک خواستن از خداوند و مهیا ساختن خود بر ملازمت حق و شکیبایی و استقامت در برابر آن، خواه بر او سبک باشد یا سنگین.

ویژگیهای فرماندهان سپاه اسلام

سپاهیان اسلام که ایثارگرانه و جان بر کف در راه خدا و استقرار حاکمیت قرآن و قوانین حیاتبخش اسلام گام برمی‌دارند، همگی می‌بایست از چشمه سار فرهنگ و اخلاق اسلامی سیراب بوده و به صفات و خصائل مورد نظر اسلام مجهز باشند. به دیگر سخن، انسان زمانی شایسته‌ی نام «سپاهی اسلام» خواهد بود که از صفات و خصائل چون ایمان، پاکدامنی و تقوای الهی، ایثار و جانبازی در راه خدا و سایر صفات مومنان راستین برخوردار باشد. اما برای فرماندهان سپاه اسلام، یعنی کسانی که رهبری و اختیار گروههایی از لشکریان مسلح و نیرومند اسلام به آنها سپرده می‌شود و در واقع فرمان آتش و دستور حمله و پیکار و قتال به اجازه و اراده‌ی آنها بستگی دارد، شرایط دقیق‌تر و باریک‌تر، و ویژگیهای حساب شده‌تر و پیچیده‌تری در نظر گرفته شده است، به طوری که رسیدن به مقام فرماندهی سپاه در حکومت اسلامی، چیزی نیست که به آسانی برای هر کسی قابل دسترسی باشد.

کسی که به فرماندهی سپاه اسلام می‌رسد، علاوه بر ایمان و تقوی و شجاعت و ایثارگری و درک قوی و تیزهوشی و قدرت رهبری، می‌بایست روح والا و قار و متانت، شکیبایی و ظرفیت روحی، تعادل اخلاقی، حدت و سختگیری بجا و نرمش و مدارای به موقع و بسیاری تواناییهای روحی و اخلاقی دیگر هم داشته باشد، تا آنکه هم لشکریان اسلام را با جلافت و بیخردی به هلاکت نیفکند و هم با عناد و لجاج و انعطاف‌ناپذیری، از قدرتی که در اختیار

[صفحه ۱۳۸]

دارد علیه دیگران سوء استفاده نکند و به قتل و کشتارهای بیجا و جاه‌طلبانه دست نزند.

بنابر آنچه از عهدنامه استفاده می‌کنیم، از دیدگاه علی علیه السلام یک فرماندهی شایسته در سپاه اسلام می‌بایست دارای ویژگیها و خصوصیت زیر باشد:

۱. خیرخواهی و دلسوزی نسبت به اجرای احکام خداوند و اوامر پیامبر و ولی امر و امام و رهبر اسلام و در کنار این خصایل، اطاعت از رهبری و همیاری از صمیم قلب نسبت به او.

۲. سعه‌ی صدر و آرامش روحی.

۳. پاکدامنی و پارسایی و تقوای الهی.

۴. سابقه‌ی درخشان.

۵. استقامت و پایداری در برابر مشکلات و مصائب.

۶. حلم و خویش‌داری، تسلط بر نفس و قدرت جلوگیری از بروز خشم و عصبانیت سریع و ناگهانی.

۷. روحیه‌ی عفو و گذشت و عذرپذیری از خطاکاران نادم و پوزش طلب.

۸. شجاعت و پیشتازی در میدان جنگ و عرصه‌ی زندگی.

۹. سخاوت و بخشندگی.

۱۰. بلند نظری و کوچک شمردن هر آنچه غیر الهی است.

۱۱. خردمندی و بردباری و برخورداری از عقل و اندیشه‌ی نیرومند.

۱۲. رحم و عطوفت نسبت به محرومان و ضعفای جامعه و در مقابل، سختگیری و مقاومت نسبت به زورمندان و توانگران.

کلام والای علی علیه السلام که ویژگیهای مزبور را برای فرماندهان ارتش اسلام برمی‌شمارد، بدینگونه است:

فول من جنودك انصحهم فی نفسك لله و لرسوله و لا- مامك و انقاهم جیبا و افضلهم حلما ممن یطی عن الغضب و یستریح الی العذر و یراف بالضعفاء و ینو علی الاقویاء و ممن لا یشیره العنف و لا یقعد به الضعف.

[صفحه ۱۳۹]

ثم الصق بدوی المروات و الاحساب و اهل البیوتات الصالحه و السوابق الحسنه، ثم اهل النجده و الشجاعه و السخاء و السماحه، فانهم

جماع من الکرّم و شعب من العرف.

از لشکریان خود کسی را به فرماندهی قرار ده که در نزدت نسبت به خدا و پیامبر و امامت از همه خیرخواه‌تر و پاکدل‌تر و عاقل‌تر باشد، کسانی که دیر خشم می‌گیرند و عذر پذیرترند و نسبت به ضعیفان مهربان و در برابر زورمندان گردنفراس، کسانی که مشکلات آنها را به زانو در نمی‌آورد.

سپس با ارباب مروت و صاحبان مکرمت بجوش و با افراد با شخصیت و اصیل و خاندانهای [۴۶] صالح و خوش سابقه الفت بگیر و آنگاه با مردمان شجاع و سخاوتمند و افراد بزرگوار، چرا که آنها کانونهای کرم و مراکز نیکی هستند.

وظایف رهبر در مقابل فرماندهان سپاه اسلام

علی علیه السلام هرگز مسئله‌ای را تنها از یک جهت و به صورت یک بعدی نگاه نمی‌کند، بلکه همواره ابعاد گوناگون مسائل را در نظر می‌گیرد. اگر از دیدگاه وی وظایف و شرایط و خصایلی برای سپاه اسلام و به ویژه فرماندهان تعیین شده، وظایفی هم که والی و رهبر یک جامعه‌ی اسلامی نسبت به ارتش و فرماندهان دارد، از نظر دور نمانده است.

براساس آنچه که در منشور جاودانه‌ی علی علیه السلام مطرح شده است، رهبر نیز در مقابل فرماندهان سپاه وظایفی دارد که اهم آنها به طور خلاصه از این قرار است:

[صفحه ۱۴۰]

۱. مهربانی همه جانبه با فرماندهان، همچون مهربانی پدر و مادر خانواده نسبت به فرزندشان.
۲. نیرو بخشیدن به فرماندهان، به طوری که رهبر، از هیچ چیزی که باعث قدرت یافتن آنها می‌شود، دریغ نکند و آنچه را که موجب تقویت و نیرومندیشان می‌گردد، مشکل و بزرگ و غیر عملی به حساب نیاورد.
۳. توجه دائمی نسبت به فرماندهان. بدین معنی که رهبر می‌بایست همواره از حال فرماندهان و مسائل زندگی آنان آگاه باشد، به آنها لطف و محبت داشته باشد و این مسئله را ناچیز و بی‌اهمیت نداند، زیرا ارتشیان و فرماندهان سپاه، وقتی به مناسبت‌های گوناگون از رهبر خود لطفهای کوچک و بزرگ بینند نسبت به وی حسن ظن پیدا می‌کنند و همین باعث می‌شود که با او کمال همکاری و خیرخواهی را داشته باشند و در خدمتش به جان بکوشند.

۴. رهبر نباید به خاطر آنکه کارهای بزرگی برای فرماندهان انجام داده و الطاف چشمگیری نسبت به آنها کرده است، وظیفه‌ی خود را تمام شده بداند و دیگر از انجام کارهای کوچک برای آنان خودداری ورزد. بسا کارهای ظاهراً ناچیزی و لطفهای کوچک هستند که بسیار ظریف و موثرند و در جلب محبت و جذب قلوب افراد نقش مهمی دارند.

پس فرماندهان نیز همانطور که از رهبر خود انتظار کارهای بزرگ دارند و به آن نیازمندند، از کارهای کوچک و ظریف او نیز شادمان می‌شوند و بر رهبر است که هر کدام از اینگونه کارها را در موقع خود انجام دهد. حضرت در این باره می‌فرماید:

ثم نفقد من امورهم ما یتفقد الوالدان من ولدهما و لا یتفاقم فی نفسک شیء قویتهم به و لا تحقرن لطفاً تعاهدتهم به و ان قل فانه داعیه لهم الی بذل النصیحه لک و حسن الظن بک.

و لا تدفع تفقد لطیف امورهم اتکالا علی جسیمها، فان لیسیر من لطفک موضعا یتتفعون به و للجسیم موقعا لا یستغنون عنه.

[صفحه ۱۴۱]

ارتشیان را آنگونه تفقد کن که والدین نسبت به فرزندانشان دلجویی می‌کنند و هیچ چیز را که در جهت تقویتشان صرف می‌کنی، بزرگ مشمار و هیچ لطفی را که بهانه‌ی احوالپرسی آنان قرار می‌دهی - هر چند کم باشد - ناچیز مپندار، زیرا همین محبت‌های کم، آنان را وادار به خیرخواهی و حسن ظن نسبت به تو می‌کند.

هرگز رسیدگی به مسائل و نیازهای ناچیز سپاه را به خاطر انجام کارهای بزرگشان وامگذار، زیرا همین الطاف جزئی جایگاه خاص خود دارد که از آن سود می‌برند و کارهای بزرگ نیز موقعیتی دارد که خود را از آن بی‌نیاز نمی‌دانند.

با توجه به بیان علی علیه‌السلام در این مورد، نکات بسیار ظریف و حساس و دقیقی به دست می‌آید، از جمله ملاحظه می‌شود که اگر انتخاب فرماندهان شایسته و لایق براساس شرایط و معیارهای بیان شده کار دشواری است و اگر یافتن و به کار گماردن اینگونه فرماندهان برای رهبر نوعی توفیق مهم محسوب می‌شود، همچنین حفظ و نگهداری آنها و تشویق و دلگرم ساختن و تقویت دامنشان، هم مشکل‌تر و هم موفقیتی بزرگتر است. مسئله در این است که اینگونه فرماندهان افراد برجسته و با شخصیتی هستند که ویژگیها و امتیازات مهمی دارند و نظایر آنان کمیاب است.

از طرف دیگر فرماندهان با تمام وجود مسوولیت‌های بزرگی را قبول کرده و جان بر کف گرفته‌اند و با ایثار و از خود گذشتگی قدم در راهی گذاشته‌اند که سر و کارشان همواره با جنگ و قتال است و در واقع در هر قدم، مرگ و شهادت انتظارشان را می‌کشد. پس این ویژگیهای برجسته و مسوولیت‌های خطیر، حقا می‌تواند توقعات و انتظاراتی از رهبر، در قلب و روح آنها ایجاد کند که برآورده کردن آن وظیفه‌ای دشوار و حساس بر دوش رهبر می‌گذارد. در حقیقت، یک رهبر راستین موظف است در این مواد با دقت و بلندنظری و درک قوی و اندیشه‌ی عمیق به مسئله‌ی نگاه کند و کمال مراقبت را بجا آورد، چرا که در این موارد تنها مسائل مادی و احتیاجات ظاهری مطرح نیست، بلکه موضوع عواطف رقیق و ارواح حساس و نیازهای معنوی و روحی مطرح است که بی‌توجهی بدانها می‌تواند موجب رنجش و دلسردی شود و حتی گاهی به فاجعه منتهی گردد. بدین جهت

[صفحه ۱۴۲]

می‌بینیم علی علیه‌السلام در اینجا رهبر را در موضعی قرار می‌دهد که حتی می‌بایست نقشی چون نقش پدر و مادر را برای ارتشیان و فرماندهان ایفا کند.

مهمترین خصائل فرماندهان عالی و برگزیده

همانطوری که در میان افراد سپاه، کسانی که دارای ویژگیها و صفات برجسته‌تری هستند به فرماندهی انتخاب می‌شوند، در میان فرماندهان نیز کسانی هستند که از خصائل و امتیازات بسیار برجسته‌تر و مشخص‌تری برخوردارند. این امتیازات مهم و چشمگیر باعث می‌شود که معدودی از فرماندهان، تقرب خاصی به والی یا رهبر پیدا کنند و نزدیکترین افراد نسبت به او گردند و همواره با وی تماسهای خصوصی و صمیمیت و نزدیکی بیشتری داشته باشند. فرماندهانی که دارای چنین خصائل و امتیازاتی هستند، در واقع برگزیده‌ترین و عالی‌ترین فرماندهان سپاه اسلام به شمار می‌روند. به عبارت دیگر، اینان کسانی هستند که والی یا رهبر، مهمترین مشورت‌های جنگی را با آنها انجام می‌دهد، پنهانی‌ترین اسرار نظامی را با آنها در میان می‌گذارد، دقیق‌ترین و سرنوشت‌سازترین نقشه‌های جنگی را با حضور و همفکری و همگامی آنها طرح می‌کند و سرانجام با خیال آسوده و اطمینان خاطر، کلید جنگ و جهاد و اختیار ارتش اسلام را به دست آنها می‌سپارد.

مهمترین امتیازات و خصائلی که از دیدگاه علی علیه‌السلام برای اینگونه فرماندهان برگزیده و ممتاز مطرح می‌باشد عبارت است از:
 ۱. از نظر شکل و شیوه‌ی زندگی و از لحاظ امکانات مادی و رفاهی و لوازم خانه، با سایر سپاهیان در یک سطح باشد، تا هم ارتشیان پایین‌تر، او را همدرد خود بدانند و هم فرمانده با همدلی و همدردی واقعی، مسائل و مشکلات زندگی آنها را درک و لمس کند.

۲. با دقت و دلسوزی و طبق برنامه‌های حساب شده در مورد زندگی و احتیاجات و کمبودهای افراد ارتش مراقبت کامل داشته باشد و در رفع نیازهای آنان بکوشد، به طوری که وقتی سپاهی اسلام به جنگ و جهاد می‌رود و با

[صفحه ۱۴۳]

دشمن رودر رو می‌گردد، مطمئن باشد که همسر و فرزندانش در رفاه و بی‌نیازی مادی و معنوی هستند و در این صورت است که می‌تواند بدون هیچگونه نگرانی فقط و فقط به جنگ با دشمن و هدف الهی که از این جنگ دارد، بیندیشد.

۳. با لشکریان در حد مواسات رفتار کند و تا آنجا که می‌تواند از بودجه‌ای که در اختیار دارد، بی‌دریغ به لشکریان اسلام ببخشد و طبیعی است که رزمنده وقتی از جهت تامین معاش و احتیاجات خود و خانواده‌اش نگران نباشد، با تمرکز فکر و قوت قلب قدم به میدان می‌گذارد و یکدل و یک جهت با دیگران و تنها در اندیشه‌ی هدف و الای الهیش به جهاد و پیکار با دشمنان می‌پردازد. ملاحظه می‌شود که در فرهنگ اسلامی، مسائل گوناگون در چه ابعاد گسترده‌ای و با چه واقع‌بینی و بصیرت بی‌مانندی مطرح می‌شود و می‌بینیم با وجود اینکه ایمان و تقوای الهی و توکل به خداوند در درجه‌ی اول اهمیت، قرار دارد باز هم واقعیت‌های محسوس و ملموس زندگی از نظر باریک بین اسلام دور نمانده و احتیاجات مادی انسانها نیز نادیده گرفته نشده است، تا جایی که علی علیه‌السلام بوضوح و بدون پرده‌پوشی، این مسئله را مطرح می‌سازد که هرگاه احتیاجات مادی و معیشتی رزمندگان و فرماندهان سپاه به طور صحیح برطرف نشود، آنها قادر نخواهند بود با تمرکز و یکپارچگی و با روحیه و قوت قلب و زور بازو به میدان جنگ بروند و در مقابل دشمن به پیروزی دست یابند:

ولیکن اثر رووس جندک عندک من واساهم فی معونته و افضل علیهم من جدته، بما یسعهم و یسع من وراء هم من خلوف اهلیم حتی یكون همهم هما واحدا فی جهاد العدو فان عطفک علیهم یعطف قلوبهم علیک.

باید برگزیده‌ترین سران سپاهت نزد تو کسی باشد که به لشکریان در حد مواسات کمک کند و از امکانات خود بیشتر به آنان احسان نماید به گونه‌ای که ایشان و خانواده‌هایشان اداره شوند تا همه‌ی آنها تنها هدفشان جنگ با دشمن باشد، زیرا محبت تو نسبت به آنان قلبهایشان را به تو متوجه و مهربان می‌سازد.

[صفحه ۱۴۴]

استمرار دولت

هدف انبیاء (بالاخص رسالت رسول‌الله صلی الله علیه و آله) استقرار عدالت و برقراری قسط در جامعه‌ی بشری بوده است. بر این اساس، اسلام به حکم قرآن، هم حکومت را به اجرای «قسط» فرامی‌خواند و هم افراد را در رابطه با یکدیگر به «عدل» توصیه می‌کند، آنجا که می‌فرماید:

یا ایها الذین آمنوا کونوا قوامین بالقسط شهداء لله و لو علی انفسکم اوالوالدین و الاقربین ان یکن غنیا او فقیرا فالله اولی بهما فلا تتبعوا الهوی ان تعدلوا. [۴۷].

ای مومنان، عدالت را رعایت کنید و به حق شهادت دهید و لو به ضرر خودتان باشد یا به ضرر پدر و مادر و خویشاوندانتان - خواه فقیر باشند خواه ثروتمند -، زیرا خداوند نسبت به آنان از تو بهتر است و هواهای نفسانی، شما را از عدالت منحرف نکند.

با این بینش قرآنی، علی علیه‌السلام نیز استمرار دولت و پایداری یک نظام را در اجرای عدالت و استقرار قسط می‌شناسد. یعنی اگر دولت و نظامی، استقرار عدالت و حاکمیت قسط را شعار خود قرار دهد و در پیاده کردنش موفق باشد، آن دولت لایق ماندن و قابل دوام و استمرار است و گرنه دولتی که هدفش ظلم و مقصدش استثمار و بهره‌کشی است، دولتی است زودگذر و قابل زوال. طبیعی است مردمی که تحت لوای دولت حق زندگی می‌کنند، همیشه آرزوی بقا و حاکمیت هر چه بیشتر آن را دارند. برعکس، انسانهایی که در زیر چکمه‌های دولت ظالم به سر می‌برند، هر آن خواستار زوال آن و منتظر برچیده شدن بساط ظلم و ستم هستند:

[صفحه ۱۴۵]

و ان افضل قره عین الولاه استقامه العدل فی البلاد و ظهور موده الرعیه و انه لا تظهر مودتهم الا بسلامه صدورهم و لا تصح نصیحتهم الا بحیظتهم علی ولایه امورهم و قله استثقال دولهم و ترک استبطاء انقطاع مدتهم، فافسح فی آمالهم.

بالاترین نور چشمی حاکمان، برقراری عدالت در همه‌ی بلاد و اشکار شدن علاقه‌ی رعایا نسبت به آنهاست. بی‌گمان دوستی مردم جز با پاکی دل‌هایشان نسبت به والیان آشکار نمی‌گردد و خیرخواهیشان در صورتی صحیح (و مفید) خواهد بود که با میل خودشان گرداگرد زمامداران حلقه بزنند و حکومت آنها بر ایشان سنگینی نکند و طولانی شدت مدت زمامداریشان برای رعایا ناگوار نباشد، پس به آرمان‌هایشان میدان بده.

تشویق، انگیزه‌ی تلاش بیشتر

دیدیم که از دیدگاه علی علیه‌السلام اتحاد و همبستگی مردم جامعه و یکپارچگی رزمندگان و فرماندهان با افراد ملت و شخص رهبر و زمامدار که در نهایت امر به تقویت جامعه‌ی اسلامی و نیرومندی اسلام و گسترش احکام خداوند در روی زمین منتهی می‌شود، مسئله‌ای نیست که بدون برنامه‌ریزی‌های دقیق و حساب شده به دست آید. برای اینکه افراد جامعه با شور و ایمان و صمیمت، به تقویت ارتش اسلام بپردازند و افراد ارتش نیز با دلسوزی و فداکاری به امر فرماندهان و زمامداران گردن بگذارند و متحد و یکپارچه به سوی هدف عالی و الهی خود پیش بتازند، شرایط و خصوصیات لازم است که در فرهنگ اسلامی با دقت و باریک‌بینی برای هر یک از افراد و طبقات جامعه تعیین و منظور شده است، مثلاً اگر فرمانده و زمامدار از رزمنده‌ی اسلام فداکاری و ایثار می‌خواهد، خود نیز می‌بایست با آنها رفتاری پدرانه و مهرآمیز و توأم با لطف و عاطفه داشته باشد، اگر می‌خواهد بین آنها محبوبیت داشته باشد، باید مایحتاج زندگی مادی آنها را تامین کند و اگر از آنها توقع دلسوزی و خیرخواهی دارد، باید در میان آنها به

[صفحه ۱۴۶]

عدالت و دادگری رفتار نماید.

در این میان، یکی از بزرگترین و درخشان‌ترین رهنمودهای علی علیه‌السلام درباره‌ی وظایف متقابل رهبر و مردم و فرمانده و رزمنده‌ی عادی، این است که رهبران و فرماندهان باید با دقت و باریک‌بینی، تمام ابعاد زندگی زیردستان را در نظر بگیرند و به همه نوع احتیاجات آنها - اعم از مادی و یا معنوی - توجه داشته باشند. یعنی اگر رهبری فقط به مسائل معنوی بپردازد و در عوض افراد خود را گرسنه و محتاج نگاه دارد، در کار خود موفق نخواهد شد، همچنانکه اگر از لحاظ رفاه مادی به آنها رسیدگی کند، ولی مسائل معنوی و روحیشان را نادیده بگیرد، باز هم توفیقی به دست نخواهد آورد.

یکی از مهمترین نیازهای روحی و معنوی رزمندگان که هرگز نباید از طرف ولی امر و زمامدار نادیده گرفته شود، مسئله‌ی نیاز آنها به تشویق و تقدیر از سوی والی و حکمران است و به راستی هم رزمندگان سلحشوری که جان بر کف گرفته و با ایثار و فداکاری قدم به میدان نبرد می‌گذارند و به استقبال مرگ و شهادت می‌روند، از لحاظ تقویت روحی خود احتیاج دارند که از طرف زمامداران مورد تقدیر قرار گیرند و تشویق‌های پی در پی ببینند. این افراد که با تمام وجود، مسوولیت‌های بزرگ و خطرناک جنگی را به عهده گرفته و به قیمت جان خود برای حفظ و گسترش اسلام و امنیت مردم جامعه تلاش و فداکاری می‌کنند، می‌بایست همواره دلگرم و امیدوار باشند و از طرف ولی امر و زمامداران بی‌اعتنایی و بی‌تفاوتی نبینند و احساس دلسردی نکنند. اینان باید همواره مطمئن باشند که فداکاریها و اقدامات بزرگ و خطیرشان مورد توجه قرار دارد، قدر زحماتشان دانسته می‌شود و گرفتاریها و مشکلاتشان از نظر مسوولان امر دور نمی‌ماند.

آری، زمامداران و مسوولانی که به این نیاز روحی ظریف توجه دارند، با تشویق و تقدیر از رزمندگان از یک سو روحیه‌ی

سلحشوری آنها را تقویت می‌کنند و با دلگرمی دادن به آنان، بیش از پیش برای ایثار و فداکاری آماده و مجهزشان می‌سازند و از سوی دیگر، این قبیل تشویقها باعث می‌شود که افراد کاهل و کم تلاش و مسامحه کار هم به خود آیند و مانند رزمندگان جانباز، با شور و شوق بیشتری قدم به میدان مبارزه بگذارند و در راه اهداف والای خود ترغیب به

[صفحه ۱۴۷]

فداکاری شوند:

و واصل فی حسن الثناء علیهم و تعدید ما ابلی ذو والبلاء منهم، فان کثره الذکر لحسن افعالهم تهز الشجاع و تحرض الناکل، ان شاء الله.

همیشه (سپاهیان را) تشویق کن و کارهای مهمی را که انجام داده‌اند بر شمار! زیرا یادآوری کارهای نیک شجاعان، سپاه را به حرکت بیشتر وادار می‌کند و آنان که تنبلی می‌کنند، به کار تشویق می‌شوند. ان شاء الله.

آفت تبعیض

از دیدگاه علی علیه السلام همانطور که تشویق و قدردانیهای به موقع، برای تقویت روحیه رزمندگان و استحکام اساس مدیریت اجتماعی امری لازم و سازنده به شمار می‌رود، رعایت عدالت اداری در امر تشویق نیز اهمیتی فراوان و سرنوشت‌ساز دارد.

یک زمامدار شایسته باید بداند که هیچ آفتی مانند بی‌عدالتی و تبعیض قائل شدن در میان افراد، به یاس و دلسردی مردم و از هم پاشیدن اساس اجتماع منجر نمی‌شود. به عبارت دیگر، در یک جامعه اسلامی هرگز نباید دیده شود عده‌ای که زحمات فوق‌العاده می‌کشند و با ایثار و جانبازی تلاش می‌کنند، کمتر از استحقاق خود تشویق و قدردانی بینند، ولی در عوض کسانی که عمل چشمگیری انجام ندادند مورد لطف و محبت زمامدار باشند و بیش از استحقاق و لیاقت خود تشویق شوند. چنین امری علاوه بر آنکه یک بی‌عدالتی آشکار و غیر اسلامی است، ضربه‌ی مهلکی نیز بر پیکر جامعه وارد می‌آورد و افراد تلاشگر را دلسرد و منزوی می‌سازد و آنان از ادامه‌ی شور و حرارت و ایثار و فداکاری باز می‌دارد.

بنابراین، یک زمامدار لایق همانگونه که نباید از تشویق افراد شایسته غفلت ورزد، می‌بایست از تشویقهای بیش از حدود و حقوق اشخاص نیز که نشانه‌ی

[صفحه ۱۴۸]

تبعیض و عدم رعایت عدالت است، خودداری نماید.

بر این اساس، حاکم موظف است که تشویق و قدردانی از افراد را (بالاخص در نیروهای مسلح) با محاسبه‌ی دقیق و بر اساس کار و تلاش و لیاقت اشخاص به عمل آورد و از دخالت دادن مقام و موقعیت، بزرگی و کوچکی، شهرت و گمنامی، ثروت و فقر و... خودداری نماید. با این دید، علی علیه السلام نیز می‌فرماید:

ثم اعرف لكل امریء منهم ما ابلی و لا تضیفن بلاء امریء الی غیره و لا تقصرن به دون غایه بلایه و لا یدعونک شرف امریء الی ان تعظم من بلایه ما کان صغیرا و لا ضعه امریء الی ان تستصغر من بلائه ما کان عظیما.

هر کس که در هر کاری آزموده شده است، آن را به حساب خودش بگذارد. و زحمت و تلاش کسی را به دیگری نسبت مده و ارزش خدمت او را کمتر از آنچه هست به حساب نیاورد. و بزرگی شخص موجب نشود که کار کوچکش را بزرگ بشماری و نیز پستی کسی باعث نگردد که خدمت پر ارزشش را کوچک به حساب آوری.

جایگاه قرآن و سنت در جامعه اسلامی

در جامعه‌ی اسلامی قرآن و سنت جایگاهی رفیع و مقامی ارجمند دارند. این رفعت مقام تنها جنبه‌ی شعاری و تقدس ظاهری قرآن و سنت نیست، بلکه تقدس عملی و بکارگیری مفاهیم عالی‌ی ایندو و مرجعیت و حاکمیت قرآن و سنت در مسائل اسلامی است. به عبارت دیگر، اولاً قرآن و سنت منبع تمام مسائل اجتماعی، سیاسی، اقتصادی و ... محسوب می‌شوند، ثانیاً در هنگام اختلاف و تشتت آراء و مشخص نبودن حق از باطل، قرآن و سنت معیار حق و سنجش صحیح از غلط است.

برای بیان این هدف و مشخص نمودن جایگاه قرآن و سنت در جامعه‌ی اسلامی، ناچار از بیان مقدماتی هستیم:

[صفحه ۱۴۹]

مفهوم سنت

روش رسول‌الله صلی الله علیه و آله و ائمه‌ی معصومین علیهم السلام را «سنت» می‌نامند. سنت به سه گونه تحقق می‌پذیرد:
اول. قول معصوم:

گفته‌ها و بیانات معصومین علیهم السلام را «قول معصوم» می‌گویند. مثل اینکه از معصوم علیه‌السلام می‌پرسند: جهاد اکبر چیست؟ در پاسخ می‌فرماید: مبارزه با نفس.

دوم. فعل معصوم:

رفتار و حرکات معصومین علیهم السلام را «فعل معصوم» می‌نامند. فی‌المثل در تاریخ می‌خوانیم که رسول‌الله صلی الله علیه و آله هنگام نشستن در صف اصحاب، به صورت دایره وار می‌نشست.

یا اینکه می‌نویسند: در طول عمر پربرت رسول‌الله صلی الله علیه و آله کسی نتوانست در سلام گفتن به حضرتش تقدم جوید و ... اینگونه حرکات و اعمال را «فعل معصوم» اطلاق می‌کنند.

سوم. تقریر معصوم:

هرگاه در محضر یکی از معصومین علیهم السلام از شخصی عملی صورت بگیرد و معصوم علیه‌السلام از انجام آن عمل جلوگیری نفرماید، این حالت را «تقریر معصوم» می‌نامند.

مفهوم محکم و متشابه در قرآن

مجموع آیات قرآن از دو بخش تشکیل شده است. یک بخش قرآن را «محکم» و بخش دیگرش را «متشابه» می‌گویند. آیاتی را که در افاده‌ی یک معنا نص صریح داشته باشند و یا ظهورشان در یک جهت باشد، «آیات محکم» و آیاتی را که دارای چندین احتمال و ابعاد گوناگون باشند، «آیات متشابه» می‌نامند.

[صفحه ۱۵۰]

احتمال متشابهات در سنت

جمعی به دلیل احادیث وارده معقدند که سنت نیز همانند قرآن دارای محکم و متشابه است.

این نظر صحیح نیست، زیرا معتقدیم که سنت برای تبیین قرآن آمده است و اگر دارای متشابهات باشد، تفسیری برای قرآن (و بالاخص آیات متشابه، مطلق و ...) نخواهیم داشت. این است که می‌گوییم سنت تنها از محکومات تشکیل یافته است و متشابهاتی ندارد.

با این مقدمات، به خوبی می‌توانیم کلمات آتی مولا را درک کنیم.

حضرت جایگاه قرآن و سنت و نقش اساسی این دو را در جامعه‌ی اسلامی، در عبارتی کوتاه با استناد به قرآن کریم بیان داشته و می‌فرماید نقش قرآن و سنت در جامعه‌ی اسلامی، نقش حاکمیت، مرجعیت و ملجئیت است. یعنی در هنگام مشخص نبودن حق از باطل و در زمان تشتت افکار و اندیشه‌ها قرآن و سنت حاکم است، آن هم نه همه‌ی آیات قرآن، بلکه آیات «محکم» که همگی صریحند و دارای یک احتمال:

و اردد الی الله و رسوله ما یضلعک من الخطوب و یشته علیک من الامور، فقد قال الله تعالی لقوم احب ارشادهم:
«یا ایها الذین آمنوا اطیعوا الله و اطیعوا الرسول و اولی الامر منکم، فان تنازعتم فی شیء فردوه الی الله و الرسول»
فالرد الی الله: الاخذ بمحکم کتابه و الرد الی الرسول: الاخذ بسنته الجامعه غیر المفرقه.

مصیبت‌هایی که برای پیش می‌آید و اموری که بر تو مشتبه می‌شود به خدا و پیامبرش ارجاع ده! زیرا خداوند به قومی که راهنماییشان را دوست می‌دارد، فرموده است: «ای مومنان، اطاعت خداوند کنید و اطاعت پیامبرش و اطاعت اولی الامر که از خود شما هستند و اگر در چیزی نزاع کردید آن را به خدا و رسولش بازگردانید».

[صفحه ۱۵۱]

بازگردانیدن کار به خدا یعنی عمل به محکومات کتاب او و بازگردانیدن کار به رسول، یعنی عمل به سنت قطعی و مورد اتفاق آن حضرت.

از بیان مولا (بالاخص از استناد حضرت در مراجعه به قرآن و سنت در آیه‌ی مذکور) می‌فهمیم که از دیدگاه نهج البلاغه، دستورات رسول الله صلی الله علیه و آله و ائمه‌ی معصومین علیهم السلام به دو دسته تقسیم می‌شوند:

بیان احکام الله

فرمانهای حکومتی

پیغمبر و امامان معصومین علیهم السلام زمانی که احکام الله را بیان می‌کنند و از حلال و حرام و مانند آن سخن می‌گویند و مردم را برای عمل به واجبات و ترک محرمات و ... دعوت می‌کنند، در مقام بیان احکام الله هستند، ولی زمانی که خودشان تشکیل حکومت داده‌اند (همچون رسول الله صلی الله علیه و آله و علی علیه السلام) و مردم را به جنگ کردن و تامین وسائل جنگی و مانند آن دستور می‌دهند، اینگونه فرمانها فرمانهای حکومتی است. اینها غیر از احکام خداست که در قرآن آمده و به رسول الله صلی الله علیه و آله وحی شده است.

به همین دلیل است که در آیه‌ی شریفه لفظ «اطیعوا» تکرار گردیده است.

«اطیعوا الله» یعنی در احکام الله

«اطیعوا الرسول» یعنی در فرمانهای حکومتی

بر همین مبنا، در اولی الامر (امامان معصوم علیهم السلام) «اطیعوا» تکرار نگردیده است، چون منظور، فرمانهای حکومتی بوده و حکومت رسول الله به آنان نیز منتقل شده است.

اهمیت قضاء و شخصیت قاضی در اسلام

اساس حکومت زمانی محکم و بی‌تزلزل خواهد بود که در جامعه ظلم و تعدی و فساد وجود نداشته باشد و ظلم و فساد زمانی برچیده خواهد شد که عدالت

[صفحه ۱۵۲]

و امنیت قضایی، با قدرت و قاطعیت تمام در جامعه مستقر شود و هر گونه زور و تجاوز و حق‌کشی را از بین ببرد و اینها همه زمانی

میسر خواهد بود که حکومت بتواند قضات صالح و واجد شرایط را به تصدی دستگاههای قضایی بگمارد.

آری، حکومتی که قاضیان شایسته و صالح نداشته باشد، دستگاه قضاییش به فساد و تزلزل کشیده می‌شود، امنیت قضایی از جامعه رخت برمی‌بندد، زور و تجاوز و تخلف بر همه جا حاکم می‌شود، حاکمیت قانون و نظام از بین می‌رود و هرج و مرج، بنیان جامعه را در هم می‌ریزد و فساد برمی‌انگیزد.

پس برای استقرار قانون و ایجاد دستگاه قضایی سالم و با قدرت، بیش و پیش از هر چیز به وجود قضات صالحی نیاز داریم که دارای شرایط لازم برای تصدی امر قضاوت باشند.

اما این شرایط چیست؟ و قاضی واجد شرایط کدام است؟

از دیدگاه علی علیه السلام کسی شایسته‌ی منصب دشوار و حساس قضاوت است که این شرایط در او جمع باشد:

۱. بهترین و برترین افراد باشد.

۲. پرحوصله و دارای شرح صدر باشد و تمام اطلاعات لازم برای یک قضاوت عادلانه را از زوایای مختلف به دست آورد.

۳. با شهامت اخلاقی، اشتباهات خود را بپذیرد و زود از اشتباهش برگردد و آن را جبران کند.

۴. زود به خشم نیاید و به ویژه در مقابل پافشاری طرفین دعوا به احقاق حقیقت، کنترل خود را از دست ندهد.

۵. روح نیرومند داشته باشد و از قدرتمندان نترسد.

۶. عزت نفس و همت عالی داشته باشد و اسیر طمع و آرز دنیا نگردد و توسط ثروتمندان و رشوه‌دهندگان تطمیع نشود.

۷. اهل تحقیق باشد و با سهل‌انگاری و آسان‌گیری، از مسائل نگذرد و بدون کسب اطاعات کافی به قضاوت نپردازد و با برخورد سطحی و بر اساس اولین شنیده‌هایش حکم صادر نکند.

۸. در مواجهه با امور مشتبه و مسائل گنگ و پیچیده احتیاط و تأمل را از

[صفحه ۱۵۳]

دست ندهد و در کشف واقعیات براساس دلایل و براهین قطعی، کنجکاو و مصر باشد.

۹. با طرفین دعوا گشاده‌رو باشد و بدون ابراز خستگی و ناراحتی به هر کدام از طرفین فرصت سخن گفتن بدهد.

۱۰. گرفتار حيله و مکر فریبکاران نشود و در مقابل تملق و چاپلوسی، اراده‌ی خود را از دست ندهد.

۱۱. و سرانجام پس از تمام این شرایط و خصوصیات، از قاطعیت تمام برخوردار باشد و هنگامی که حقیقت را کشف کرد، اجازه ندهد که هیچ عاملی مانع از صدور حکم قطعی و عادلانه‌اش گردد، یعنی حکم خود را با قاطعیت تمام، بدون طرفداری از یکی و کم‌لطفی به دیگری صادر کند و از هیچ چیز و هیچکس، هیچگونه ملاحظه و رعایتی نکند.

آنگاه علی علیه السلام به مالک و تمامی زمامداران هشدار می‌دهد که افرادی با چنین مشخصات بسیار کمیابند و داشتن قاضی شایسته و صالح برای یک زمامدار توفیق بزرگی است که باید ارزش آن را بداند:

ثم اختر للحکم بین الناس افضل رعیتک فی نفسک ممن لا تضیق به الامور و لا تمحکه الخصوم و لا یتمادی فی الزله و لا یحصر من الفیء الی الحق اذا عرفه و لا- تشرف نفسه علی طمع و لا یکتفی بادی فهم دون اقصاه و اوقفهم فی الشبهات و آخذهم بالحجج و اقلهم تبرما بمراجعه الخصم و اصبرهم علی تکشف الامور و اصرمهم عند انضاح الحکم، ممن لا یزدهیه اطراء و لا یستمیله اغراء و اولئک قلیل.

برای داوری بین مردمان، برترین فرد خود را برگزین! کسی که دارای سعه‌ی صدر باشد و مخاصمه‌ی طرفین دعوی او را به خشم و کج خلقی و اندارد و در اشتباهاتش پافشاری نکند و چون متوجه‌ی اشتباه خود شود، بازگشت به حق و اعتراف به آن برایش سخت نباشد و طمع را به دل خود راه ندهد و در فهم مطالب به اندک تحقیق اکتفا نکند، کسی که در شبهات از همه محتاطتر و دریافتن و

تمسک به دلیل از همه مصرتر باشد و از کثرت مراجعه کمتر خسته شود و در کشف امور از همه

[صفحه ۱۵۴]

شکیباتر باشد و به هنگام روشن شدن حق با قاطعیت حکم دهد، ستایش فراوان او را فریب ندهد و تمجیدهای بسیار او را متمایل به جانب مدح کننده نسازد. اینگونه افراد بسیار اندکند.

وظایف رهبر در برابر قضات شایسته

گفتیم از دیدگاه علی علیه السلام افرادی که دارای تمام شرایط لازم برای قاضی شایسته و عادل باشند، بسیار کمیابند و زمامداران و مسوولان حکومتی برای یافتن و به کار گماردن اینگونه افراد باید تلاش و جدیت فراوان به کار برند. اما مسئله در این است که مسوولیت زمامدار فقط به یافتن یا تربیت کردن و به کار گماردن قضات صالح محدود نمی‌شود، چرا که پس از یافتن قضات صالح، دو مسئله‌ی بسیار مهم درباره‌ی وظایف رهبر و چگونگی رفتار و برخوردش با قضات و حفظ و نگهداری آنها در مسند قضاوت، مطرح می‌شود که اهمیت آن حتی از یافتن این افراد نیز بیشتر است:

اول اینکه زمامدار باید مراقب باشد که قاضی از لحاظ مادی در تنگنا قرار نگیرد، زیرا در آن صورت محتمل است یا از کار خود کناره‌گیری کند، یا دل‌سرد شود و به خوبی انجام وظیفه نکند و یا در خطر لغزش قرار گیرد و با تطمیع و افتادن به منجلا ب رشوه‌خواری، ناحق را حق و حق را ناحق کند.

دوم آنکه رهبر باید موقعیت قاضی را مستحکم کند و نزد خود مقامی والا و جایگاهی ارزنده به قاضی بدهد تا او را کسی قادر به اعمال نفوذ و تحمیل خواسته‌های خود به او نباشد، ثانیاً هیچکس در او طمع نبندد، ثالثاً کسی جز رهبر و زمامدار قادر به عزل وی نباشد و هیچکس در صدد ایزد و آزارش بر نیاید، رابعاً احدی به خود جرات سخن‌چینی و دسیسه‌گری علیه او را ندهد و همه بدانند که قاضی صالح و عادل، از سعایت دیگران در نزد رهبر و زمامدار در امان است.

علی علیه السلام پس از برشمردن وظایفی که یک رهبر در مقابل قاضی صالح و عادل به عهده دارد، در زمینه‌ی اهمیت وجودی قاضی برای حکومت حق و عدالت و استقرار قانون عدل، هشدار بیشتری می‌دهد و برای جلب توجه زمامداران

[صفحه ۱۵۵]

به نقش و ارزشی که قضات صالح در اجرای عدالت و جلوگیری از هرج و مرج و فساد و پیاده کردن احکام خدا دارند، خواستار دقت بیشتری می‌شود و در این رابطه، از دورانی یاد می‌کند که در فاصله‌ی رحلت رسول‌الله صلی الله علیه و آله و حکومت او، دین اسلام ملعبه‌ی هوی و هوسهای اشرار شده بود و تحت نام دین، رذیلانه‌ترین اعمال را مرتکب می‌شدند و به ویژه دستگاه قضایی اسلام را پایمال هدفهای پلید خود کرده بودند:

ثم اکثر تعاهد قضائه و افسح له فی البذل ما یزیل علته و تقل معه حاجته الی الناس و اعطه من المنزله لدیک ما لا یطمع فیه غیره من خاصتک، لیامن بذلک اغتیال الرجال له عندک.

فانظر فی ذلک نظراً بلیغاً، فان هذا الذین قد کان اسیراً فی ایدی الاشرار، یعمل فیه بالهوی و تطلب به الدنیا.

پس از آنکه قاضی را انتخاب کردی، کار او را مراقبت کن و احکامش را بررسی نما و در بخشش به او سفره‌ی سخاوتت را بگستر، آن چنان که احتیاجش از بین برود و نیازی به مردم پیدا نکند و چندان بر مقام و منزلتش بیفزای که خواص تو در آن طمع نکنند، تا از تهمت سخن‌چینان و بداندیشان در امان باشد.

در این کارها که گفتم با دقت بنگر! چرا که این دین در گذشته اسیر دست اشرار بوده و به هوای نفس عمل می‌کردند و آن را وسیله‌ی کسب دنیا قرار داده بودند.

حاکمیت ضابطه به جای رابطه در انتخاب کارگزاران دولت

در جامعه‌ی برین اسلامی، اجرای عدالت و تساوی و عدم تبعیض و باصطلاح روز عدم پارتی‌بازی و باندبازی و پیروی از تمایلات شخصی، یکی از اساسی‌ترین و مهمترین مسائل جامعه و حکومت است. به دیگر سخن، هر چه در جوامع غیر اسلامی، باندبازیها و روابط خصوصی عامل تقسیم پستها و مقامها در میان عده‌ای بخصوص بشمار می‌رود، برعکس آن در جوامع اسلامی مصداق دارد، چرا که در فرهنگ اسلامی، ضابطه و قانون جای رابطه و تمایل شخصی را

[صفحه ۱۵۶]

می‌گیرد و رعایت عدالت اسلامی ایجاب می‌کند که در تقسیم پست و منصب تنها به فضائل و اصالت‌های انسانی و امتیازات اسلامی توجه شود و هر کس بر حسب لیاقت و کاردانی و تقوایش به مقام مناسب دست یابد. از این رو، از دیدگاه علی علیه السلام یک زمامدار لایق کسی است که در تقسیم مسوولیتها و پستها میان افراد، جز اجرای عدالت و دادن حق به حقدار، به چیزی فکر نکند و جز با دقت و تامل در خصوصیات و امتیازات افراد و امتحان و آزمایش آنها، کسی را به کارگزاری دولت نگمارد. به همین دلیل است که آن حضرت از مالک و تمام زمامداران اسلامی می‌خواهد که در تعیین کارگزاران و صاحب‌منصبان دولت، تنها ملاکهای اسلامی را در نظر داشته باشند و هرگز تمایلات شخصی، یا احساسات و عواطف و یا روابط خصوصی و باندبازی را در این امر دخالت ندهد.

ملاک‌هایی که علی علیه السلام برای تشخیص و تعیین یک کارگزار دولت برمی‌شمارد به طور فشرده عبارت است از:

۱. با تجربه و کارآموده باشد و در جریان مسائل و مشکلات و درگیریها، مجرب و آبدیده شده باشد.
۲. نجابت و پاکدامنی داشته و اهل شرم و عفت و صیانت نفس باشد و رذیلت و وقاحت را به خود راه ندهد.
۳. از خانواده‌های اصیل و صالح و متقی و پاکدامن بوده و در محیط جور و خیانت و فساد بزرگ نشده باشد.
۴. دارای حسن سابقه بوده و در اسلام سابقه‌اش بیش از دیگران باشد، یعنی از کسانی باشد که پیش از نفوذ و گسترش و قدرت اسلام، به آیین خدا گرویده باشد، نه از آنهایی که وقتی عظمت روز افزون اسلام را دژیدند، بعضا به خاطر ترس یا بهره‌گیری از قدرت اسلام یا دست یافتن به مقام و ثروت و رفاه تن به اسلام دادند.
۵. صاحب شخصیت و دائما در صدد صیانت نفس و پاکی رو خود باشد و از هر گونه لغزشی دوری گزیند.
۶. دارای خصیصه‌ی مدیریت و دور اندیشی و در کارها و مسائل گوناگون اهل تدبر و تعمق و تفحص باشد.

[صفحه ۱۵۷]

۷. به مطامع مادی نظر نداشته و دارای حیثیت و سلامت نفس باشد.

علی علیه السلام ضمن بر شمردن خصوصیات و شرایط کارگزاران دولت، وظایفی را هم که زمامدار در انتخاب اینگونه افراد بر عهده دارد، بیان می‌فرماید، از آن جمله:

۱. زمامدار باید در امور و اعمال کارمندان دقت کند و هر کدام را پس از آزمونهای دقیق به کار گمارد.
۲. در انتخاب این افراد بر اساس نظر شخصی و با استبداد رای رفتار نکند. بلکه به نظرات دیگران هم احترام گذاشته و با آنها مشورت کند.
۳. به کارگزاران خود فرصت مناسبی بدهد تا استعداد و لیاقت خود را بروز دهند و کارایی خود را در معرض آزمایش و بررسی و اظهار نظر بگذارند.
۴. بر اساس تمایلات و روابط شخصی و یا به خاطر خصوصیتی که در یک فرد وجود دارد ولی به مقام و مسوولیت مورد نظر

ارتباطی ندارد، کسی را به کار منصوب نکند.

آنگاه علی علیه السلام می‌فرماید که اگر زمامداری بدون توجه به ملاکها و معیارهای اسلامی مذکور، کسی را به پست و مقامی منصوب کند، این کار در واقع ریشه‌ی واحد و مشترکی است که شاخه‌های گوناگون ظلم و جور و خیانت از آن سر بر می‌کشند: ثم انظر فی امور عمالک فاستعملهم اختارا و لا تولهم محاباه و اثره، فانهما جماع من شعب الجور و الخیانه و توخ منهم اهل التجربه و الحیاء من اهل البیوتات الصالحه و القدم فی الاسلام المتقدمه، فانهم اکرم اخلاقا و اصح اعراضا و اقل فی المطامع اشرافا و ابغ فی عواقب الامور نظرا.

سپس در کارهای کارمندان بنگر و چون آنان را آزمایش نمودی، به کار بگمار، نه از راه بخشش و خودکامگی و به طور دلخواه، زیرا اینگونه روش نوعی ستم و خیانت است. و ایشان را از میان اهل تجربه و شرم و حیا و از خانواده‌های خوشنام و پیشقدمان در اسلام تعیین نما! زیرا اخلاق آنها بهتر و خانواده‌ی آنها پاکتر و نیز طمعشان کمتر و در سنجش عواقب کارها بیناترند.

[صفحه ۱۵۸]

تامین نیازهای مادی کارمندان دولت

پیش از این نیز در قسمتهای پیشین به مناسبت طرح مسائل مختلف، در یک آیین الهی واقع بینانه‌ی، همواره به مسئله‌ی رفاه و بی‌نیازی افراد و تامین احتیاجات مادی آنها توجهی عمیق و اساسی ابراز کرده و اصول و ضوابطی مشخص برای آن قائل شده است. در زمینه‌ی وظایفی که یک زمامدار اسلامی در مقابل همکاران خود و کارگزاران دولت برعهده دارد، بازمی‌بینیم که علی علیه السلام این مسئله را با دقت و باریک‌بینی شگرفی مطرح می‌کند و رسیدگی به امور مادی و رفع نیازهای کارمندان را یکی از ارکان مهم مدیریت و عاملی اساسی برای جلوگیری از خیانت کارمندان و دستبردزدن به بیت‌المال و رشوه‌خواری و پایمال کردن حق و از هم پاشیده شدن نظام جامعه می‌داند و هشدار می‌دهد که اگر نیازهای مادی کارمندان تامین شده باشد، حتی افراد نادرست نیز بهانه‌ای برای دزدی و خیانت و رشوه‌خواری نخواهند داشت و در صورتیکه دست به چنین کاری بزنند، در مقابل رهبر، لال و سرافکنده خواهند ماند و هیچ توجیهی برای دفاع از خود نخواهند داشت. اما اگر نیازهای مادی آنان تامین نشده باشد، فشار احتیاج آنها را از راه راست منحرف می‌سازد و روحیه‌ی امانت‌داری را در آنان متزلزل می‌کند و زمامدار نیز حجتی بر آنان نخواهد داشت، زیرا سرقت و خیانت خود را توجیه می‌کنند و گناه آن را به گردن زمامداری که آنها را در محرومیت و نیازمندی نگاه داشته و در عین حال اموال مردم را زیر دستشان قرار داده است، خواهند انداخت:

ثم اسغ علیهم الایزاق، فان ذلک قوه لهم علی استصلاح انفسهم و غنی لهم عن تناول ما تحت ایدیهم و حجه علیهم ان خالفوا امرک، او تلموا امانتک.

سپس به ایشان حقوق کافی برسان! زیرا این کار موجب تقویت نفسشان می‌شود و

[صفحه ۱۵۹]

آنان را از دست‌درازی به اموال زیردستان بازمی‌دارد، به علاوه این حجتی است بر ایشان اگر از دستورات سرپیچی کنند یا در امانت خیانت ورزند.

نظام بازرسی در حکومت اسلامی و نقش رهبر در مقابل آن

در مورد کارگزاران و ماموران دولتی، نقش و وظیفه‌ی رهبر تنها به انتخاب و منصوب نمودن آنها و رسیدگی به زندگی و امور مادی و احتیاجاتشان، محدود نمی‌شود، بلکه رهبر، پس از به کار گماردن ماموران و عمال حکومتی، وظیفه دارد که دائما مراقب

اعمال و رفتار آنان باشد. مراقبت نسبت به طرز انجام وظیفه‌ی ماموران، نحوه‌ی برخوردشان با افراد ملت، صحت یا سقم گزارشهایی که آنان درباره‌ی پیشرفت امور و انجام وظایف خود به رهبر می‌دهند، میزان درستی و نادرستی شکایاتی که مردم از عمال حکومتی دارند و برای زمامدار می‌فرستند و دهها مسئله‌ی دیگر، همه و همه از جمله مواردی هستند که یک زمامدار شایسته نه تنها حق رسیدگی به آنها را دارد، بلکه این رسیدگیها از وظایف بسیار مهم و سازنده‌ی اوست. زیرا هرگاه زمامدار مراقب اعمال و رفتار کارگزاران و ماموران دولتی نباشد، دور نیست که افرادی از آنها به سوء استفاده از منصب و مسوولیت خود پردازند و با ظلم و تعدی به مردم و دستیازی به خیانت و بی‌عدالتی و فساد، مردم را نسبت به حکومت مایوس و بدبین سازند و نظام جامعه را از هم پاشند. لذا برای جلوگیری از این وضع، مراقبت و نظارت دائمی بر کارهای ماموران ضرورت دارد و برای نیل بدین منظور، برقراری یک نظام بازرسی دقیق و مطمئن که گزارشهای صحیح و قابل اعتمادی درباره‌ی کارمندان به رهبر ارائه دهند، از جمله وظایف رهبر است.

طبیعی است که این بازرسان باید از نزدیکترین و مورد اطمینانترین افراد نسبت به رهبر و اشخاصی متقی، مومن، خداترس و اهل امانت و صداقت باشند و رهبر در مورد وفاداری و راستی و دوستی آنها نسبت به خود کاملاً مطمئن باشد و یقین بداند که اخبار و گزارشهای آنان بدور از هر گونه دروغ و خدعه و خدشه‌ای خواهد بود و جز خدمت به خدا و اسلام و حکومت اسلامی چیز دیگری

[صفحه ۱۶۰]

را در بازرسی امور و تهیه‌ی گزارشهای خود در نظر نخواهند گرفت.

از جمله مسائل مهم مطروحه در ارتباط با نظام بازرسی این است که اسلام، بازرسان حکومت را به «عیون» یعنی چشمهای حکومت تعبیر می‌کند، زیرا به راستی بازرس، چشم حکومت و حاکم است و حکومتی که نظام بازرسی صحیح و مطمئن نداشته باشد، همانند کوری است که معایب را نمی‌بیند و در منجلا ب عیوب و مفساد غوطه‌ور می‌شود. از اینرو علی علیه السلام به زمامدار اسلامی رهنمود می‌دهد که این چشمها (بازرسان) را مخفیانه به نقاط مختلف کشور بفرستد، زیرا مراقبت پنهانی باعث می‌شود که عمال و ماموران دولتی از یک سو امانتداری و پرهیز از سوء استفاده و خیانت را پیشه کنند و از سوی دیگر با ملت رفتاری نرم و عطف آمیز داشته باشند و در انجام امور محوله تاخیر و تعلل نورزند و کار مردم را با سرعت و دقت انجام دهند.

همچنین علی علیه السلام هشدار می‌دهد که بازرسان می‌بایست از اعتماد رهبر برخوردار باشند و گزارشاتی که می‌دهند برای زمامدار حجت باشد و مورد رسیدگی قرار گیرد، زیرا اگر بازرسان درباره‌ی معایب و مفساد کارمندان گزارش دهند، اما این گزارشها زیر علامت سوال برود و مورد توجه و رسیدگی قرار نگیرد و یا با سوء ظن و تردید تلقی شود، دیگر کسی به نظام بازرسی اعتنایی نخواهد کرد و افراد نادرست بدون بیم و هراس، به فساد و خیانت ادامه خواهند داد و جامعه را به منجلا ب خواهند افکند. از این جهت علی علیه السلام رهنمود می‌دهد که اگر یکی از عمال حکومت و حتی کسی از یاران و همکاران نزدیک زمامدار دست به فساد و نادرستی و خیانتی زد و گزارشات بازرسان مخفی هم حاکی از تایید این موضوع بود، همین گزارشات برای اثبات خیانت آن شخص کافی است و باید بدون درنگ مورد رسیدگی قرار گیرد.

آنگاه علی علیه السلام طرز برخورد رهبر در مقابل افراد خائن را بدینگونه مشخص می‌سازد که: خائن را به کیفر عملش برسان! حد شرعی مناسب با خیانتش را - نه کمتر و نه بیشتر - بر او جاری کن! خائن را رسوا و بی‌آبرو کن و او را به خاک ذلت و خواری بنشان! داغ خیانت را آشکارا بر پیشانی بزن و

[صفحه ۱۶۱]

قلاده‌ی ننگ و بدنامی را بر گردنش بیفکن چندان که در میان مردم انگشت نما گردد، تا هم سرنوشت او باعث عبرت دیگران شود

و هم دیگر فرصت و امکانی برای خیانت و فساد در میان مردم پیدا نکند.

نکته‌ی قابل توجه دیگر اینکه در بیان علی علیه‌السلام پاسخ هر نوع سوال و ایراد احتمالی در مورد سفارش اکید بر اعتماد نسبت به بازرسان نیز پیشاپیش داده شده است. آری، اگر با وجود همه‌ی دقتها و مراقبتها در انتخاب بازرسان، باز هم بعضی از آنان گزارشات دروغین و خدشه‌دار بدهند، اعتماد به آنها چه محلی می‌تواند داشته باشد؟ باید توجه داشت که علی علیه‌السلام ضمن سفارش به دقت در انتخاب بازرسان و اطمینان به سلامت روحی و اخلاقی آنان، باز هم زمامدار را دعوت می‌کند که هر کاری را از مجاری مختلف دنبال کند، تا هرگاه یک گزارش از چند مجرا مورد تایید و اتفاق نظر قرار گرفت، برای زمامدار شکی در صحت و پذیرش آن وجود نداشته باشد. معنای این سخن آن است که با تمام شرایطی که برای انتخاب بازرسان وجود دارد، اولاً گزارش هیچکدام به تنهایی حجت نیست و ثانیاً هرگاه در یک گزارش، اتفاق قول و نظر نباشد، درباره‌ی آن تحقیق و بررسی بیشتری انجام خواهد گرفت. گذشته از اینها گزارش دروغ یک بازرس نیز در حکم همان خیانت و سوء استفاده‌ی ماموران دولتی است که به نوبه‌ی خود مجازات شدید و ننگ و رسوایی در جامعه را به دنبال خواهد داشت:

ثم تفقد اعمالهم و ابعث العيون من اهل الصدق و الوفاء عليهم، فان تعاهدك في السر لامورهم حدوده لهم على استعمال الامانه و الرفق بالرعيه.

و تحفظ من الاعوان، فان احد منهم بسط يده الى خيائنه اجتمعت بها عليه عندك اخبار عيونك اکتفیت بذلك شاهدا، فبسطت عليه العقوبه في بدنه و اخذته بما اصاب من عمله، ثم نصبته بمقام المذله و وسمته بالخيانه و قلده عار التهمه.

سپس با فرستادن ماموران مخفی راستگو و باوفا، کارهای آنان را زیر نظر بگیر!

[صفحه ۱۶۲]

زیرا، بازرسی نهانی در کارشان، آنان را به رعایت امانت و نرمی با توده‌ی مردم وادار می‌سازد.

با دقت بسیار، مراقب اعوان و انصار خود باش! اگر یکی از آنان دست به خیانت زد و ماموران مخفی تو به طور دسته جمعی آن را تایید کردند، باید که به آن اکتفا کنی و بدون تاخیر خیانتکار را کیفر دهی. و به مقدار خیانتی که انجام داده است، او را کیفر نما! سپس وی را در مقام خواری و مذلت بنشان و داغ خیانت بر جبینش بنه و طوق رسوایی بر گردنش بیفکن!

اهمیت کشاورزی و مفهوم اصطلاحی خراج

در صدر اسلام صنعت به خاطر ضعف و محدودیتش و تجارت به واسطه‌ی نابسامانی بازرگانی جهانی و ضعف ارتباطات و نبودن راههای تجاری کافی و امنیت لازم، تامین‌کننده‌ی بنای اقتصادی جامعه نبوده و اقتصاد جامعه بستگی به زمینهای کشاورزی و محصولات حاصله داشت و از اینرو، «مالیات» تنها از زمین و محصولات کشاورزی گرفته می‌شد.

در اصطلاح فقهی اینگونه مالیات را «خراج» و «مقاسمه» می‌نامند. اگر حکومت، قسمت معینی از زمین را (مثلاً یک سوم یا یک دوم و ...) به عنوان مالیات مشخص می‌کرد آن را «مقاسمه» می‌گفتند و چنانچه به صورت قطعی و مشخص (مثلاً هر هکتاری دوست درهم) مالیات تعیین می‌شد، آن را «خراج» می‌نامیدند و به کسانی که خراج و مقاسمه می‌دادند، «اهل خراج» می‌گفتند. حال که مفهوم اصطلاحی خراج روشن شد، ببینیم اهمیت کشاورزی چیست و نقش کشاورزی در حرکت تکاملی اقتصادی جامعه چگونه است؟

می‌دانیم اکثر کسانی که در شهر زندگی می‌کنند و ناگزیر از قبول شیوه و الگوی زندگی شهرنشینی هستند، مصرف‌کننده‌اند (و هر چه مرفه‌تر، پر مصرف‌تر) و زندگیشان از طریق تولید روستاییان و کشاورزان (که بر روی زمین و منابع طبیعی کار و تلاش می‌کنند) تامین می‌شود و از خود تولیدی ندارند. اگر کشاورزان همت کنند و با کار و تلاش، محصولات کشاورزی را رونق بیشتری

[صفحه ۱۶۳]

دهند، احتیاجات شهرنشینان تامین شده است و گرنه هیچ شهرنشینی قادر به تهیه‌ی مایحتاج اولیه‌ی خود نیز نخواهد بود. این است که کشاورزی در هیچ مقطعی از زمان اهمیت و ارزش خود را از دست نخواهد داد و همیشه به عنوان تامین کننده‌ی مایحتاج اولیه‌ی انسانها باقی خواهد ماند.

از سوی دیگر شهرنشینان به طور مستقیم و بدون واسطه، مایحتاجشان را تامین نمی‌کنند، بلکه آن را از طریق بازرگانان، واسطه‌ها و سایر عوامل دست اندرکار که ایشان هم به نوبه‌ی خود خریدار مازاد فرآورده‌های حیوانی و نباتی کشاورزان هستند، به دست می‌آورند. البته کشاورزان نیز طبیعتاً لوازم زندگی نظیر پوشاک، ابزار کار و سایر مایحتاج خود را با پولی که از طریق فروش مازاد بر مصرف محصولاتشان به دست می‌آورند، تهیه می‌کنند. و این داد و ستدها به طور طبیعی باعث شکوفایی و پیشرفت اقتصادی جامعه خواهد شد و همه‌ی اینها به کار کشاورزان بستگی دارد. از این جهت است که نابسامانی کار کشاورزان هرگز در محدوده‌ی زندگی خود آنان باقی نمی‌ماند، بلکه آثار خود را به همه جا گسترش داده و فعالیتها را فلج می‌سازد و جامعه را به فاجعه‌ی اقتصادی و سرانجام به از هم پاشیدگی و نابودی می‌کشاند:

و تفقد امر الخراج بما یصلح اهله، فان فی صلاحه و صلاحهم صلاحاً لمن سواهم، و لا صلاح لمن سواهم الا بهم، لان الناس کلهم عیال علی الخراج و اهله.

جریان خراج را به گونه‌ای رسیدگی کن که وضع خراج دهندگان سامان یابد، زیرا اگر امر خراج و خراجگزار سامان داشته باشد، دیگر اصناف جامعه در آسایش و راحتی زندگی می‌کنند. طبقات دیگر جامعه جز با تکیه برایتان آسایش و راحتی ندارند، زیرا مردم همگی جیره‌خوار مالیات و مالیات دهندگانند.

[صفحه ۱۶۴]

تلاش دولت در جهت تقویت کشاورزی

اگر قرار است دولت بر مالیات و خراج تکیه داشته باشد می‌بایست زمینه‌ی آن را نیز فراهم کند. دولت باید در نگهداری زمین، تامین آب، تنظیم شبکه‌های آبیاری، ایجاد نهرها، پلها، سدها، حفر چاههای عمیق و احداث راههای مختلف ارتباطی ما بین مناطق کشاورزی، دهقانان زحمتکش را یاری و مساعدت نماید و با این تلاش، کشاورزی را رونق بیشتری بخشد. تنها در این صورت است که حکومت می‌تواند از مردم انتظار پرداخت مالیات داشته باشد و گرنه در کشوری که کشاورزی رونق ندارد و دهقانان به وسیله‌ی «کشت» تامین معاش نمی‌کنند و درآمد کافی ندارند، وضع هر گونه مالیاتی بر ملت، تحمیل طاقتفرسایی است که مردم را به سوی نارضایی و کشور را به طرف ناامنی و ویرانی و حکومت را به سراشیب سقوط می‌کشاند. از همین رو است که علی علیه‌السلام پرداخت مالیات را فرعی بر درآمدهای مردم دانسته و فرموده است که زمامدار پیش از آنکه به فکر مالیات باشد، می‌بایست به عمران و آبادی کشور فکر کند.

ولیکن نظرک فی عماره الارض ابلغ من نظرک فی استجلاب الخراج، لان ذلک لا یدرک الا بالعماره و من طلب الخراج بغیر عماره اخرج البلاد و اهلک العباد، و لم یستقم امره الا قلیلاً.

باید توجه تو در آبادانی زمین بیشتر باشد از دقتی که در گرفتن مالیات به عمل می‌آوری، چرا که دریافت خراج جز به آبادانی زمین ممکن نمی‌شود. کسی که بدون کوشش در آبادانی زمین از مردم خراج بخواهد، شهرها را ویران کرده و بندگان خدا را به هلاکت رسانده است. چنین حکومتی جز اندک زمانی باقی نخواهد ماند.

[صفحه ۱۶۵]

تخفیف در مالیات

دهقانان از همه‌ی طبقات زحمتکش‌تر و پر تلاش‌ترند. زندگیشان اسیر عوامل طبیعی و پدیده‌های جهان طبیعت است. کوچکترین اهمال و بی‌توجهی نسبت به رخدادهای جهان طبیعت و ناهمگونی با مساعدتهای آن، زیان سنگینی را به بار خواهد آورد. به همین دلیل کشاورز مجبور است همه روزه و در طول سال و در همه‌ی حالات، افکار و اوقات خود را متوجه‌ی مزرعه و کشتزار خود نموده و لحظه‌ای غفلت ننماید، برخلاف دیگر طبقات که هر آن می‌توانند در کارشان به طور دلخواه رفتار کنند و زندگیشان را آن چنانکه می‌خواهند تنظیم نمایند.

وقتی کار چنین طاقتفرسا و جانکاه است، بایستی سطح زندگی و مقدار درآمد نیز با آن متناسب گردد تا کشاورز احساس کند کارش به نفع خود اوست و ثمره‌ی زحماتش به جیب دیگران نمی‌رود و هیچگاه احساس ستم و استثمار شدن نکند، زمین را از آن خود بداند و مطمئن باشد که هیچکس نمی‌تواند روزی آن را از او بگیرد.

در کنار همه‌ی این مسائل، باید نظرها و پیشنهادات کشاورز درباره‌ی زمین و قدرت بهره‌دهی آن نیز مورد توجه قرار بگیرد. اگر مقدار مالیات را با درآمد خود متناسب نمی‌داند و یا از آفات نباتی و اثرات حاصله می‌نالد و در نتیجه خود را از پرداخت مالیات مقرر ناتوان می‌بیند، مسوولان حکومتی بایستی مشکلاتش را درک کنند و برای اصلاح کارش از مالیات بکاهند یا مطلقاً از آن صرف نظر نمایند، زیرا کاستن مالیاتها (در هنگام نیاز کشاورزان) کاری است که منافع آن به خود دولت بازمی‌گردد و کشاورز با دستی بازتر و چهره‌ای شاداب‌تر در آبادانی و اصلاح زمین و رفع نیازمندیهای ضروری می‌کوشد و باعث عمران مناطق کشاورزی و در نهایت جامعه می‌گردد.

نتیجه‌ی دیگر این کار احساس اطمینان و رضایتی است که کشاورزان را (که بیشترین افراد جامعه را تشکیل می‌دهند) وادار می‌کند که حکومت موجود را از دل و جان دوست بدارند و در هنگام ناتوانی و گرفتاری یاریش نمایند و در

[صفحه ۱۶۶]

وقت شکست و بحران به حمایت و پشتیبانیش برخیزند. این است که علی علیه السلام می‌فرماید:

فان شکوا ثقلا او علیه، او انقطاع شرب او باله، او احاله ارض اغتمرها غرق، او اجحف بها عطش، خففت عنهم بما ترجوان يصلح به امرهم. و لا- یثقلن علیک شیء خففت به المونه عنهم، فانه ذخر یعودون به علیک فی عماره بلادک و تزین ولایتک، مع استجلابک حسن ثنائهم و تبجحک باستفاضه العدل فیهم، معتمدا فضل قوتهم، بما ذخرت عندهم من اجمامک لهم و الثقه منهم بما عودتهم من عدلک علیهم و رفقک بهم.

فربما حدث من الامور ما اذا عولت فیه علیهم من بعد احتملوه طیبه انفسهم به، فان العمران محتمل ما حملته.

اگر مردم از سنگینی خراج، یا از آفت کشت، یا از قطع آب، یا از نیامدن باران و شب‌بم، یا از فاسد شدن دانه در اثر طغیان سیل و خشکسالی شکایت کنند، تو در گرفتن مالیات از آنان بقدری تخفیف ده که بتوانند کارشان را سامان دهند.

نباید این تخفیف برایت گران آید، زیرا این تخفیف، اندوخته‌ای است که به دنبال آبادی شهرها و آرایش قلمرو تو، بعدها به تو بازمی‌گردد، به علاوه، ستایش آنان را نیز نسبت به خویش برمی‌انگیزی و خود نیز از اینکه عدالت را در مورد آنها بکار بسته‌ای، خوشحال خواهی شد. (همه‌ی اینها موجب می‌شوند که) تو اعتماد خواهی کرد که در صورت نیرومندی به تو کمک خواهند کرد، چون تو باعث رفاه آنان گردیدی و آنها را به عدالت خویش عادت دادی و با آنان با نرمی رفتار کردی.

چه بسا حوادثی ضمن جریانات گوناگون رخ دهد که اگر حل آنها را به عهده‌ی آنان واگذاری، با طیب خاطر می‌پذیرند، که عمران کشور هر چه بخواهی قابل توسعه است.

نتایج بی‌توجهی به کشاورزان

از بیان گذشته‌ی علی علیه‌السلام می‌فهمیم که وقتی به کشاورزان مالیات سنگین تحمیل شود و از طرفی در آبادانی و حفظ زمین و در جهت پیشبرد زراعت

[صفحه ۱۶۷]

از جانب دولت اقدامی صورت نگیرد، آنها احساس خواهند کرد که برای خودشان کار نمی‌کنند و در مقابل زحمات طاقتفرسا و جانکاه، به درآمد مطلوبی نمی‌رسند و حاصل کارشان نصیب دیگران است. حاصل این احساسها الزاما دهقانان را به دروغ، فریبکاری، قاچاق فروشی، دزدی و سایر انحرافات وادار خواهد ساخت. به جای آنکه با کارکردن بر روی زمین خودشان زندگیشان را تامین کنند، روزگارشان را با جرم و جنایت خواهند گذراند و یا در لباس قطاع‌الطریق، در کمین هستی انسانها خواهند نشست. ره آورد دیگر چنین وضعی این است که نیروهای جوان و فعال روستاها برای دستیابی به زندگی مطلوب راهی شهرها خواهند شد و در آنجا سر از دست فروشی (و اقدام به کارهای کاذب که امروزه در شهرها مرسوم و رایج است) در خواهند آورد و نتیجه‌ی طبیعی این وضع بیکاری جوانان پاک روستایی و آلوده شدن آنان به گناه و فساد و در نتیجه، ذلت دولت و حکومت خواهد شد.

عوامل سقوط و انحطاط حکومت

در دیدگاه علی علیه‌السلام سه عامل موجب انحطاط و سقوط حکومت است:

۱. روحیه‌ی تکاثر و جمع‌المال در دولتمردان

۲. سوءظن و بدبینی برای بقا و استمرار دولت

۳. پندناپذیری از رخدادهای پیشامدها.

اگر دولتمردان از بقا و استمرار حکومت مطمئن نباشند و حکومت را متزلزل و در حال رفتن تصور کنند و به دنبال تکاثر و جمع‌المال باشند و از رخدادهای پیشامدها عبرت نگیرند، زمینه‌ی سقوط و انحطاط دولت و حکومت را فراهم کرده‌اند و چنین دولتی قابل ماندن و حکومت کردن نیست و خواه و ناخواه روزی بساط حکومتش برچیده خواهد شد.

[صفحه ۱۶۸]

و انما یوتی خراب الارض من اعواز اهلها و انما یعوز اهلها لاشراف انفس الولاة علی الجمع و سوء ظنهم بالبقاء و قله انتفاعهم بالعبر. خرابی زمین ناشی از تنگدستی کسانی است که بر روی آن کار می‌کنند. اهل زمین هنگامی وضعشان بد می‌شود که دولتمردان روحیه‌ی تکاثر داشته باشند و از رخدادهای عبرت‌نیاموزند.

بهترین معیار برای گزینش

یکی از اهداف اساسی و عالی‌ه‌ی اسلام برقرار کردن عدل و قسط در جامعه و به وجود آوردن اعتدال کامل در امت و جامعه‌ی اسلامی است.

اگر یک فرماندار بخواهد (که بایستی بر این اساس رفتار نماید) عدالت را در انتخاب معاون رعایت کند، لازم است بهترین معاون را شایسته‌ترین فرد از لحاظ اخلاق حسنه قرار دهد و کسی را که خلق و خویش خداگونه است، انتخاب نماید. روشن است شخصی که «تخلقوا باخلاق الله» را آویزه‌ی گوش قرار داده باشد، صفات زیر را نیز دارا خواهد بود: دانا و اندیشمند است.

امین است.

توانا است.

کاردان است.

کارش روی حساب است.

از دقت و ابتکار برخوردار است.

از ادب و ظرفیت کامل بهره‌مند است.

نیکان را دوست دارد و از بدان و ستمگران بیزار است.

متواضع است.

[صفحه ۱۶۹]

و در یک کلام دارای تمام فضائل و کمالات انسانی است که برخی از آنها در کلمات امام علیه السلام تبلور یافته است: ثم انظر فی حال کتابک، فول علی امورک خیرهم و اخصص رسائلک الی تدخل فیها مکائدک و اسرارک باجمعهم لوجه صالح الاخلاق ممن لا تبطره الکفرامه، فیجتری بها علیک فی خلاف لک بحضره ملا و لا تقصر به الغفله عن ایراد مکاتبات عمالک علیک و اصدار جواباتها علی الصواب عنک و فیما یاخذلک و یعطى منك و لا یضعف عقدا اعتقده لک و لا یعجز عن اطلاق ما عقد علیک و لا یجهل مبلغ قدر نفسه فی الامور، فان الجاهل به قدر نفسه یكون بقدر غیره اجهل.

سپس در وضع معاونان دقت کن و شایسته‌ترین ایشان را بر امور خود بگمار. نامه‌های محرمانه‌ات را که متضمن سیاستها و اسرار تو است به صالح‌ترین آنان از نظر اخلاق اختصاص ده! و او کسی باشد که بعدها موقعیتش او را به خودپسندی نکشاند و هرگز در حضور مردم به مخالفت با تو نپردازد، در ارائه‌ی نامه‌های فرمانداران به تو و صدور پاسخ آنها بر اساس مصلحت تو غفلت نکند، چگونگی تنظیم پیمانها را بداند (و سستی بخرج ندهد) و اگر پیمانی به زیان تو بسته شده باشد، از حل آن عاجز نباشد و نیز ارزش و موقعیت خویشتن را خوب بشناسد، زیرا هر کس ارزش خود را نشناسد، نمی‌تواند به ارزش دیگران پی ببرد و ناچار از برخورد با آنان می‌هراسد.

خوش خدمتیا و شناختهای شخصی را تنها ملاک قرار ندهیم

گفتیم از دیدگاه علی علیه السلام «خدا گونه بودن» بهترین معیار انتخاب معاون محسوب می‌شود. حضرت پس از بیان معیار گزینش معاون (و هر نوع انتخاب برای اعطای مسوولیت)، مسئله‌ی دیگری را نیز مطرح نظر قرار داده و با ژرفنگری داهیان‌ای که خاص حضرتش می‌باشد و از راز نهفته‌ای که از ویژگی و پیچیدگی وجود انسان سرچشمه می‌گیرد، پرده برمی‌دارد.

[صفحه ۱۷۰]

همه می‌دانیم کسانی که در مصدر امور قرار می‌گیرند دوستان زیادی پیدا می‌کنند!! و عجیب است که این نوع دوستان اکثرا از اخلاق به ظاهر حسنه نیز برخوردار خواهند بود.

آری، اینان گاهی به لباس زهاد درمی‌آیند و ثناگوی عباد می‌شوند، زمانی از شهادت و شجاعت دم می‌زنند و رزم اسفندیار و رستم را به باد مسخره می‌گیرند، روزی خود را سخی‌تر از حاتم می‌پندارند و ساعتی خود را اندیشمند قرن تصور می‌فرمایند. در حالیکه اینگونه سخنان (و حرکت‌های تصنعی) ترفندها و نقشه‌هایی است که فرصت‌طلبان می‌کوشند از طریق آن، ذهن مصادر امور را به خود جلب نمایند و زمام کارها را به دست گیرند.

به همین دلیل علی علیه السلام به مالک توصیه می‌کند که شناختهای شخصی خود را ملاک انتخاب قرار ندهد، بلکه علاوه از معیار

گذشته، موارد زیر را نیز در نظر داشته باشد:

ثم لا یکن اختیاریک ایاهم علی فراستک و استنامتک و حسن الظن منک، فان الرجال یتعرفون لفراسات الولاه بتصنعهم و حسن خدمتهم و لیس وراء ذلك من النصیحه و الامانه شیء، ولكن اختبرهم بما ولوا للصالحین قبلک، فاعمد لاحسنهم کان فی العامه اثرا و اعرفهم بالامانه وجها، فان ذلك دلیل علی نصیحتک لله و لمن ولیت امره.

دیگر آنکه نباید انتخاب معاونان صرفاً روی خوشبینی و اطمینان توبه آنان باشد، زیرا برخی از مردان با چاپلوسی و خوش خدمتی می‌کوشند خود را نزد فرمانداران، با تدبیر و وارسته و کاردان جا بزنند، حال آنکه در ورای این چهره‌ها از درستی و امانت و دلسوزی خبری نیست. پس آنان را با کیفیت همکاریشان با نیکان پیش از تو بیازمای و بهترینشان را که در میان مردم به راستی و پاکدامنی معروفند و در مردم اثر بهتری داشته‌اند، برگزین، زیرا این امر دلیل بر پیروی تو از فرمان خدا و امام تو خواهد بود.

[صفحه ۱۷۱]

تقسیم کار و تعیین مسئول

در فصول گذشته گفتیم که تقسیم کار امری ضروری و تفکیک قوا از مهمترین و اساسی‌ترین کارهای حاکم اسلامی است. امام علیه‌السلام در این قسمت ضمن یادآوری تقسیم کار، مالک را به تعیین مسوول مشخص برای هر کار و ویژگی آن مسئولی که در راس یک جریان قرار می‌گیرد، باید چنان قدرتی داشته باشد که بزرگی و عظمت کار بر وی چیره نشود و پیچیدگی امور دچار پراکندگی و حیرتش نسازد، چرا که در نهایت، همه‌ی این عیوب به حساب والی و فرماندار گذشته خواهد شد: و اجعل لراس کل امر من امورک راسا منهم، لا یقهره کبیرها و لا یتشتت علیه کثیرها و مهما کان فی کتابک من عیب فتغا بیت عنه الزمته.

برای هر یک از کارهای مسئولی انتخاب کن، مسوولی که اهمیت کار در مانده‌اش نکند و زیادی و تنوع آن به پراکندگی و حیرت دچارش نسازد. و هرگاه در معاونان عیبی باشد و تو تغافل کنی، مردم آن را به حساب تو خواهند گذاشت.

تجار و پیشه‌وران و کارگران

در صورتیکه تجارت وسیله‌ای برای بهروزی و بهبودی زندگی و تامین نیازمندیهای انسان باشد و در جهت سامان دادن وضع عمومی مردم و گشودن راه خدا به روی آنان، به کار گرفته شود، خوب و پسندیده و مورد تشویق اسلام است، ولی اگر تجارت و پیشه (و به عبارت دیگر جمع المال) به صورت هدف زندگی درآید و پلی باشد برای تجمل و فخرفروشی به دیگران، از نظر اسلام مذموم و ناپسند و مایه‌ی بدبختی و شقاوت انسان خواهد بود.

در این بخش از بیانات مولا (که متن آن را بعداً خواهیم خواند)، مقصود از تجار و صنعتگران قشرهایی هستند که تجارت و صنعت را هدف زندگی نمی‌دانند، بلکه این نوع تلاش را وسیله‌ی تامین معاش و سر و سامان دادن به وضع

[صفحه ۱۷۲]

جامعه و تعالی بخشیدن به حرکت عالی‌های انسانی می‌شناسند. در فرهنگ اسلام، تجارت با این دید مورد تشویق قرار گرفته و حتی برای چنین تاجرانی در آخرت وعده‌ی همجواری با «صدیقین» و «شهادا» داده شده است. رسول گرامی اسلام صلی الله علیه و آله در همین زمینه می‌فرماید:

البرکه عشره اجزاء تسعه اعشارها فی التجاره [۴۸].

برکت را اگر به ده جزء تقسیم کنند نه قسمت آن در تجارت خواهد بود.

التاجر الصدوق يحشر يوم القيامة مع الصديقين و الشهداء [۴۹].

روز قیامت تجار راستگو با صدیقین و شهدا محشور خواهند شد.

در جای دیگر امام صادق علیه السلام می فرماید:

التجارة تزيد في العقل - ترك التجارة ينقص العقل [۵۰].

تجارت بر عقل انسان می افزاید، ترک تجارت عقل را کم می کند.

تعرضوا للتجارة فان لكم فيها غنى في ایدی الناس. [۵۱].

مشغول تجارت شوید، زیرا بدین وسیله از دیگران بی نیاز خواهید شد.

بر همین اساس علی علیه السلام نیز خطاب به مالک اشتر می فرماید:

ثم استوص بالتجار و ذوی الصناعات و اوص بهم خیرا، المقیم منهم و المضطرب بماله و المترفق ببدنه، فانهم مواد المنافع و اسباب المرافق و جلابها من المباعد و المطارح، فی برک و بحرک و سهلک و جبلک و حیث لا یلتئم الناس لمواضعها و لا یجتروون علیها، فانهم سلم لا تخاف بائقته و صلح لا تخشی غائلته و تفقد امورهم بحضرتک و فی حواشی بلادک.

[صفحه ۱۷۳]

دیگر آنکه در مورد (تجار) و صاحبان صنایع وصیت مرا بپذیر و تو نیز در مورد آنان به نیکی سفارش کن! چه آنها که در شهرها مقیمند و چه آنها که با کالاهایشان در گردشند و چه کسانی که نیروی جسمی خود را بکار گرفته اند (و دارای هنر می باشند)، زیرا اینها منشا سود و اساس رونق زندگی هستند و نیازمندیهای مردم را از شهرهای دور و دراز، از طریق دریا و صحرا و راههای صاف و کوهستانی و نقاطی که مردم نمی روند و جرات رفتن ندارند، فراهم می کنند. پس آنان مایه آشتی و محبت و صفایند و ترس ضرر و خطر دربارهی آنها نمی رود. و جویای احوال ایشان باش و به کارهای آنها رسیدگی کن، چه آنان که در حضور تو هستند و چه آنهایی که در شهرهای دیگر اقامت دارند.

محدودیتهای تجارت

اسلام در عین حال که تجارت را آزاد می داند و تجار را مورد تشویق قرار می دهد، برای به دست آوردن سود محدودیتهایی قائل شده و احکام و آداب بخصوصی برای تجارت وضع کرده است و با شعار «الفة ثم المنجر» اعتقاد دارد که تجار بایستی قبل از تجارت، آداب داد و ستد را فراگیرند تا کارشان موجب فساد جامعه نشود و خودشان هم گرفتار حرام نگردند.

از این رو فقهای عظام رضوان الله تعالی علیهم اجمعین در باب «متاجر» به استناد آثار ائمه ی معصومین علیهم السلام، برای کسانی که در امر خرید و فروش دست دارند (و باصطلاح تاجر هستند)، توصیه هایی را بدین شرح اعلام داشته اند:

در جریان معامله فروشنده با خریدار سختگیری و بدخلقی نکند.

در قیمت جنس بین مشتریها تفاوت گذاشته نشود.

از هر گونه سوگند، حتی سوگند راست پرهیز شود.

در صورت نقص در کالا به مشتری یادآوری شود.

در صورت پشیمانی خریدار حتی الامکان از پس گرفتن کالا امتناع نگردد.

فروشنده از تعریف بیش از حد دربارهی کالای خود پرهیز نماید.

کمفروشی نشود.

[صفحه ۱۷۴]

احتکار نگردد.

زورگویی به عمل نیاید.

و ...

بر همین مبنا علی علیه السلام خطاب به مالک اشتر می‌فرماید:

و اعلم - مع ذلك - ان فی كثير منهم ضيقا فاحشا و شحاقبيحا و احتكارا للمنافع و تحكما فی البياعات و ذلك باب مضره للعامه و عيب علی الولاه.

فامنع من الاحتكار، فان رسول الله - صلى الله عليه و آله و سلم - منع منه، وليكن البيع بيعا سمحا: بموازين عدل و اسعار لا تجحف بالفريقين من البائع و المبتاع، فمن قارف حكره بعد نهيك اياه فنكل به و عاقبه فی غير اسراف.

با همه‌ی اینها بدان که بسیاری از آنان در خرید و فروش، بی‌اندازه سختگیری می‌کنند و از خود بخل زننده نشان می‌دهند و برای بردن سود بیشتر به احتکار می‌پردازند و در داد و ستد زورگویی می‌کنند (و به هر قیمتی که خواستند می‌فروشند). این کارها باب زیانی است برای توده‌ی مردم و لکه‌ی ننگی بر دامن زمامداران.

بنابراین از احتکار جلوگیری کن! زیرا رسول الله - صلى الله عليه و آله - از آن جلوگیری فرمود. بایستی خرید و فروش بسادگی و با موازین عدل انجام گیرد و نرخها به هیچیک از طرفین (فروشنده و خریدار) فشار نیاورد. محترانی را که پس از گوشزد تو دوباره به احتکار می‌پردازند، مجازات کن و در مجازاتشان تندروی (و اسراف) نکن!

از این بیان می‌فهمیم که در تجارت اسلامی، هم احتکار حرام است و هم زورگویی و انحصار طلبی.

همه می‌دانیم امروزه سرمایه‌داران مردم را از دو طریق در فشار قرار می‌دهند:

[صفحه ۱۷۵]

زمانی سعی می‌کنند مایحتاج مردم را با امکاناتی که دارند انبار کرده و آن را در دسترس مردم قرار ندهند تا بعدا پس از گران شدن جنس و نایابی کامل، آن متاع را در بازار سیاه به فروش رسانند. این عمل را احتکار می‌گویند که در بینش اسلامی حرام بوده و محتکر قابل تعقیب و مجازات است.

گاهی هم عده‌ای از ثروتمندان دور هم جمع می‌شوند و با زد و بند، تلاش می‌کنند تا یک جنس را در انحصار کامل خود قرار دهند، به طوری که خرید جنس برای مردم آزاد نباشد و اگر کسی خواست جنس مورد نظر را تهیه نماید، بایستی از کانال آنان خریداری کند. این عمل انحصار طلبی است و با بینش اسلامی سازگار نمی‌باشد.

علی علیه السلام قباح و زشتی هر دو عمل را در دو جمله (جمله‌ی «و احتکارا للمنافع» و «تحكما فی البياعات») بیان می‌فرماید و بر همین اساس به مالک فرمان می‌دهد برای اجناس نرخ‌گذاری کند و تجار را در آزادی مطلق قرار ندهد و با این روش و با مجازات محترکان و انحصار طلبان، از سوء استفاده‌های آنان جلوگیری نماید.

جایگاه کارگران و مستضعفان در جامعه‌ی اسلامی

مسلم است در هر جامعه‌ای عده‌ای پیدا می‌شوند که به علل گوناگون نمی‌توانند کاری انجام دهند و یا به کاری مشغولند ولی این کار کفاف زندگی آنها را نمی‌کند و از این رو در مانده‌اند و مستاصل. این گروه از افراد جامعه اگر به وضعشان رسیدگی نشود، جوانانشان به فساد و آلودگی کشانده می‌شوند و ناتوانانشان از گرسنگی خواهند مرد.

ادامه‌ی این وضع برای جامعه (بالا-خص جامعه‌ی اسلامی) خطر آفرین و خواری‌زاست و الزاما بایستی چاره‌ای اندیشید که فقر و مصیبت مستمندان را درمان نمود و جوانانشان را به اعضای فعالی تبدیل کرد و آنها را به سطح آبرومندان‌ای ارتقاء داد.

جهان مرفعی امروز مدعی همچون رسالتی است و با وضع قوانینی توانسته

[صفحه ۱۷۶]

است کارگران را به حقوق واقعیشان رهنمون سازد و مستمندان را از وضع فلاکتبارشان نجات دهد.

به نظر ما در جهان امروز گرچه کارگران و مستمندان به وسیله فشارهای روزافزونشان به نوایی ناچیز نائل آمده‌اند، ولی به نظر ما این ادعا از حد شعار فراتر نرفته است، زیرا هم اکنون نیز کارگران و مستمندان در دنیای پیشرفته‌ی صنعتی (همانند آمریکا، شوروی، انگلستان، آلمان، فرانسه و ...) با وضع جانکاهی که دارند هنوز ندای مبارزه با استثمار و فقر و فلاکت سر می‌دهند و برای نجات از وضع موجودشان یاری می‌طلبند.

بر عکس، در فرمان امام علیه‌السلام قانون کارگری و نحوه‌ی رسیدگی به وضع مستمندان، در عین جامعیت و مرفعی بودنش و با وصف اینکه بیش از هزار و سیصد سال پیش از قوانین جهان مرفعی کنونی وضع شده است، از مرحله‌ی شعار به عمل رسیده و مالک موظف بوده است فرمان مولایش را بدین شرح اجرا کند:

ثم الله الله في الطبقة السفلى من الذين لا- حيله لهم، من المساكين و المحتاجين و اهل البوسى و الزمنى، فان في هذه الطبقة قانعا و معترا و احفظ الله ما استحفظك من حقه فيهم و اجعل لهم قسما من بيت مالک و قسما من غلات صوافى الاسلام فى كل بلد، فان للاقصى منهم مثل الذى للادنى.

و كل قد استرعيت حقه، فلا يشغلنك عنهم بطر، فانك لا تعذر بتضييعك التافه لاحكامك الكثير المهم، فلا تشخص همك عنهم و لا تصعر خدك لهم.

و تفقد امور من لا- يصل اليك منهم ممن تفتحهم العيون و تحقره الرجال، ففرغ لاولئك ثقتك من اهل الخشيه و التواضع، فليرفع اليك امورهم، ثم اعمل فيهم بالاعذار الى الله يوم تلقاه، فان هولاء من بين الرعيه احوج الى الانصاف من غيرهم و كل فاعذر الى الله فى تاديه حقه اليه.

[صفحه ۱۷۷]

و تعهد اهل اليتيم و ذوى الرقه فى السن ممن لا- حيله له و لا- ينصب للمساله نفسه و ذلك على الولاه ثقيل و الحق كله ثقيل و قد يخففه الله على اقوام طلبوا العاقبه فصبروا انفسهم و وثقوا بصدق موعود الله لهم.

در خصوص طبقه‌ی پایین رعیت، بالاخص بیچارگان و درماندگان و مستمندان و نیازمندان و افتادگان و معلولان که در میانشان افراد عفیف و آبرومند وجود دارند، همواره خدا را در نظر داشته باش و آنچه را که خدا از حق خود برای آنان نزد تو سپرده است، در اختیارشان قرار ده و از بیت المال مسلمانان و از زمینهای غنیمتی اسلام در هر شهری برای آنان سهمی در نظر بگیر، زیرا برای دورترین مسلمانان همچون نزدیکترین آنها سهمی وجود دارد.

و هر مسلمانی در هر کجا باشد، نصیبی دارد و تو مسوول رعایت حق همه هستی. زنهار خوشی فراوان تو را از رسیدگی به وضع آنان منصرف نسازد، چرا که تو از نرسیدن به امور جزئی به خاطر سرگرمی، به کارهای بسیار مهم معذور نیستی. پس فکرت را از امور ایشان باز مدار و چهره از آنان برمگردان!

به کارهای کسانی رسیدگی کن که امکان حضور یافتن نزد تو را ندارند و مردم آنان را به چشم حقارت می‌نگرند و خوار می‌شمارند. برای تصدی این امور این گروه از نیازمندان از نیروهایی که اهل خشیت و تواضعند انتخاب کن تا کارهایشان را نزد تو بیاورند. سپس در مورد آنان به گونه‌ای رفتار کن که روز قیامت معذور باشی، زیرا این دسته از میان سایر مردم به عدل و انصاف نیازمندترند. و در ادای حق تمامی افراد جامعه تو باید نزد خدا عذر داشته باشی.

یتیمان را بنواز و سالخورده‌گان درمانده را (که خود را در موضع گدایی قرار نمی‌دهند) فراموش مکن! این وظیفه (و اجرای تمامی

حق) بر زمامداران سنگین و طاقتفرساست، ولی خداوند آن را برای بندگانی که طالب آخرتند و در این راه صبورند و به وعده‌های خدا اعتماد دارند، آسان می‌گرداند.

گفتیم که در جهان امروز کارگران با تحمل فشارها و ناراحتیهایی توانسته‌اند امتیازاتی (همچون کاهش ساعات کار، افزایش دستمزد، دریافت غرامت در زمان اخراج و تشکیل صندوق بیمه‌های اجتماعی) به دست آورند. بهتر است بدانیم که اولاً این نتایج به واسطه‌ی تلاش پیگیر و مداوم کارگران در طول سالیان متمادی به دست آمده است و مجالس قانونگذاری، به خودی خود توجهی به

[صفحه ۱۷۸]

آنها نکرده و لحظه‌ای در بهبود وضع آنان نکوشیده‌اند، بلکه در برابر خواسته‌های کارگران مقاومتها کرده‌اند، ثانیاً این قوانین، جامع افراد نیست و بسیاری از موارد ضروری را در بر نمی‌گیرد، ثالثاً سالخوردگان، یتیمان، بی‌سرپرستان و کودکانی که نمی‌توانند کاری انجام دهند، در این قوانین جایی ندارند و برایشان فکری نشده است. در حالیکه در عهدنامه‌ی علی علیه‌السلام اولاً وضع قانون بدون درخواست کارگران از طرف قانونگذار مطرح شده است، ثانیاً همه‌ی افراد مستمند به طور کامل مورد توجه قرار گرفته‌اند، ثالثاً دولت خود را موظف و مسوول اجرای قانون می‌شناسد و گروهی را برای پیدا کردن افراد مستمند مامور می‌کند.

ویژگیهای حاکم مردمی

از ویژگیهای حاکم مردمی این است که مردم را از خود می‌داند و خود را از مردم. بر این اساس حاضر نیست بین خود و مردم موانع و حاجب ایجاد کند، بلکه درصدد است با مردم و در کنار مردم زندگی نماید. این روش علاوه بر اینکه مردم را نسبت به حاکم خوشبین و دلگرم خواهد کرد (و در نتیجه مردم پشتیبان حکومت خواهند شد)، باعث می‌شود نیروها و عوامل فرصت طلب (که در صدد فساد و خیانت هستند) نتوانند ذهن مصادرات امور را نسبت به مردم بدبین نمایند و از این طریق، حاکم را در جهت ضدیت با مردم قرار دهند. از این رو علی علیه‌السلام به مالک تاکید می‌کند که همیشه در ارتباط مستقیم با مردم باشد و شرایطی را ایجاد کند که همه‌ی اقشار مردم بتوانند بدون هر گونه تکلف و تشریفات و در محیطی خالی از رعب و وحشت، مسائل و مشکلاتشان را با والی مطرح کنند و اگر ظلمی برایشان رفته است ظالم را رسوا و خیانت را افشاء نمایند و خائن را به سزای عملش برسانند:

و اجعل لذوی الحاجات منك قسماً تفرغ لهم فيه شخصك و تجلس لهم مجلساً عاماً فتتواضع فيه لله الذی خلقك و تقعد عنهم جندك و اعوانك من احراسك و شرطك حتی يكلمك متكلمهم غیر متتبع، فانی سمعت

[صفحه ۱۷۹]

رسول الله - صلی الله علیه و آله و سلم - يقول فی غیر موطن: «لن تقدس امه لا یؤخذ للضعیف فیها حق من القوی غیر متتبع». ثم احتمال الخرق منهم و العلی و نح، عنهم الضیق و الانف، یبسط الله علیک بذلک اکناف رحمته و یوجب لک ثواب طاعته و اعط ما اعطیت هنیئاً و امنع فی اجمال و اعدار.

بخشی از برنامه‌ی روزانه‌ات را به نیازمندان اختصاص بده! شخصاً آنان را ملاقات کن و در مجلس عمومی با آنان شرکت نمای و برای (خشنودی) خداوندی که تو را آفریده است، (با آنان) فروتن باش! در این مجلس به لشکریان و یاران بگو کنار بروند و مزاحم اشخاص نشوند تا کسی که می‌خواهد با تو حرف بزند، بدون لکنت با تو گفتگو کند، زیرا من بارها از رسول خدا - صلی الله علیه و آله - و سلم - شنیده‌ام که می‌گفت: «امتی که در میانشان حق ضعیف به آسانی و بدون ترس و لکنت از قوی ستانده نشود، هرگز پاک و آراسته نخواهند گردید».

سپس سعی کن که با آگاهی، برخورد‌های تندشان را تحمل کنی. و تنگ حوصلگی و خودخواهی را از خود دور کن تا خدا درهای رحمتش را به رویت بگشاید و صواب طاعتش را به تو ارزانی فرماید. آنچه می‌بخشی، با گشاده‌رویی ببخش و اگر به علتی می‌خواهی منع کنی، با مهربانی و عذرخواهی منع کن!

به دقت بنگرید اگر در حکومتی تنها این اصل از اصول عدالت گستر اجرا و عملی گردد آیا فرصت‌طلبان و خائنان و فساد پیشگان خواهند توانست به فساد و خیانت دست یازند و مردم و حکومت را از راه خیر و صلاح، به فساد و آلودگی سوق دهند و مسوولان را به خاطر بی‌خبری از مردم به تصمیم‌گیریهای غیر مردمی وادارند و مردم را به دلیل دوری از مسوولان در سوز و گداز بی‌درمانی به این سو و آن سو کشانند؟

رمز پیروزی مسوولان در کارهای اجرایی

در فصول گذشته از تقسیم کار و تفکیک قوا سخن گفتیم. اکنون اضافه می‌کنیم که رمز موفقیت مسوولان در کارهای اجرایی در دو نکته‌ی اساسی نهفته

[صفحه ۱۸۰]

است:

۱. پرواضح است که هیچگاه مسوولان رده‌ی بالا قادر به انجام همه‌ی وظایف مربوط نخواهند بود و الزاما بیشترین کارهای خود را به معاونان محول خواهند کرد. البته کارهایی هم وجود دارد که دخالت مستقیم آنان را ایجاب می‌کند: برای اینکه مسوول بتواند هم نسبت به کارهای معاونان اشراف داشته باشد و هم کارهای مستقیم خود را به شایستگی انجام دهد، لازم است کارهای اولویت دار را از کارهای جزئی و غیر ضروری (و مسائلی که معاونان می‌توانند از عهده‌ی انجام آنها برآیند) تفکیک نماید، مسائل اولویت دار را با سرعت و دقت و شایستگی مستقیما انجام دهد و انجام مسائل غیر ضروری را از معاونان طلب نماید.

۲. پس از مشخص شدن وظایف و معین شدن اولویتها ضروری است برای هر کار، زمان مناسبی منظور شود و کار هر روز در همان روز انجام پذیرد یعنی کار امروز به فردا و کار فردا به پس فردا موکول نگردد:

ثم امور من امورک لابد لک من مباشرتها، منها اجابته عمالک بما یعیا عنه کتابک و منها اصدار حاجات الناس یوم ورودها علیک بما تخرج به صدور اعوانک، و امض لکل یوم عمله، فان لکل یوم ما فیه.

در میان کارهای تو، کارهایی است که ناگزیر خود باید انجام دهی. یکی از این کارها رسیدگی به کار معاونان است در مواردی که دبیرخانه از عهده‌ی آن بر نمی‌آید. دیگر انجام دادن نیازمندیهای مردم است که معاونان از تسریع در آنها احساس ناتوانی می‌کنند. برای هر روز، کار همان روز را اختصاص ده، زیرا کار هر روز به همان روز بستگی دارد.

خودسازی، بهترین راه جلوگیری از عملزدگی

تزکیه و خودسازی یکی از اصول تربیتی اسلام است. هدف از تزکیه این است که انسان خود را از هر خصلت ناروا که مانع کمال و کرامت نفس است

[صفحه ۱۸۱]

پیراسته سازد و از این طریق، آماده‌ی پذیرش خصلتهای سازنده و پاک انسانی شود و در نتیجه، تعادل و رشد لازم را برای انسان‌تر شدن و به خدا نزدیک گشتن به دست آورد.

در اسلام هر کار خیر و مفیدی اگر با انگیزه‌ی پاک خدایی توأم باشد، عبادت است. بر این اساس، همه‌ی کارهای مسوولان و دست

اندر کاران اجرایی اگر خالصانه و برای خدا باشد، عبادت خواهد بود. علی علیه السلام برای اینکه مسوولان با این دید که همه‌ی کارهایشان عبادت است، به عملزدگی گرفتار نشوند و از انجام فرایض غفلت نکنند، به مالک فرمان می‌دهد که بهترین اوقاتش را به عبادت اختصاص دهد و نماز را که تجلیگاه عروج انسان به مبدء هستی است، به طور کامل و بدون کم و کاستی و با تمام توان و نیرو، سرلوحه‌ی همه کارهایش قرار دهد:

و اجعل لنفسك في ما بينك و بين الله افضل تلك المواقيت و اجزل تلك الاقسام، و ان كانت كلها لله، اذا صلحت فيها النيه و سلمت منها الرعيه.

و لیکن فی خاصه ما تخلص لله به دینک: اقامه فرائضه التي هي له خاصه، فاعط الله من بدنك في ليلك و نهارك و وف ما تقربت به الى الله من ذلك كاملا غير مثلوم و لا منقوص، بالغا من بدنك ما بلغ.

و اذا قمت في صلاتك للناس، فلا تكونن منفرا و لا مضيعا، فان في الناس من به العله و له الحاجه و قد سالت رسول الله - صلى الله عليه و آله و سلم - حين و جهني الى اليمن كيف اصلى بهم؟ فقال: «صل بهم كصلاه اضعفهم و كن بالمومنين رحيمًا».

بهترین اوقات و شایسته‌ترین بخشهای آن را برای عبادت (و تزکیه‌ی نفس خود) قرار ده، گر چه تمام کارهایی که می‌کنی، اگر با نیت پاک و خالصانه و به خیر مردم باشد، برای خداست.

باید انجام واجبات الهی که فقط برای خداوند است، در وقت مخصوصی باشد. پس در شبانه‌روز تن و جان خویش را به او واگذار کن و وظایفی را که وسیله‌ی تقرب به خداست، به طور وافی و کافی به جای آر هر چند که تنت را آزرده و

[صفحه ۱۸۲]

فرسوده سازد.

چنانچه با مردم به نماز جماعت برخاستی، نه چندان نماز را طولانی کن که مردم از آن به ستوه آیند و نه باعجله نماز را ضایع گردان، زیرا در میان نمازگزاران کسانی یافت می‌شوند که ممکن است بیمار بوده و یا کار داشته باشند. و من از رسول الله - صلی الله علیه و آله و سلم - به هنگامی که مرا به یمن اعزام می‌فرمود، پرسیدم که نماز را با آنها به چه کیفیتی بخوانم؟ (رسول خدا) فرمود: «مانند نمازی که با ضعیف‌ترینشان می‌گزاری با آنان نماز بخوان و نسبت به مومنان مهربان باش!».

در این بیان، با همه‌ی دقت و سختگیری (آن هم با عبارت «بالغا من بدنك ما بلغ») که در عبادت فردی (و به هنگام خلوت) ملحوظ گردیده، در نماز جماعت رعایت اضعف مامومنی، اصل قرار گرفته است. این اصل از این جهت است که اسلام برای اجتماع و حضور مردم در صف واحد، ارزش و اعتبار خاصی قائل است و بر همین مبنا شارع مقدس اسلام برای شرکت در نمازهای جمعه و جماعت، ثواب مضاعف در نظر گرفته است و همه‌ی اینها برای این است که مسلمانان حضور دائمیشان را در صحنه حفظ کنند و از تفرق و تشتت و رهبانیت و مانند آن در امان باشند.

ثمره‌ی مردمی بودن و مفاسد جدایی از آنها

در مورد ویژگیهای حاکم مردمی گفته شد که این نوع حاکم همیشه با مردم است و حاضر نیست بین خود و مردم حاجب و مانع ایجاد کند.

امام علی علیه السلام در این بخش از فرمان، ضمن بیان مفاسد جدایی حاکم از مردم، ثمره و نتایج حیاتی مردمی بودن را نیز چنین مطرح می‌فرماید:

و اما بعد، فلا تطولن احتجاجك عن رعيتك، فان احتجاج الولاه عن الرعيه شعبه من الضيق و قله علم بالامور و الاحتجاب منهم يقطع عنهم علم ما احتجبوا دونه فيصغر عندهم الكبير و يعظم الصغير و يقبح الحسن و يحسن القبيح و يشاب الحق بالباطل و انما الوالی

بشر لا يعرف ما تواری

[صفحه ۱۸۳]

عنه الناس به من الامور و ليس على الحق سمات تعرف بها ضروب الصدق من الكذب.

و انما انت احد رجلين: اما امر و سخت نفسک بالبدل فی الحق، ففیم احتجاجک من واجب حق تعطیه، او فعل کریم تسدیه؟ او مبتلی بالمنع فما اسرع کف الناس عن مسالتک اذا اسوا من بذلک، مع ان اکثر حاجات الناس الیک مما لا موهونه فیہ علیک: من شکاه مظلمه، او طلب انصاف فی معامله.

اما بعد، مبدا پرده‌نشینی و رونشان ندادنت به رعیت طولانی شود، چرا که غیبت زمامداران از مردم نوعی تنگنا (برای خود یا برای مردم) و آگاه نبودن به امور است. از اینها گذشته در حجاب بودن، رعیت را از آنچه دور از آنان می‌گذرد بی‌خبر می‌دارد و این سبب می‌شود که در نظرشان بزرگ، کوچک و کوچک، بزرگ و نیکو، زشت و زشت، نیکو آید و حق با باطل مخلوط گردد. والی هم بشر است و به کارهایی که مردم از او پنهان می‌دارند، نمی‌تواند پی‌برد و حق هم نشانه‌های خاصی ندارد که بشود با آنها راست را از دروغ بازشناخت.

تو از دو حال بیرون نیستی: یا مردی هستی بخشنده در راه حق، در این صورت چرا از حق واجبی که می‌بخشی و کار نیکویی که انجام می‌دهی، خود را پنهان می‌داری؟ و یا مردی هستی بخیل (و از تو خیری به مردم نمی‌رسد)، پس به زودی مردم از تو ناامید شوند و دیگر از پیشگاهت درخواستی نکنند. وانگهی، بیشتر نیازهای مردم به تو از چیزهایی است که برآوردنش هزینه‌ای ندارد. نیازشان یا شکایت از ستمی است که به ایشان رسیده است و یا اینکه خواهان عدالت و انصاف تو در معامله یا کاری هستند.

در این قسمت از سخنان مولا، نکات زیر مورد توجه اساسی قرار گرفته است:

۱. برای به دست آوردن «اطلاعات» دو راه متصور است: اولین راه این است که حاکم با بسیج نیروهای مخفی و آشکار و از طریق کانالهای مختلف، در جریان رخدادها و مسائل مملکتی قرار می‌گیرد، دومین راه این است که حاکم گهگاه به طور مستقیم با مردم رابطه داشته باشد و از طریق خود مردم

[صفحه ۱۸۴]

(که طبعاً نیروهای موافق و مخالف را تشکیل می‌دهند)، نسبت به رخدادها و جریانها آگاهی پیدا کند. از دیدگاه امام علی علیه‌السلام بهترین راه، راه ارتباط مستقیم با مردم است، چرا که مردم با دیدن والی (البته با رعایت شرایط و خصوصیات که قبلاً در مورد ویژگیهای حاکم مردمی گفته شد)، حقایق را گفته و از واقعیات پرده برخواهند داشت و این خود وسیله‌ای خواهد بود که حاکم بتواند نسبت به اطلاعات جمع‌آوری شده (از طریق نیروهای مخفی و آشکار)، ارزیابی صحیح و نتیجه‌گیری منطبق با واقعیات داشته باشد.

۲. شناخت جریانهای حق از باطل (بالاخص در مسائل اجتماعی) بدون رویارویی با افکار و اندیشه‌های مردم و تنها از راه تفکر، یا از طریق اطلاعات جمع‌آوری شده و یا از مسیر تلفیق ایندو ممکن نیست، زیرا انسانها به دلیل پیچیدگیهایی که دارند، حاضر نخواهند شد مسائل را به گونه‌ای که در درونشان می‌گذرد بازگو کرده و در اختیار مخبران قرار دهند، اما به هنگام رویارویی با حاکم به خاطر اعتمادی که به او دارند، مسائل را خواهند گفت و واقعیات را آنچنانکه هست، معرفی خواهند کرد.

هدف، پیاده شدن احکام الله است

در بینش اسلامی هدف از حکومت، پیاده شدن احکام الله است و حکمران، امانتدار و نگهبان حقوق مردم محسوب می‌شود. به همین دلیل علی علیه‌السلام در نامه‌ای خطاب به فرماندار آذربایجان می‌نویسد:

و ان عملك ليس لك بطعمه و لكنه في عنقك امانه و انت مسترعى لمن فوقك. ليس لك ان تفتات في رعيه. [۵۲]. حکمرانیت برای تو شکار نیست بلکه امانتی است که بر گردنت گذاشته شده است. مافوق تو از تو نگهداری و حفظ حقوق مردم را می‌خواهد، سزاوار نیست در میان مردم به استبداد و به دلخواه عمل کنی. این اصل اسلامی، هم تکلیف حکمران را مشخص می‌کند و هم تکلیف [صفحه ۱۸۵]

خویشاوندان و نزدیکان حاکم را. تکلیف حاکم این است که حکومت را شکار تصور نکند و در پی کسب مال و منال و جیفه‌ی دنیوی نباشد، بلکه تنها هدفش پیاده کردن احکام الله باشد. خویشان حاکم نیز وظیفه دارند حاکم را وسیله‌ی سوءاستفاده قرار ندهند و با نام و عنوان حاکم، زورگویی و چپاولگری را پیشه‌ی خود نسازند، ولی اگر چنین حرکتی را شروع کردند، حاکم به حکم اسلام مکلف است در پاسداری از عدالت اجتماعی و طرفداری از حقوق مستضعفان، با گرایشهای نادرست آنان برخورد قاطع و جدی داشته باشد و با قطع کردن ریشه‌ها و عوامل سوءاستفاده، از بی‌عدالتی، خودکامگی، چپاولگری و بی‌انصافی این قبیل حاشیه‌نشینان جلوگیری نماید:

ثم ان للوالی خاصه و بطانه، فیهم استئثار و تطاول و قله انصاف فی معامله، فاحسم ماده اولئک بقطع اسباب تلک الاحوال. و لا- تقطن لاحد من حاشیتک و حامتک قطیعه و لا- یطمعن منک فی اعتقاد عقده تضر بمن یلیها من الناس فی شرب او عمل مشترک یحملون موونته علی غیرهم، فیکون مهنا ذلک لهم دونک و عیبه علیک فی الدنیا و الاخره. همچنین فرماندار را نزدیکان و خویشانی است که به خودسری و گردنکشی و دست درازی (به مال مردم) و بی‌انصافی در خرید و فروش با آنان خو گرفته‌اند. تار و پود ایشان را با از بین بردن موجبات آن روشهای نکوهیده برانداز! و به کسی از اطرافیان و خویشاوندان زمینی واگذار مکن و به هیچوجه اجازه مده (خویشاوندان و اطرافیان) مزرعه‌ای بستانند که با تسلطشان در آن مزرعه، موجبات زیان همسایگان را (از قبیل تجاوز به آب و یا تحمیل کارهایی که بایستی به طور شرکت انجام دهند)، فراهم گردانند و هزینه‌ی کشتزار اینان بر روستاییان تحمیل شود. در این صورت، استفاده‌اش مال آنها و بدنامی و سرزنشش در دنیا و آخرت از آن تو خواهد بود.

[صفحه ۱۸۶]

در این جملات، حضرت انگشت روی برخی از اسباب و عوامل سوءاستفاده گذاشته و به خوبی نشان داده است که چگونه خویشاوندان و حاشیه‌نشینان حاکم با توسل به عناوین مختلف، به چپاول و غارت اموال دیگران دست می‌زنند و از اینکه ملک یا آبشان در نزدیکی ملک و آب مستضعفی قرار گرفته است، ملک و آب دیگران را تصاحب می‌کنند و از انجام کارهایی که مشترکا بایستی انجام شود، طفره می‌روند.

مساوات در برابر قانون

یکی از اصول مهم و حیاتی در قوانین اسلام، اصل مساوات و برابری تمام افراد، در مقابل قانون است. بر اساس این اصل، شارع مقدس مجازات هر جرمی را، برای همه‌ی افراد به طوری مساوی مقرر داشته است و تمام انسانها بدون در نظر بودن مقام و شخصیت و موقعیت اجتماعیشان و بدون ملاحظه‌ی دوستی و فامیلی و ... برای جرم یکسان، به کیفر یکسان خواهند رسید و هیچ مسئله‌ای مانع از اجرای مساوات نخواهد شد.

در جهان امروز، گرچه کشورهای بااصطلاح مترقی ادعا می‌کنند که قوانینشان درباره‌ی همه‌ی طبقات اجتماع به طور یکسان اجرا می‌شود، اما در عمل، برای اجرای این تساوی و برابری هیچگونه ضمانت اجرایی وجود ندارد. موضوع «واترگیت» که یکی از

کثیف‌ترین و بیش‌زمانه‌ترین جرائم دنیای امروز بود، دیدیم چگونه بازیچه‌ی دست آقای «جرالد فورد» قرار گرفت و پرونده‌ی کذابی آقای نیکسون به بایگانی سپرده شد!! اما در اسلام وقتی امام اول شیعیان و فرمانروای بی‌چون و چرای جهان اسلام، علی علیه‌السلام می‌بیند که زره جنگیش به سرقت رفته است، حتی وقتی سارقش را پیدا می‌کند و زره مسروقه را به چشم خویش نزد او می‌بیند، به هیچ روی از قدرت خود استفاده نمی‌کند، بلکه همچون یک فرد عادی، برای اقامه‌ی دعوی و احقاق حق خود استفاده نمی‌کند، بلکه همچون یک فرد عادی، برای اقامه‌ی دعوی و احقاق حق خود از طریق قانون به قاضی محکمه مراجعه می‌کند. و بالاتر از این وقتی می‌بیند که قاضی برای او احترام بیشتری قائل می‌شود و در برخورد خود با امام و سارق، مساوات را رعایت نمی‌کند، خشمگین می‌شود و محکمه را ترک می‌گوید!! و با این روش ادعای مساوات سید

[صفحه ۱۸۷]

قرشی با سیاه حبشی را عملاً به اثبات می‌رساند و با همین دید خطاب به مالک اشتر می‌فرماید:

و الزم الحق من لزمه من القریب و البعید و کن فی ذلک صابراً محتسباً، واقعا ذلک من قرابتک و خاصتک حیث وقع و ابتغ عاقبتہ بما یثقل علیک منه، فان مغبه ذلک محموده.

و همیشه حق و عدالت را اگر چه بر نزدیک و دور باشد اجرا کن و در این راه بردبار و شکیب باش و عملت را به حساب خدا بگذار، اگر چه از به کار بردن حق به خویشان و نزدیکان زیان برسد. و همیشه به عاقبت حق بیندیش، زیرا که پایان حق ستایش‌انگیز است.

توجیه اصولی مسائل

اسلام اعتماد متقابل مسوولین و مردم به یکدیگر را یکی از ارکان حیاتی حکومتی می‌شناسد و معتقد است که حاکم و مردم بدون چنین اعتمادی قادر به ادامه‌ی حیات اجتماعی نخواهند بود. همانطور که لازم است حاکم نسبت به مردم اعتماد و حسن ظن داشته باشد، ضروری است که مردم نیز نسبت به حاکم اعتماد و حسن ظن داشته باشند. از اینرو هر گاه مسائلی بر مردم مشتبه شد (و احتمال دادند جریان سویی انجام گرفته است) و در اطراف عزلها، نصبها، قراردادها و ... سوالی برایشان مطرح گردید، حاکم وظیفه دارد مردم را در جریان قرار دهد و با توجیه اصولی و منطقی، اذهان امت اسلام را روشن، اعتمادشان را جلب و ابهامشان را مرتفع سازد:

و ان ظنت الرعیه بک حیفا فاصحر لهم بعذرک و اعدل عنک ظنونهم باصحرارک، فان فی ذلک فی ریاضه منک لفسک و رفقا برعیتک و اذارا تبلغ به حاجتک من تقویمهم علی الحق.

[صفحه ۱۸۸]

اگر مردم درباره‌ی تو گمان بد بردند، عذر و دلیل را آشکارا برایشان مطرح کن و سوءظنهای مردم را از ذهنشان دور نما، زیرا این شیوه درباره‌ی خود تو ریاضت و برای رعیت لطف است و مرحمت و این عذرخواهی وسیله‌ای خواهد بود که حق و عدالت را به آنان بیاموزی و به پیروی از حق و ادارشان سازی.

از این جملات، نتایج حیاتی توجیه منطقی و اصولی مسائل نیز به شرح زیر روشن می‌گردد:

۱. زمامداری که خود را ملزم به توجیه مسائل در مقابل مردم بداند، در واقع تفوق و برتری مردم را نسبت به خود پذیرفته است. این بینش (و به عبارت دیگر این نوع برخورد با مردم) باعث خواهد شد که والی بر نفس خودش تسلط پیدا کند و با این تسلط - که خود نوعی ریاضت است - بتواند با بدیها و هواهای خود و دیگران مبارزه نماید.
۲. توجیه اصولی مسائل موجب می‌شود که مردم با حق آشنا شوند و خود را ملزم به رعایت حق و عدالت بدانند و از اجرا شدن آن

ناخشنود نباشند.

صلح و زندگی مسالمت آمیز

آیین الهی اسلام بیش از هر چیز انسانها را به صلح و سازش و زندگی مسالمت آمیز دعوت می کند و با شعار «الصلح خیر»، صلح را به عنوان یکی از مهمترین اهداف عالی خود مطرح می سازد. قرآن کریم در همین زمینه می فرماید:

و ان جنحوا للسلام فاجنح لها. [۵۳].

هر گاه کفار از صلح استقبال کردند، تو نیز از آن استقبال کن.

در آیه دیگری مومنان را به ایجاد صلح همگانی و عمومی دستور می دهد:

یا ایها الذین آمنوا ادخلوا فی السلم کافه و لا تتبعوا خطوات الشیطان انه لکم عدو مبین. [۵۴].

[صفحه ۱۸۹]

ای مومنان، همگی به صلح درآید و پیرو شیطان مباشید که او برای شما دشمنی آشکار است.

این دو آیه و دیگر آیات وارده در زمینه روابط مسلمین با کفار و نیز عملکرد رسول الله صلی الله علیه و آله در طول دوران رسالتش حاکی از این است که سیاست خارجی و داخلی اسلام بر اساس زندگی مسالمت آمیز استوار گردیده است و اسلام همیشه و در همه جا در پی آن است که در جهان صلح و آرامش برقرار سازد.

روی این اصل، هر گاه از جانب دشمن صلح و آرامش پیشنهاد شود، حاکم اسلامی (با شرایطی که بیان خواهد شد) موظف است از صلح استقبال کند و جنگ را متارکه نماید.

اکنون که با این سیاست کلی اسلام آشنا شدیم، ببینیم آیا صلح در همه جا و در همه حال و بدون قید و شرط مورد پذیرش اسلام قرار گرفته یا اینکه پذیرش صلح از شرایط خاصی برخوردار است؟ به اجماع همه‌ی فقهای شیعه رضوان الله تعالی علیهم اجمعین، شرط اساسی تن دادن به صلح این است که سازش به نفع اسلام و به سود مسلمین باشد. اگر صلح به ضرر اسلام و موجب ضعف مسلمین باشد، تن دادن به چنین صلحی روا و جایز نیست. بر همین اساس علی علیه السلام نیز می فرماید:

و لا تدفعن صلحا دعاک الیه عدوک الله فیہ رضی، فان فی الصلح دعه لجنودک، وراحه من همومک و امنا لبلادک و لکن الحذر کل الحذر من عدوک بعد صلحه، فان العدو ربما قارب لیتغفل، فخذ بالحزم و اتهم فی ذلک حسن الظن.

صلحی را که دشمن بر تو عرضه کند و مطابق رضای خدا باشد، رد مکن، زیرا صلح موجب آسایش لشکریان و آسودگی خاطر تو و ایمنی کشور خواهد بود. اما بعد از آشتی و سازش، سخت بر حذر و بیدار باشد، چه بسا پیشنهادهای صلح برای اغفال طرف است. بنابراین بهتر است احتیاط را از دست ندهی و خوشبینی را در این سازش مورد اتهام قرار ده.

[صفحه ۱۹۰]

با دقت در بیانات مولا، فواید اساسی صلح نیز روشن می شود:

با استقرار و حاکمیت زندگی مسالمت آمیز، ارتش و قوای مسلح از رفاه و آسایش برخوردار می شوند.

حاکم اسلامی نیز از آرامش و امنیت روحی لازم بهره می برد و در سایه‌ی این آرامش می تواند نابسامانیهای مملکت را سامان بخشد.

و از همه‌ی اینها مهمتر افراد جامعه که بهترین آمالشان «امنیت» است، به آن می رسند.

مولا، بعد از بیان این فواید متذکر می شود که پس از اعلام صلح نیاستی از دشمن غافل شد، زیرا دشمن، دشمن است و هر آن درصدد است حریف خود را از میدان به در کند. و چه بسا پیشنهاد صلح برای تجهیز قواست. از اینرو، لازم است حاکم با احتیاط

حرکت کند و خوشبینی خود را به سوءظن و بدگمانی نسبت به دشمن مبدل سازد.

وفای به عهد

وفای به عهد و پابندی به تعهدات از نظر اسلام از عالی ترین فضایل انسانی است. قرآن کریم و آثار ائمه‌ی معصومین علیهم السلام حاکی از این است که وفای به عهد یکی از شرایط اساسی «ایمان» محسوب می‌شود و تخطی از آن در حکم بی‌دینی و بی‌ایمانی است. [۵۵].

این اصل در محدوده‌ی روابط داخلی مسلمان با یکدیگر خلاصه نمی‌شود، بلکه مسلمین موظفند در برابر بیگانگان و کفار نیز این اصل را رعایت نمایند.

[صفحه ۱۹۱]

و ان عقدت بینک و بین عدولک عقده، او البسته منک ذمه، فحط عهدک بالوفاء و اراع ذمتک بالامانه و اجعل نفسک جنه دون ما اعطیت، فانه لیس من فرائض الله شیء الناس اشد علیه اجتماعا مع تفرق احوالهم و تشتت آرائهم من تعظیم الوفاء بالعهود و قد لزم ذلك المشركون فيما بينهم دون المسلمين لما استولوا من عواقب الغدر.

فلا تغدرن بدمتک و لا تخینن بعهدک و لا تختلن عدوک، فانه لا یجتری علی الله الا جاهل شقی.

و قد جعل الله عهده و ذمه امنا افصاه بین العباد برحمته و حریمایسکنون الی منعه و یستقیضون الی جواره، فلا ادغال و لا مدالسه و لا خداع فیه.

و لا تعقد عقدا تجوز فیه العلل و لا تعولن علی لحن قول بعد التاکید و التوثقه.

و لا یدعونک ضیق امر لزمک فیه عهد الله الی طلب انفساخه بغیر الحق، فان صبرک علی ضیق امر ترجو انفراجه و فضل عاقبتہ خیر من غدر تخاف تبعته و ان تحیط بک من الله فیه طلبه، لا تستقیل فیها دنیاک و لا آخرتک.

اگر بین خود و دشمنت پیمان بستی یا به او امان دادی، به عهدت وفا کن و شرط امانت را روی تعهدی که کرده‌ای بجای آر و خود را در مقابل چیزی که به دشمن داده‌ای، سپر قرار ده، زیرا هیچیک از واجبات الهی که همه‌ی مردم با اندیشه‌های گوناگون و عقیده‌های پراکنده‌ای که دارند درباره‌ی آن شدیداً اجتماع داشته باشند، بهتر از وفای به عهد نیست. و مشرکان هم پیش از اسلام وفای به عهد را بین خود لازم می‌دانستند، برای اینکه وبال پیمان‌شکنی و خیانت را دریافته بودند.

پس مبدا به عهدی که بسته‌ای وفا نکنی. و هیچوقت عهدت را نقض نکن و دشمنت را فریب مده، زیرا غیر از آدم بدبخت و نادان کسی را یاری آن نیست که پیمانی را که به نام خدا با این و آن می‌بندد زیر پا گذارد.

خداوند عهد و پیمان‌ش را باعث ایمنی و حریم آسایش نموده است که در سایه‌ی آن انسانها به زندگی ادامه دهند، پس در این راه، دغلكاری و فریب و نیرنگ و فساد نیست.

[صفحه ۱۹۲]

نباید قرار دادی را امضاء کنی که در آن راه فرار و بهانه‌تراشی باز باشد. پس از تحکیم و تنظیم قرار داد، گفتار دو پهلو (توریه، تفسیر و تاویل) [۵۶] بکار مبر و سختی کار که باید در آن عهد خدا را مراعات کنی، تو را بدون حق وادار به شکستن پیمان نسازد. زیرا شکیبایی در برابر مشکلی که امید گشایش آن را داری و عاقبت پسندیده‌ای که برایت بار می‌آورد بهتر از نیرنگی است که وبالش گردنت را بگیرد و از ناحیه‌ی خدا چنان مورد تعقیب قرار گیری که در دنیا و آخرت هذری برایت نباشد.

[صفحه ۱۹۳]

خدا، ما بعد از تو ضعیف و هلاک گشتیم. فرمود: من با فلان مرد وعده دارم که در اینجا باشم و از اینجا حرکت نمی‌کنم تا او

بیاید. مردم به سوی آن مرد رفتند و گفتند: ای دشمن خدا، با پیغمبر خدا پیمان می‌بندی و آن را می‌شکنی؟ آن مرد متوجه شده و به سوی اسماعیل آمد و عرض کرد: ای پیغمبر خدا، (مرا ببخش) من این وعده را فراموش نموده بودم. امام صادق علیه السلام پس از نقل این داستان می‌فرماید: خداوند به واسطه‌ی این روش، حضرت اسماعیل را در قرآن «صادق الوعد» خوانده است. [۵۷].

در جای دیگر امام صادق علیه السلام در خصوص روش رسول الله صلی الله علیه و آله می‌فرماید: پیامبر اسلام با مردی وعده گذارد که بر سنگی بنشیند تا او بیاید. او رفت و آفتاب بالا آمد و هوا گرم شد. یاران حضرت عرض کردند: یا رسول الله، چه می‌شود اگر از آفتاب به سایه بیایی؟ فرمود: من با او در اینجا وعده گذارده‌ام و اگر او نیاید تا قیامت همین جا خواهم بود! [۵۸].

از مجموع این مطالب و دیگر آثار وارده از ائمه‌ی معصومین علیهم السلام در زمینه‌ی پیمان شکنی می‌فهمیم که پیمان شکنی و ارج قائل نشدن نسبت به تعهدات، آثار زیانبار و مخربی را در پی خواهد داشت، زیرا انسان (به قول فلاسفه) مدنی بالطبع است و همیشه در جستجوی این است که با دیگر افراد معاشرت و رفت و آمد داشته باشد. این نوع زندگی اجتماعی ایجاب می‌کند که هر انسانی نسبت به تعهدات خویشتن پای بند باشد و با هر عاملی (این عوامل در جملات مولا عبارتند از «ادغال» و «مدالسه»، «خداع») که باعث پیمان شکنی و نقض تعهد گردد، ستیز نماید و گرنه نظام اجتماع (و کل جهان) از هم خواهد گسیخت. بر همین اساس، حقوقدانان جهان یکی از مباحث عمده را مبحث «معاهدات» قرار داده‌اند و معتقدند که ایجاد تعهدات بین المللی در رواج حس تفاهم و مسالمت جویی و صلح طلبی مفید و لازم می‌باشد. بر همین مبنا رسول الله صلی الله علیه و آله نیز در دوران رسالتش معاهداتی را با مشرکان، مسیحیان نجران، اهل کتاب و قبایل عرب امضاء کرده است.

[صفحه ۱۹۴]

استقرار حکومت با سفاکی و خونریزی ممکن نیست

اسلام علی رغم حکومت‌های شرق و غرب استقرار حکومت را با سفاکی و خونریزی ممکن نمی‌داند و معتقد است خونریزی پایه‌های حکومت را متزلزل می‌کند و باعث انتقال حکومت به دیگری می‌گردد.

این بینش حاکی از اعتقاد راسخ اسلام به کرامت انسان است. اسلام برای یک فرد از انسان آنچنان کرامتی قائل است که کشتن یک فرد را در حکم کشتن همه‌ی انسانها و احیای یک فرد را در حکم احیای همه‌ی انسانها می‌داند. قرآن در همین زمینه می‌فرماید:

من قتل نفسا بغير نفس او فساد فی الارض فکانما قتل الناس جميعا و من احياها فکانما احيا الناس جميعا.

هر که کسی را جز به قصاص یا فسادی که در زمین کرده، بکشد، مانند این است که همه‌ی مردم را کشته و هر که کسی را زنده بدارد، چنان است که تمام مردم را حیات بخشیده است. [۵۹].

سر بیان قرآن کریم در این موضوع نهفته است که کسی که بدون علت حاضر می‌شود با کشتن یک انسان به حیات او خاتمه دهد، در حقیقت با تحقق و پدید آمدن انسان و انسانیت مخالف است و چشم دیدن هیچیک از انسانها را ندارد و می‌خواهد اساسا انسانی در پهنه‌ی زمین وجود نداشته باشد، زیرا مثلا کشتن زید یا عمرو فرقی نمی‌کند. آنکس که بی‌جهت به کشتن زید اقدام می‌کند، از ریختن خون عمرو نیز ابایی ندارد و اگر بتواند همه‌ی انسانها را به خاک و خون خواهد کشید. همین بیان قرآن به گونه‌ای دیگر در کلام قرآن ناطق علی بن ابی طالب علیه السلام نیز تبلور یافته است:

[صفحه ۱۹۵]

ایاک و الدماء و سفکها بغير حلها، فانه لیس شیء ادعی لئقمه و لا اعظم لتبعه و لا احری بزوال نعمه و انقطاع مده، من سفک الدماء بغير حقها، و الله سبحانه مبتدی بالحکم بین العباد فیما تسافکوا من الدماء یوم القیامه، فلا تقوین سلطانک بسفک دم حرام، فان ذلک

مما یضعفه و یوهنه، بل یزیله و ینقله.

و لا- عذر لك عند الله و لا- عندی فی قتل العمد، لان فیہ قود البدن و ان ابتلیت بخطا و افرط علیك سوطك او سیفك او یدك بالعقوبه، فان فی الوكزه فما فوقها مقتله، فلا تطمحن بك نخوه سلطانك عن ان تودی الی اولیاء المقتول حقهم.

از خونریزی ناحق دوری کن، زیرا هیچ چیز بدتر از خونریزی ناحق خشم و غضب خداوند، را بر نمی‌انگیزد و نعمت (الهی) را از کف بیرون نمی‌برد و عمر را کوتاه نمی‌کند. و خداوند در روز قیامت به اول چیزی که رسیدگی می‌کند، قتل نفس است. پس برقراری حکومت را با ریختن خون حرام استوار مکن، زیرا ریختن خون حرام از اموری است که حکومت را ضعیف و سست می‌گرداند، بلکه آن را از بین می‌برد و به دیگری منتقل می‌کند.

تو درباره‌ی قتل عمد در درگاه خداوند و نزد من عذر و بهانه‌ای نداری، زیرا کیفر آن قتل است، اما اگر مرتکب خطایی شدی و تازیانه‌ات، یا شمشیرت و یا دستت برخلاف نیست و اراده‌ات در شکنجه دادن زیاده‌روی کرد، چون مشت زدن و بالاتر از آن هم کشتنی است، در این صورت غرور بر تو غلبه نکند و از ادای خونبهای مقتول به ورثه‌ی او سرباز نزنی.

از این بیان مولا، دو نکته‌ی اساسی روشن می‌شود:

۱. از دیدگاه علی علیه‌السلام بزرگترین اثر وضعی خونریزی ناحق، زوال قدرت و از بین رفتن دولت و حکومت است. تاریخ ستمشاهی منحوس دودمان پهلوی، بهترین گواه این بینش علوی است و همه‌ی امت اسلامی ایران مشاهده کردند که چگونه دودمان کثیف پهلوی به واسطه‌ی خونریزیها و خونخواریها به

[صفحه ۱۹۶]

زباله‌دانی تاریخ انداخته شدند و نامی جز ننگ و نفرت بر ایشان باقی نماند.

۲. مدعیان دروغین حقوق بشر مسئله‌ی «قصاص» [۶۰] را که به تعبیر قرآن حیات و زندگی مسالمت‌آمیز انسانها در سایه‌ی اجرای آن تحقق پیدا می‌کند، جایز نمی‌دانند و می‌گویند قصاص با «حقوق بشر» سازگار نیست و بر همین اساس، سعی می‌کنند به جهان و جهانیان القاء کنند که در ایران اسلامی «حقوق بشر» رعایت نمی‌شود.

اما به راستی آنها از کدام حقوق و کدام بشر حرف می‌زنند؟ آیا کسی که سلاح برمی‌گیرد و در روشنایی روز و تاریکی شب، مردم بی‌گناه را مورد حمله قرار می‌دهد و دهها انسان را از زن و مرد و کوچک و بزرگ، در آتش خشم و کینه‌توزی می‌سوزاند، شایسته‌ی نام «بشر» است؟ آیا کسی که در کوچه و خیابان بمب می‌گذارد، یا اتوبوس عمومی را که گروه محرومان جامعه از آن استفاده می‌کنند، به انفجار و آتش می‌کشد و عده‌ای از مستضعفان را می‌سوزاند و زغال می‌کند و کودکان خردسال و معصوم را در خون و آتش می‌غلتاند، دارای «حقوق» انسانی است؟ اگر کسی را که چنین بیرحمانه مردم بیگناه را به خون و آتش می‌کشد و آنها را کشتار می‌کند، «بشر» بدانیم، پس آن بیگناهی که در آتش اینان می‌سوزند حقوق بشری و انسانی‌شان کجاست؟ اگر به قصاص رساندن قاتل دهها انسان بیگناه و پاکیزه ساختن جامعه از عفونت وجود او عملی وحشیانه و غیر انسانی است، پس به راستی کشتار زن و مرد سالخورده و طفل بیگناهی که حتی نمی‌دانند قاتلشان کیست و از این کشتار بیرحمانه چه هدفی دارد، چگونه قابل توجیه است؟ آیا عمل خونخوارانه‌ی چنین موجود بیرحم و جنایت پیشه‌ای، وحشیانه و غیر انسانی نیست؟ آیا قربانیان او ارزش انسانی و حقوق بشری ندارند و تنها آن قاتل بی‌رحم از مواهب «حقوق بشری» مورد نظر ابرقدرتها برخوردار است؟ و آیا به خاطر رعایت چنین حقوق مضحک و بی‌اساسی، حکومت الهی اسلام، باید قاتلان افراد بی‌گناه را به مسند عزت و احترام بنشانند و کمر به خدمتشان بندد و به مراقبت و تیمارداری و پرستاری آنان مشغول شود و در بستری گرم نگهداریشان

[صفحه ۱۹۷]

کند و خوراک و پوشاک رایگان در اختیارشان نهد و به سزای جنایاتشان به آنان پاداش و جایزه دهد و در برابر «حقوق بشری» آنها

سر تعظیم و تکریم فرود آورد و در عوض، جان و مال و ناموس و خون قربانیان بیگناه را چنان بی‌ارزش شمارد که یکسره آن را به دست فراموشی سپارد؟! در جهت زدودن همین یاوه سراییها بود که شهید مظلوم آیت الله دکتر سید محمد بهشتی در دفاع از لایحه‌ی قصاص سمیناری تشکیل داد و به پاسخگویی شبهات بداندیشان پرداخت. از این رو علی علیه‌السلام با الهام از قرآن کریم اجرای «قصاص» را لازم و ضروری و حیاتی می‌شناسد و از نزدیکترین کسانی (حتی اگر مالک اشتر باشد) نمی‌گذرد.

درمان اعجاب و خودپسندی

یکی از مسائل مهم اخلاقی (که در رابطه با مسوولان و زمامداران جنبه‌ی اجتماعی پیدا می‌کند) مسئله‌ی خودپسندی، خودبینی و خودمحوری است. در مباحث گذشته از زشتی و بدی این رذیله سخن گفتیم، در این قسمت روش درمان این حالت را از دیدگاه فلسفی مطرح می‌کنیم:

یکی از مباحث مهم فلسفه، مبحث رابطه‌ی ممکن الوجود یا واجب الوجود می‌باشد. منظور از ممکن الوجود، انسان و همه‌ی پدیده‌های عالم هستی است که وجود و عدم برایشان مساوی و یکسان است و هدف از واجب الوجود نیز خداوند سبحان غنی بالذات می‌باشد. در اینکه بین واجب الوجود و ممکن الوجود چه رابطه‌ای وجود دارد، دو گونه می‌توان پاسخ داد. با دید سطحی می‌توان گفت که انسان (و نیز دیگر پدیده‌های عالم هستی) «شیء له الربط» یعنی چیزی است که برای او ربط است و نیازمند است و با ایجاد واجب الوجود به وجود آمده است، ولی عمیق‌تر از این تعبیر، تعبیر فیلسوف بزرگ صدر المتألهین است. وی می‌گوید: رابطه‌ی ممکن الوجود با واجب الوجود، «شیء له الربط» نیست، بلکه «هو عین الربط» است، یعنی حقیقت ممکن خود ربط به خالق می‌باشد.

وقتی که رابطه‌ی انسان با خالق جهان رابطه‌ای این چنینی است، پس

[صفحه ۱۹۸]

چگونه می‌تواند خودپسند و خودمحور باشد انسانی که آیه‌ی قرآنی «یا ایها الناس انتم الفقراء الی الله» (ای مردم، شما محتاج خداید) را مجسم ببیند و «لا حول و لا قوه الا بالله» (هیچ قدرتی جز قدرت خدا وجود ندارد) را بپذیرد؟

پس بهترین روش درمان استکبار این است که انسان رابطه‌ی خود را با خدای خود، مطمح نظر قرار دهد و ناچیزی خود را در برابر غنی بالذات به دقت ارزیابی کند و ببیند آیا با این همه فقر و ناچیزی و ناداری، دم از خودمحوری و خودپسندی زدن ابلهانه و احمقانه نیست؟ و مگر نه این است که خداوند می‌فرماید: «الکبریاء ردائی» (کبر و بزرگی جامه‌ی مخصوص من است)؟ و مگر نه این است که انسان متکبر می‌خواهد در این حد خود را بسازد تصور کند؟ و آیا این شرک خفی نیست؟! آری، همین است که علی علیه‌السلام را وادار می‌کند تا مالک را از عاقبت شوم استکبار برحذر دارد:

و ایاک و الاعجاب بنفسک و الثقة بما یعجبک منها و حب الاطراء، فان ذلک من اوثق فرص الشیطان فی نفسه لیمحق ما یکون من احسان المحسنین.

و ایاک و المن علی رعیتک باحسانک، او التزید فیما کان من فعلک، او ان تعدهم فتتبع موعدک بخلفک، فان المن یبطل الاحسان و التزید یذهب بنور الحق و الخلف یوجب المقت عندالله و الناس، قال الله تعالی: «کبر مقتا عندالله ان تقولوا ما لا تفعلون».

از خودپسندی و اطمینان داشتن به چیزی که از آن خوش می‌آید و نیز از ستایش و تعریف مردم برحذر باش، زیرا در این حالتها شیطان فرصتی می‌یابد و نیکیهای نیکوکاران را محو و نابود می‌کند.

برحذر باش از اینکه با احسانی که به رعیت می‌کنی، منتی بر سر آنان بگذاری و یا کاری که برایشان انجام می‌دهی، زیادتز از اندازه آن را به رخشان بکشی و بزرگ جلوه دهی و یا اگر وعده‌ای به آنان می‌دهی، از آن سرپیچی و تخلف نمایی، زیرا منت، احسان را باطل و بی‌پاداش می‌گرداند و زیادتز از اندازه جلوه دادن نور،

[صفحه ۱۹۹]

حقیقت را از بین می‌برد و خلف وعده خشم و غضب خدا و مردم را افزایش می‌دهد. خداوند متعال می‌فرماید: «خداوند از قولی (منظور هر گونه قول دادن است) که می‌دهید و بدان عمل نمی‌کنید سخت غضبناک خواهد شد.».

در این کلمات، حضرت پس از بیان زشتی استکبار، سه مطلب اساسی دیگر را نیز مورد عنایت قرار داده است:
اول. منت

اصولا- در تعالیم اسلامی منت در همه جا محکوم است- چه منت مردم به مردم و چه منت دولت به مردم-، زیرا که اولاً- انفاق و صدقه (و به عبارت دیگر کمک به دیگران) برای این است که فقرا از وضع دلخراش زندگی فقیرانه نجات پیدا کنند و با تامین احتیاجات مادی، ناراحتی روحیشان برطرف گردد، در صورتی که اگر به دنبال انفاق و بخشش، منت بوده باشد، نه تنها این هدف عملی نشده بلکه لطمه‌ی سنگین تری بر روح مستمندان وارد آمده است. ثانياً آنچه که دولت به عنوان خدمت ارائه می‌دهد، انجام وظیفه است و نمی‌توان بر کسی منت گذاشت. ثالثاً انفاق و بخشش بایستی وجهی خدایی داشته باشد و منت حاکی از این است که عمل انجام شده برای خدا نبوده است. رابعاً خداوند متعالی که حاکم علی الاطلاق و صاحب همه‌ی قدرتها و نیروهاست، در بخشش اینهمه نعمتهای هستی (جز نعمت رسول الله صلی الله علیه و آله و نعمت اسلام) بر انسانها منت نگذاشته است و اگر انسانی در مقابل احسان به دیگری منت بگذارد، حاکی از این خواهد بود که برای خود استقلال قائل شده و نعمت را از آن خود می‌داند، در صورتی که به حکم «لا حول و لا قوه الا بالله» مالک همه‌ی هستی اوست و از اوست (انا لله و انا الیه راجعون).

دوم. خلف وعده

در اسلام تخلف از وعده در حکم بی‌دینی و بی‌ایمانی است. قرآن در همین زمینه می‌فرماید: «کبر مقتا عندالله و... در مقابل، وفای به عهد از نشانه‌های ایمان و پای‌بندی به مسائل اسلامی است. اگر مسوولی به مردم وعده‌ای بدهد و

[صفحه ۲۰۰]

از آن تخلف کند، علاوه بر اینکه مورد غضب خدا قرار خواهد گرفت، زیان این تخلف متوجه دولت خواهد شد و لذا شایسته است مسوولان وعده‌هایی را مطرح کنند که صددرصد می‌توانند به آن عمل نمایند و از دادن وعده‌هایی که احتمال تخلف از آن هست، پرهیز کنند.

سوم. مبالغه‌گویی

حقیقت و آنچه که از حقیقت برخوردار است، از نورانیت و روشنایی مخصوص به خود بهره‌مند می‌باشد و لذا انسانی که فی‌المثل دروغ می‌گوید، در باطن خود گرفتار عذاب وجدان است و در تاریکی و سیه‌دلی بسر می‌برد، در حالیکه انسان راستگو از نورانیت و روشنایی برخوردار است. روی این اصل، گفتن آنچه که تحقق یافته است، مردم را متفر نمی‌کند، بلکه انسانها با مشاهده‌ی نورانیت مجذوب حقیقت خواهند شد. از اینرو، شایسته نیست دولت اسلامی کارهای انجام شده را به صورتی اغراق آمیز و با مبالغه و بیش از آنچه انجام گرفته با مردم مطرح کند، زیرا مردم با دیدن عملکرد واقعی، فریفته‌ی حقیقت می‌شوند و با احساس مبالغه و گرافه‌گویی، مسوولان را خائن و بی‌اعتقاد به مبانی اسلامی تلقی خواهند کرد.

رمز پیروزی مسئولان در تصمیم‌گیریها خلاصه می‌شود. اگر تصمیم‌گیری بجای و بموقع صورت بگیرد، مسئول موفق و پیروز و چنانچه نابجا و بدور از حقیقت عملی شود، ناموفق و بی‌حاصل است.

روی این حساب، یک مسوول اولاً بایستی حرکتهايش براساس هدفی روشن و مشخص انجام بگیرد و ثانیاً به محض فراهم شدن شرایط بدون کمترین مسامحه و تعللی تصمیم شایسته را عملی سازد. البته تصمیم شایسته در صورتی موفق خواهد شد که علاوه بر شرایط یاد شده هر عملی بجای و در موقعیت مناسب خود انجام شود:

[صفحه ۲۰۱]

و ایاک و العجله بالامور قبل اوانها، او التساقط فیها عند امکانها، او اللجاجه فیها اذا تنکرت، او الولهن عنها اذا استوضحت، فضع کل امر موضعه، و اوقع کل عمل موقعه.

قبل از رسیدن زمان کار (و تحقق شرایط لازم) از عجله پرهیز کن! اگر انجام کار ممکن شد آن را کوچک‌شمار! در صورت مشخص نبودن رشته‌ی کار، یکدندگی بخرج مده! و نیز از مسامحه و سستی در زمان روشنی امور (طرحها و برنامه‌ها و ...) دوری کن! بنابراین هر امری را در جای مناسب خود قرار ده و برای هر عملی در موقعیت مناسب اقدام کن.

اگر در نمازهای پنجگانه دقت کنیم، خواهیم دید وقت از اهمیت خاصی برخوردار است، به طوری که خیلی از شرایط دیگر فدای وقت شده است. مثلاً اگر آب پیدا نشد، می‌توانیم با تیمم نماز بخوانیم، اما در وقت، نه در خارج آن. و همین‌گونه است موقعیت خاص وقت در عبادات دیگر مانند حج (که در وقت مخصوص بایستی انجام شود) و روزه (آن هم فقط در ماه رمضان). این مقررات شرعی حاکم از آن است که وقت شناسی از اهمیت و ویژگی خاصی برخوردار است و عدم توجه به آن خسارت و زیان قابل توجهی را در پی خواهد داشت.

امام حسن عسگری علیه‌السلام در همین زمینه می‌فرماید:

«در چیدن میوه‌ای که نرسیده شتاب مکن، که هنگام خود به آن خواهی رسید. و برای رفع نیازمندیهای خود پیش از وقت مشتتاب که مایه‌ی دل‌افکاری و بی‌تابی می‌گردد و گرفتار نومیدیت می‌سازد.» [۶۱].

[صفحه ۲۰۲]

یاد آخرت، راه جلوگیری از هواهای نفسانی

می‌دانیم که جهان آخرت، جهان بهره‌برداری از تلاشهای دنیا و روزگار تجلی خصلتها و رفتارهای آدمی است.

اگر حاکمی در مسند حکومت (و هر نوع انسانی در تلاشهای فردی و اجتماعی) بداند (و در این اندیشه باشد) که هرگونه انحراف در اشباع غرایز و تمایلات و هرگونه زیاده‌روی و طغیان، باعث اسارتها و سقوطها و فسادها می‌شود و این اعمال در آخرت جز رنج و تباهی و دوزخ در پی نخواهد داشت، کوشش خواهد نمود تا هواهای نفسانیش را به اعتدال کشاند و در مسیر قرآن و اسلام حرکت نماید:

و ایاک و الاستئثار بما الناس فیه اسوه و التغابی عما تعنی به مما قد وضح للعیون، فانه ما خود منک لغیرک و عما قلیل تنکشف عنک اغطیه الامور و ینتصف منک للمظلوم.

املک حمیه انفک و سوره، حدک و سطوه یدک و غرب لسانک و احترس من کل ذلک بکف البادره و تاخیر السطوه، - حتی یسکن غضبک فتملک الاختیار و لن تحکم ذلک من نفسک حتی تکثر همومک بذکر المعاد الی ربک.

مبادا چیزی را که همه‌ی مردم به طور مساوی در آن سهم دارند، بیشتر از دیگران به خود اختصاص دهی. در آنچه برای مردم آشکار است، خود را به غفلت و نادانی نزن، برای اینکه آن چیز از تو گرفته و به دیگری داده می‌شود و به زودی پرده بالا می‌رود و

تو به نفع مظلومان محکوم خواهی شد.

جلوی خشم و تندی و دستگیری و زباندرازی خود را بگیر و از دشنام دادن و هرزه گفتن پرهیز نموده و خاموش باش تا اینکه غضبت فرونشیند و اختیارت به دست آید و بینشت حقیقت را ببیند. هنگامی به خود می‌آیی که به یاد بازگشت به سوی پروردگارت افتاده و بر اندوه و نگرانیت بیفزایی.

[صفحه ۲۰۳]

در جمع‌بندی جملات بالا، به مطالبی از این دست پی خواهیم برد:

۱. خودکامگی بیش از افراد معمولی به سراغ حاکم می‌آید و با توجه به امکاناتی که او در اختیار دارد هیچ نیرویی جز نیروی «تقوی» مانع خودکامگیش نخواهد شد. پس حاکم بیش از دیگران به نیرومندی و تقویت بنیه‌ی تقوایی نیازمند است.
۲. آنچه از همه‌ی مردم است بایستی بالسویه بین مردم تقسیم گردد و حاکم نمی‌تواند اموال عمومی را به خود و یا به عده‌ای خاص اختصاص دهد، در صورتیکه از حاکم چنین حرکتی سرزنند، این عمل ظلم است و روزی در دادگاهی که به حاکمیت مظلومان برپا خواهد گردید، ظالم محکوم شده و به سزای ظلمش خواهد رسید.
۳. احترام به افکار عمومی از وظایف خاص حاکم مردمی است. اگر خلافکاریها، کجرویها، فسادهای اخلاقی و فسادهای اداری که در انظار مردم قرار دارد با بی‌اعتنایی همچنان ادامه داشته باشد و حاکم بدون توجه به افکار عمومی، خود را به غفلت و تجاهل بزند و با این بهانه به اصلاح جامعه اقدام نکند، عاقبتی شوم و پی‌آمدهی دردناک خواهد داشت.
۴. از آنجا که مردم نسبت به حاکم احساس نیاز کرده و چاره‌ی دردشان را در وجود حاکم جستجو می‌کنند، تحمل ناهنجاریهایی از قبیل خشم و غضب و بی‌اعتنایی و ... را از حاکم ندارند و از بروز کوچکترین حرکت ناهنجار به دردی سوزناک دچار خواهند شد. از این رو لازم است مسوولان با برخوردی انسانی و اسلامی احساسات مردم را جریحه دار نکنند و باعث رمیدن و رنجش آنان نشوند.

عبرت‌پذیری و حرکت براساس قرآن و سنت

در فصل «جایگاه قرآن و سنت در جامعه‌ی اسلامی» گفته شد که قرآن و سنت منبع تمام مسائل اجتماعی، سیاسی، اقتصادی و ... محسوب می‌شوند و حرکت حاکم اسلامی بایستی براساس آن دو انجام شود و تخلف از حکم قرآن و سنت رسول‌الله صلی الله علیه و آله از او پذیرفته نیست و با ظهور و عملی شدن چنین

[صفحه ۲۰۴]

حرکتی، حاکم خود به خود معزول خواهد شد.

علی علیه‌السلام در کلمات آتی ضمن اینکه قرآن و سنت رسول‌الله صلی الله علیه و آله و ائمه‌ی معصومین علیهم السلام را ملاک حرکت برای مالک معرفی می‌کند، عبرت‌گیری از تاریخ و حوادث گذشته را برای حاکم ضرور و لازم می‌شناسد. روی این حساب می‌فرماید:

و الواجب علیک ان تتذکر ما مضی لمن تقدمک من حکومه عادلہ، او سنه فاضله، او اثر عن نبینا- صلی الله علیه و آله و سلم- او فریضه فی کتاب الله، فتقتدی بما شاهدت مما عملنا به فیها و تجتهد لئفسک فی اتباع ما عهدت الیک فی عهدی هذا و استوثقت به من الحجج لئفسی علیک، لکیلا تكون لک عله عند تسرع نفسک الی هواها، فلن یعصم من السوء و لا یوفق للخیر الا الله تعالی. و قد کان فیما عهد الی رسول‌الله- صلی الله علیه و آله- فی وصایاه تحضیض علی الصلاه و الزکاه و ما ملکته ایمانکم، فبذلک اختتم لک بما عهدت و لا حول و لا قوه الا بالله العلی العظیم.

وظیفه داری که حکومت‌های عدالت گستر و یا سنت‌های فضیلت‌مند و یا فریضه‌هایی که در قرآن مجید آمده و یا روش‌هایی که از پیغمبر اسلام- صلی الله علیه و آله- در کتابها نوشته شده را به یاد داشته باشی و آنچه که ما عمل کرده‌ایم و تو آنها را دیده‌ای، پیروی کنی. کوشش کن از آنچه که در این فرمان برای تنظیم کرده‌ام متابعت کنی و دستوراتم را عمل نمایی. (ای مالک،) من با تو پیمانم را به وسیله‌ی این فرمان محکم نمودم و حجت را بر تو تمام کردم تا اگر نفست سرکشی کند و پی هوی و هوس رود، بهانه‌ای نداشته باشی، هر چند که انسان را از بدی محفوظ نخواهد داشت و او را توفیق به نیکی نخواهد داد جز خدای متعال. پیامبر خدا- صلی الله علیه و آله- همواره به من امر فرمود که در نماز و زکات شما و نیک رفتاری با غلامانتان، سخت مراقب و مواظب باشم.

[صفحه ۲۰۵]

با دقت در کلمات مولا- می‌فهمیم که اولاً شناخت مسائل اسلامی و باز بودن میدان جهت اجرای احکام الله، بالاترین حجت الهی است و با وجود چنین حجتی به بهانه‌های واهی نمی‌توان از پیاده کردن احکام الله سرپیچی کرد. بر همین اساس، رهبر کبیر انقلاب اسلامی ایران امام خمینی در دیداری که با روحانیون داشتند، اعلام کردند: امروز حجت تمام شده است و علمای اسلام بهانه‌ای برای کار نکردن و عدم تلاش در جهت اجرای احکام الله ندارند. ثانیاً تلاش در جهت پیاده کردن احکام الله نبایستی مسوولان را از درون‌نگری و مبارزه با هواهای نفسانی و عمل به عبادات فردی بازدارد، بلکه وظیفه دارند ضمن تلاش در جهت برقراری و استقرار نظام، تقوی را پیشه سازند و از انجام فرایض دینی غفلت نکنند.

شهادت، پایان راه

یکی از نعمتهای خاص الهی برای انسان مومن، «شهادت» در راه خدا و در جهت استقرار و حاکمیت احکام الله است. رسیدن به شهادت پایان راه و اوج اعتلای انسان محسوب می‌شود. از اینرو علی علیه السلام ضمن آرزوی شهادت برای خود و مالک، فرماندارش را با نتیجه و آثار توانمند «دعا» نیز آشنا می‌سازد.

اکنون که در پایان این نوشتار قرار گرفته‌ایم، دعای آن حضرت را با هم می‌خوانیم:

و انا اسال الله بسعه رحمته و عظیم قدرته علی اعطاء کل رغبه، ان یوفقنی و ایاک لما فیہ رضاه من الاقه علی العذر الواضح الیه و الی خلقه، مع حسن الثناء فی العباد و جمیل الاثر فی البلاد و تمام النعمه و تضعیف الکرامه و ان یختم لی و لک بالسعاده و الشهاده، انا الیه راجعون.

و السلام علی رسول الله- صلی الله علیه و آله و سلم- الطیبین الطاهرین و سلم تسلیم کثیرا و السلام.

[صفحه ۲۰۶]

من از خداوند بزرگ می‌خواهم که با رحمت بی‌پایان و قدرت عظیمش (که در عطا و احسان آنچه پسندد به انجامش قادر و تواناست) من و تو را به آنچه رضا و خشنودیش در آن است، وادارد. عذر به جا و آشکار ما را در برابر خود و خلشش بپذیرد و با نیکنمایی در میان بندگان و خوشنمایی و اثر نیک در شهرها و دیارها و تمامی نعمت و فزونی عزت و بی‌پایانی سعادت آفرین و شهادت‌آمیز، عمرمان را به پایان رساند که ما از او بیم و به سوی او بازخواهیم گشت.

درود بر رسول خدا و بر آل او باد که همگی پاک و منزهند.

آمین یا رب العالمین

- [۱] جورج سارتون، تاریخ علم: مقدمه، ص ۱۱.
- [۲] جورج سارتون، تاریخ علم: مقدمه، ص ۲۱.
- [۳] تاریخ یعقوبی: ج ۲، فصل «خلافت امیرالمومنین علی علیه السلام».
- [۴] دکتر زرین کوب، بامداد اسلام: ص ۱۱۶.
- [۵] دکتر زرین کوب، بامداد اسلام: ص ۱۱۶.
- [۶] بامداد اسلام، ص ۱۱۶.
- [۷] تاریخ عرب، ج ۱، ص ۲۰۸.
- [۸] بامداد اسلام: ص ۱۷ و ۷۵.
- [۹] تاریخ یعقوبی: ترجمه فارسی، ج ۲، ص ۳۲.
- [۱۰] تاریخ عرب، ج ۱، ص ۲۰۶.
- [۱۱] تاریخ یعقوبی، ص ۳۳. بامداد اسلام، ص ۱۱۷.
- [۱۲] تاریخ عرب: ص ۱۲.
- [۱۳] تاریخ عرب: ص ۲۱۵.
- [۱۴] تاریخ یعقوبی: ج ۲، بخش خلافت عثمان.
- [۱۵] در اینجا شاید برای بعضی این سوال پیش آید که آیا ممکن است امام علیه السلام با وجود اطلاع از بیگناهی قیس و وقوف بر تهمت و فریب و فتنه‌ای که علیه او به کار رفته بود به خاطر جو خاص اطراف خود، او را از مقا که شایسته‌اش بود عزل کرده باشد. پاسخ می‌دهیم: بلی. سیاست دقیق و درست، برای حفظ کیان اسلام و جلوگیری از بگومگوهایی که ممکن است ناراحتیها و حتی انحرافات ایجاد کند، گاه باعث می‌شود که یک رهبر علی‌رغم میل باطنی خود و برای حفظ آرامش در جامعه، به اقدام و عملی رضایت دهد که موجب اصلی آن فقط جو خاص اطرافش بوده است. ما نمونه‌ی دیگری از این مسئله را در زمان خودمان دیده‌ایم و از کم و کیف آن تا حدودی اطلاع داریم و آن مربوط به جریان بنی‌صدر است که با وجود اعمال و حرکات ضد انقلابی، مدتی را در مقا باقی ماند که شایسته‌اش نبود. پس از عزل او، امام امت فرمودند: «من از حدود یکسال قبل می‌دانستم که این شخص (بنی‌صدر) در جریان ضد انقلابی حرکت می‌کند». اما جو محیط و جامعه به صورتی بود که برای طرح قضیه و افشای بنی‌صدر مناسب نبود و از این رو، امام امت حدود یکسال وجود چنین فردی را در آن مسند معتبر تحمل کردند. با قیاس این قرینه می‌توان احساس کرد که علی علیه السلام نیز در چه جوی قرار داشته‌اند.
- [۱۶] سوره‌ی اسراء، آیه‌ی ۱.
- [۱۷] محققان جهت اطلاع بیشتر به کتاب «مکاسب» مرحوم شیخ انصاری مراجعه کنند.
- [۱۸] المفردات القرآن، ماده‌ی وقی.
- [۱۹] اگر به فرض، تقوی را به معنای پرهیزگاری نیز بپذیریم، می‌پرسیم پرهیز از چه چیزی موجب تقوی است؟ اگر منظور محرمات الهی است، در بینش اسلام پرهیز از محرمات به تنهایی کافی نیست. خضوع در مقابل واجبات و عمل به آنان نیز شرط تحقق تقوی است. بر همین اساس است که می‌گوییم تقوی به معنای تحفظ و خود نگهداری است. این معنا، هم در برگیرنده‌ی اجتناب از محرمات الهی است و هم خضوع در مقابل واجبات و عمل به فرایض دینی.
- [۲۰] سوره‌ی بقره، آیه‌ی ۱۸۲.
- [۲۱] سوره‌ی آل عمران، آیه‌ی ۱۰۲.

- [۲۲] سوره‌ی حجرات، آیه‌ی ۱۳.
- [۲۳] نهج البلاغه‌ی فیض الاسلام، خطبه‌ی ۱۸۴.
- [۲۴] وسائل الشیعه: ج ۱۱، ص ۱۲۲.
- [۲۵] سوره‌ی نازعات، آیات ۴۰ و ۴۱.
- [۲۶] سوره‌ی محمد، آیه‌ی ۷.
- [۲۷] سوره‌ی آل عمران، آیه‌ی ۱۶۰.
- [۲۸] در اینکه منظور حضرت از «دولت‌های عدل» قبل از مالک اشتر، چه دولتها و چه کسانی بوده‌اند، می‌توان دو گونه نظر داد: یکی اینکه بگوییم منظور، دوران زمانداری سعد بن قیس و محمد بن ابی بکر می‌باشد، دیگر اینکه قائل شویم مراد حکومت حضرت یوسف علیه‌السلام است، چرا که دولت به معنای متعارف، به زمانداری سعد بن قیس و محمد بن ابی بکر صادق نیست.
- [۲۹] سوره‌ی مریم، آیه‌ی ۹۶.
- [۳۰] فمن يعمل مثقال ذره خیرا یره و من يعمل مثقال ذره شرا یره (سوره‌ی زلزال، آیات ۶ و ۷).
- [۳۱] سوره‌ی عصر.
- [۳۲] سوره‌ی مومنون، آیات ۳-۱.
- [۳۳] نهج البلاغه‌ی فیض الاسلام، خطبه‌ی ۱۹۴.
- [۳۴] سوره‌ی توبه، آیه‌ی ۱۲۰.
- [۳۵] سوره‌ی نازعات، آیه‌ی ۳۹.
- [۳۶] المیزان، ج ۵، ص ۲۹۲.
- [۳۷] اصول کافی: ج ۲، ص ۱۶۴.
- [۳۸] سوره‌ی شوری، آیه‌ی ۱۵.
- [۳۹] اصول کافی، ج ۲، ص ۲۷۴.
- [۴۰] اصول کافی: ج ۲، ص ۲۷۴.
- [۴۱] اصول کافی: ج ۲، ص ۲۶۵.
- [۴۲] سوره‌ی آل عمران، آیه‌ی ۱۵۹.
- [۴۳] نهج البلاغه‌ی عبده: ج ۲، ص ۱۸۴.
- [۴۴] بحار الانوار: ج ۷۵، ص ۱۰۳.
- [۴۵] الحیاه: ج ۱، ص ۱۹۶.
- [۴۶] می‌دانیم که در روزگار امام علی علیه‌السلام جامعه‌ی عرب، از وجود دانشگاه و دانشکده، جهت پرورش عناصر مطلوب برای تصدی فرماندهی سپاه بهره‌مند نبود، اما در همان روزها خاندانهای شریف و اصیل فرزندان خود را با عادات و سنن خاصی می‌آراستند و در سایه‌ی این تعلیمات، فرزندان این خانواده‌ها با فنون نظامی و آداب رزم آشنا می‌شدند و با دلاوری و شجاعتی که در میدانهای جنگ از خود نشان می‌دادند، در قلب توده‌های مردم منزلت و جایگاه خاصی می‌یافتند و این امر، خودبخود زمینه‌ی فرماندهی یک فرمانده و فرمان‌پذیری مردم را آماده می‌کرد. این است که علی علیه‌السلام مالک را به جذب عناصری از این خانواده‌ها فرا می‌خواند.
- [۴۷] سوره‌ی نساء، آیه‌ی ۱۳۴.

- [۴۸] بحار الانوار: ج ۲۳، ص ۵.
- [۴۹] احیاء العلوم: ج ۲، ص ۴۵.
- [۵۰] فروع کافی: ج ۱، ص ۳۷.
- [۵۱] فروع کافی: ج ۱، ص ۳۷.
- [۵۲] نهج البلاغه فیض الاسلام، نامه‌ی شماره ۵.
- [۵۳] سوره‌ی انفال، آیه‌ی ۶۱.
- [۵۴] سوره‌ی بقره، آیه‌ی ۲۰۸.
- [۵۵] ابی مالک که یکی از یاران امام سجاد علیه‌السلام می‌باشد، روزی به حضرت عرض کرد: یابن رسول الله، همه‌ی شرایط دین چیست و با چه شرایطی انسان، متدین به دین الهی خواهد شد؟
- امام علیه‌السلام فرمود: جمیع شرایط دین در سه چیز خلاصه می‌شود: اول گفتار حق، دوم داوری براساس عدل، سوم وفای به عهد.
- [۵۶] هرگاه یک لفظ دارای دو معنا باشد و گوینده‌ی کلام معنای دوم لفظ را اراده کند، این نوع سخن گفتن را «توریه» می‌گویند. در تاریخ می‌خوانیم که سعید بن جبیر یکی از یاران باوفای امیرالمومنین علی علیه‌السلام را با اجبار وارد قصر حجاج بن یوسف کردند. حجاج پرسید: نظر تو درباره‌ی من چگونه است؟ پاسخ داد «انت قاسط عادل» (تو مردی عادل هستی). پس از ختم مجلس، حجاج از یاران خود پرسید: نظر سعید چطور بود؟ گفتند: جز خوبی و نیکی تو چیزی نبود. حجاج گفت: سعید نظرش بدگویی من بود، منظورش از «قاسط» آیه‌ی «اما القاسطون فکانوا لجهنم حطبا» و هدفش از عادل، عدول از حق و حقیقت است.
- در مورد دیگر آمده است که هارون الرشید در دوران سلطنتش دستور داد تمام مردان برامکه را قتل عام کردند. زنی از برامکه به حضورش آمد و درخواست کمک کرد، وی نیز دستور کمک داد. زن پس از دریافت کمک خطاب به هارون گفت: «اقرالله عینیک و فرحک بما آتاک، حکمت بالقسط و العدل» (خداوند چشمانت را روشن گرداند و تو را به خاطر عطایی که کردی شاد کند. تو براساس قسط و عدل حکم کردی). هارون پرسید: از کدام قبیله‌ای؟ گفت: از آل برامکه که تو دستور دادی مردان ما را کشتند. پس از رفتن زن هارون گفت: این زن مرا به زشتی یاد کرد، چون که قصدش از لفظ «اقر» به معنای استقرار بود (یعنی چشمانت از حرکت بازمانده، کور شود)، هدفش از «فرحک» اشاره به آیه‌ای است که در خصوص این دنیا نازل شده و از «قسط» آیه‌ی «اما القاسطون فکانوا لجهنم حطبا» و از «عدل»، عدول از حق و حقیقت را اراده کرده بود.
- [۵۷] بحار الانوار: ج ۱۵، ص ۱۴۴.
- [۵۸] بحار الانوار: ج ۱۵، ص ۱۴۴.
- [۵۹] سوره‌ی مائده، آیه‌ی ۳۲.
- [۶۰] و لکم فی القصاص حیاة یا اولی الالباب. (بقره، ۱۷۹). حکم قصاص برای حفظ حیات شماست.
- [۶۱] بحار الانوار، ج ۸۸، ص ۳۷۹.

درباره مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

بسم الله الرحمن الرحيم

جَاهِدُوا بِأَمْوَالِكُمْ وَأَنْفُسِكُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ إِن كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ (سوره توبه آیه ۴۱)

با اموال و جانهای خود، در راه خدا جهاد نمایید؛ این برای شما بهتر است اگر بدانید حضرت رضا (علیه السلام): خدا رحم نماید بنده‌ای که امر ما را زنده (و برپا) دارد ... علوم و دانشهای ما را یاد گیرد و به مردم یاد دهد، زیرا مردم اگر سخنان نیکوی ما را (بی)

آنکه چیزی از آن کاسته و یا بر آن بیافزایند) بدانند هر آینه از ما پیروی (و طبق آن عمل) می کنند

بنادر البحار-ترجمه و شرح خلاصه دو جلد بحار الانوار ص ۱۵۹

بنیانگذار مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان شهید آیت الله شمس آبادی (ره) یکی از علمای برجسته شهر اصفهان بودند که در دلدادگی به اهل بیت (علیهم السلام) بخصوص حضرت علی بن موسی الرضا (علیه السلام) و امام عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) شهره بوده و لذا با نظر و درایت خود در سال ۱۳۴۰ هجری شمسی بنیانگذار مرکز و راهی شد که هیچ وقت چراغ آن خاموش نشد و هر روز قوی تر و بهتر راهش را ادامه می دهند.

مرکز تحقیقات قائمیه اصفهان از سال ۱۳۸۵ هجری شمسی تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن امامی (قدس سره الشریف) و با فعالیت خالصانه و شبانه روزی تیمی مرکب از فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مختلف مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

اهداف: دفاع از حریم شیعه و بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام) تقویت انگیزه جوانان و عامه مردم نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی، جایگزین کردن مطالب سودمند به جای بلوتوث های بی محتوا در تلفن های همراه و رایانه ها ایجاد بستر جامع مطالعاتی بر اساس معارف قرآن کریم و اهل بیت علیهم السلام با انگیزه نشر معارف، سرویس دهی به محققین و طلاب، گسترش فرهنگ مطالعه و غنی کردن اوقات فراغت علاقمندان به نرم افزار های علوم اسلامی، در دسترس بودن منابع لازم جهت سهولت رفع ابهام و شبهات منتشره در جامعه عدالت اجتماعی: با استفاده از ابزار نو می توان بصورت تصاعدی در نشر و پخش آن همت گمارد و از طرفی عدالت اجتماعی در تزریق امکانات را در سطح کشور و باز از جهتی نشر فرهنگ اسلامی ایرانی را در سطح جهان سرعت بخشید.

از جمله فعالیت های گسترده مرکز:

الف) چاپ و نشر ده ها عنوان کتاب، جزوه و ماهنامه همراه با برگزاری مسابقه کتابخوانی

ب) تولید صدها نرم افزار تحقیقاتی و کتابخانه ای قابل اجرا در رایانه و گوشی تلفن همراه

ج) تولید نمایشگاه های سه بعدی، پانوراما، انیمیشن، بازیهای رایانه ای و ... اماکن مذهبی، گردشگری و ...

د) ایجاد سایت اینترنتی قائمیه www.ghaemiyeh.com جهت دانلود رایگان نرم افزار های تلفن همراه و چندین سایت مذهبی دیگر

ه) تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و ... جهت نمایش در شبکه های ماهواره ای

و) راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی (خط ۲۳۵۰۵۲۴)

ز) طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و ...

ح) همکاری افتخاری با دهها مرکز حقیقی و حقوقی از جمله بیوت آیات عظام، حوزه های علمیه، دانشگاهها، اماکن مذهبی مانند مسجد جمکران و ...

ط) برگزاری همایش ها، و اجرای طرح مهد، ویژه کودکان و نوجوانان شرکت کننده در جلسه

ی) برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم و دوره های تربیت مربی (حضور و مجازی) در طول سال

دفتر مرکزی: اصفهان/خ مسجد سید/ حد فاصل خیابان پنج رمضان و چهارراه وفائی / مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان

تاریخ تأسیس: ۱۳۸۵ شماره ثبت: ۲۳۷۳ شناسه ملی: ۱۰۸۶۰۱۵۲۰۲۶

وب سایت: www.ghaemiyeh.com ایمیل: Info@ghaemiyeh.com فروشگاه اینترنتی:

www.eslamshop.com

تلفن ۲۳۵۷۰۲۳-۲۵ (۰۳۱۱) فکس ۲۳۵۷۰۲۲ (۰۳۱۱) دفتر تهران ۸۸۳۱۸۷۲۲ (۰۲۱) بازرگانی و فروش ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹ امور کاربران (۰۳۱۱)۲۳۳۳۰۴۵

نکته قابل توجه اینکه بودجه این مرکز؛ مردمی، غیر دولتی و غیر انتفاعی با همت عده ای خیر اندیش اداره و تامین گردیده و لی جوابگوی حجم رو به رشد و وسیع فعالیت مذهبی و علمی حاضر و طرح های توسعه ای فرهنگی نیست، از اینرو این مرکز به فضل و کرم صاحب اصلی این خانه (قائمیه) امید داشته و امیدواریم حضرت بقیه الله الاعظم عجل الله تعالی فرجه الشریف توفیق روزافزونی را شامل همگان بنماید تا در صورت امکان در این امر مهم ما را یاری نمایند انشاءالله.

شماره حساب ۶۲۱۰۶۰۹۵۳، شماره کارت: ۶۲۷۳-۵۳۳۱-۳۰۴۵-۱۹۷۳ و شماره حساب شبای: -۰۶۲۱-۰۰۰۰-۰۰۰۰-۰۱۸۰-۰۰۰۰-۰۰۰۰-۰۰۰۰-۰۰۰۰ IR۹۰-۰۵۳-۰۶۰۹ به نام مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان نزد بانک تجارت شعبه اصفهان - خیابان مسجد سید

ارزش کار فکری و عقیدتی

الاحتجاج - به سندش، از امام حسین علیه السلام :- هر کس عهده دار یتیمی از ما شود که محنت غیبت ما، او را از ما جدا کرده است و از علوم ما که به دستش رسیده، به او سهمی دهد تا ارشاد و هدایتش کند، خداوند به او می فرماید: «ای بنده بزرگوار شریک کننده برادرش! من در کرم کردن، از تو سزاوارترم. فرشتگان من! برای او در بهشت، به عدد هر حرفی که یاد داده است، هزار هزار، کاخ قرار دهید و از دیگر نعمت‌ها، آنچه را که لایق اوست، به آنها ضمیمه کنید».

التفسیر المنسوب إلى الإمام العسکری علیه السلام: امام حسین علیه السلام به مردی فرمود: «کدام یک را دوست تر می داری: مردی اراده کشتن بینوایی ضعیف را دارد و تو او را از دستش می رهایی، یا مردی ناصبی اراده گمراه کردن مؤمنی بینوا و ضعیف از پیروان ما را دارد، اما تو دریچه ای [از علم] را بر او می گشایی که آن بینوا، خود را بدان، نگاه می دارد و با حجّت های خدای متعال، خصم خویش را ساکت می سازد و او را می شکند؟».

[سپس] فرمود: «حتماً رهاندن این مؤمن بینوا از دست آن ناصبی. بی گمان، خدای متعال می فرماید: «و هر که او را زنده کند، گویی همه مردم را زنده کرده است»؛ یعنی هر که او را زنده کند و از کفر به ایمان، ارشاد کند، گویی همه مردم را زنده کرده است، پیش از آن که آنان را با شمشیرهای تیز بکشد».

مسند زید: امام حسین علیه السلام فرمود: «هر کس انسانی را از گمراهی به معرفت حق، فرا بخواند و او اجابت کند، اجری مانند آزاد کردن بنده دارد».



مرکز تحقیقات و ترجمه

اصفهان

گامگاه

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

www.Ghaemiyeh.com

www.Ghaemiyeh.net

www.Ghaemiyeh.org

www.Ghaemiyeh.ir

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹

